

# پیشگفتار

آماده ساختن کتاب دوم سرمایه برای چاپ، و آنهم پنحوی که از یکمواشر منسجم و حتی المقدور کاملی را تشکیل دهد و نیز از سوی دیگر منحصراً اثر خود مصنف باشد نه از آن ناشر کتاب، امر آسانی نبود. کثرت تعداد نگارشها، که غالباً بصورت قطعه ای وجود داشت، انجام این وظیفه را دشوارتر میساخت. دست بالا، تنها یک بخش (دست نویسی IV)، سراسر برای چاپ تحریر شده بود، ولی در نتیجهی نگارشهای بعدی، قسمت اعظم آن نیز کهنه شده بود. اگرچه توده اصلی مصالح کار بطور عمد از لحاظ عینی فراهم بود ولی از نظر سبک نگارش آمادگی نداشت و بزبانی نگاشته شده بود که مارکس در مورد مستخرجات خویش بکار میبرد، یعنی با سبکی بی قیاس و خودمانی که اغلب با بذله گوئیهای صاف و عریان، با بکار بردن اصطلاحات فنی و انگلیسی و فرانسوی، و چه بسا با جمله های کاملی بزبان انگلیسی و حتی صفحاتی بمآن زبان همراه بود. این سبک همانا رونویس اندیشه ها با همان شکلی است که هر بار در مغز مصنف پرورش یافته بود. در کنار برخی از بخشها، که بتفصیل بیان شده، قسمت های دیگری هستند که از حیث اهمیت با آنها برابرند، ولی فقط به ذکری از آنها قناعت شده است.

مصالح فاکتی و تمثیلی، گرد آوری شده ولی دسته بندی آنها بزرگت انجام یافته و روی آنها هنوز کار نشده است.

عجلمی مصنف برای بیان دنبالهی مطلب موجب آن شده است که اغلب در پایان فصول فقط چند جملهی از هم گسیخته، بمشابه علائم راهنما، بجای بسط آنچه که ناتمام مانده، یادداشت شده است. سرانجام باید از دشواری خواندن خطی سخن گفت که گاه برای خود مصنف نیز ناخوانا بود.

من به این بسنده کرده ام که تا سرحد امکان دست نویسهاراعینا نقل کنم و در سبک نگارش، جز آنچه که خود مارکس تغییر میدهد، چیزی تغییر ندهم و تنها مواردی جملات توضیحی و بسطی وارد سازم که لزوم آن مطلقاً مسلم و علاوه بر آن معنای مطلب کاملاً روشن و محقق باشد. جطه هائی، که در معنای آنها حتی ایجاد در ترسین تردیدها امکان پذیر بود، مرجحاً کلمه بکلمه منتقل گردیده اند. جاهائی را که

مسن از نوانشا کرده ام و یا چیزی افزودم ، مجموعه از ده صفحه ای تجاوزه نمیکنند و این مطالب فقط جنبه ی صوری دارند .

تنها شمارش مصالح کاری ، که بصورت دست نویس از مارکس در مورد کتاب دوم بجای مانده اند ، نشان میدهند که مارکس ، با چه وجدان بیمانند و با چه انتقاد از خود جدی ، میکوشید تا کشفیات بزرگ اقتصادی خویش را ، پیش از آنکه به عموم عرضه شود ، بسرحد کمال برساند ، و این انتقاد از خود ، بندرت امکان میداد که وی بیان مطالب را ، چه از لحاظ محتوی و چه از حیث شکل ، با افاق فکری خویش ، که پیوسته در نتیجه ی مطالعات تازه وسیعتر میگردد ، وفق دهد . اینک مصالح مزبور را ذیلا می آوریم .

نخست دست نویسی است تحت عنوان " درباره ی انتقاد اقتصاد سیاسی " \* در ۱۴۷۲ صفحه بقطع ربعی مرکب از ۲۳ دفتر که از اوت ۱۸۶۱ تا ژوئن ۱۸۶۳ نوشته شده است . این دنباله ی نخستین جزوه ای است که در سال ۱۸۵۹ تحت همین عنوان در برلن انتشار یافته است . در صفحات ۱ تا ۲۲۰ ( دفتر I - V ) و سپس مجدد در صفحات ۱۱۵۹ تا ۲۴۷۲ ( دفترهای XIX - XXIII ) ، مصنف مسأله ی راکه در کتاب اول سرمایه مورد مطالعه قرار داده است ، از تبدیل پول به سرمایه تسلسلای آن ، مدارح میسازد و این نخستین نگارش موجود در باره ی مطلب مزبور است . در صفحات ۹۷۳ تا ۱۱۵۸ ( دفترهای XVI - XVIII ) از سرمایه ، سود ، نرخ سود ، سرمایه ی تجاری و سرمایه ی نقدی ، یعنی از موضوعاتی که بعد هادرد دست نویس کتاب سوم تشریح گردیده است ، سخن میرود . بحکم ، مسأله ی که در کتاب دوم و همچنین آنچه که خیلی بعد در کتاب سوم مطرح میشود ، هنوز جد اگانه جمع آوری نشده اند . این مسائل ، از جمله در بخشی که مایه ی اصلی دست نویس را تشکیل میدهند ، یعنی در صفحات ۲۲۰ تا ۹۷۲ ( دفترهای VI - XV ) در باره ی تئوریهای اضافی ارزش ، بطور فرعی مطرح شده اند . این بخش شامل یک تاریخچه ی انتقادی تفصیلی در مورد مسأله ی بنیادی اقتصاد سیاسی ، یعنی تئوری اضافه ارزش است که در کنار آن بحث پولمیک واری نیز علیه پیشینیان انجام میگردد . اکثر نکات این بحث بعد هادرد دست نویس کتاب دوم و سوم ، موضوع بررسی ویژه و منطقات تنظیم یافته ای میشود . در نظر دارم که قسمت انتقادی این دست نویس را ، پس از حذف مطالبی که در کتاب -

های دوم و سوم مورد استفاده قرار گرفته است، بصورت کتاب چهارم سرمایه انتشار دهم. این دست نویس با وجود ارزش انکارناپذیرش نمیتوانست در چاپ کنونی کتاب دوم مورد استفاده قرار گیرد.

از لحاظ تاریخ نگارش دست نویس کتاب سوم پشت سر نوشته ی فوق قرار میگیرد. قسمت اعظم آن لااقل در سالهای ۱۸۶۴ و ۱۸۶۵ نوشته شده است. تنها پس از آنکه این نوشته بطور اساسی آماده گردید، مارکس دست به تحریر کتاب اول زد، یعنی جلد اولی که در سال ۱۸۶۷ چاپ شده است. من اکنون این دست - نویس کتاب سوم را برای چاپ آماده میکنم.

برای دوران متعاقب انتشار کتاب اول، مجموعه ای از چهار دست نویس بقطع خشتی راجع به کتاب دوم در دست است که مارکس خود، آنها را از I تا IV شماره گذاری کرده است. دست نویس اول (۱۵۰ ص) که محتلا مربوط به سال ۱۸۶۵ یا ۱۸۶۷ است، نخستین نگارش مستقل، ولی کمابیش بریده بریده ی کتاب دوم، با تقسیم بندی کنونی آنست. از دست نویس مزبور نیز هیچ قسمتی قابل استفاده در این جلد نبود. قسمتی از دست نویس شماره III شامل مجموعه ای از نقل قولها و مراجعات به دفترهای مستخرجاتی است، که مارکس خود تنظیم کرده و اغلب مربوط به بخش اول کتاب دوم است و قسمت دیگر آن عبارت از نگارش مسائل جداگانه و متفرق است از قبیل انتقاد از نظریات آدام اسمیت درباره ی سرمایه ی استوار و سرمایه ی گردان و نیز در مورد منشا سود و سپس محتوی بیانی است درباره ی رابطه میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود، که جای آن در کتاب سوم است. مراجعه به منابع، چیز زیادی بدست ندادند و قسمت های تحریر یافته، چه برای کتاب دوم و چه برای کتاب سوم، در نتیجه ی نگارشهای بعدی کهنه شده بود و لذا ناگزیر میبایستی از اغلب آنها صرف نظر میشد. دست نویس IV نگارشی است از بخش اول و همچنین از نخستین فصول بخش دوم کتاب دوم، که برای چاپ آماده شده است و مانیز از آن در جای خود استفاده کرده ایم. با اینکه بنظر میرسد دست - نویس IV مقدم بردست نویس II تنظیم شده باشد، معذک، چون این دست نویس صورت انجام یافته تری دارد، توانستیم از آن برای بخشهای مربوطه ی کتاب سود مندانه برخوردار شویم. همینقدر کافی بود که برخی نکات مستخرج از دست - نویس II را بر آن بیافزاییم. دست نویس اخیرالذکر، یگانه نگارش تقریباً کامل کتاب دوم و تاریخ تحریر آن سال ۱۸۷۰ است. یادداشتهایی که بمنظور نگارش قطعی

تهیه شده است ، و هم اکنون از آن سخن خواهد رفت ، صریحا میگویند که " تحریر دوم باید بمنزله‌ی پایه قرار داده شود " .

پس از سال ۱۸۷۰ مجدداً وقفه‌ای در نوشته‌ها پدیدار میشود و این بطور عمده معلول بیماری مصنف است . بنا به عادت خود ، مارکس این مدت را صرف مطالعات میکرد . کشاورزی با شرایط روستائی امریکا و بویژه شرایط روستاهای روسی ، بسا آزار پول و سیستم بانکی و بالاخره علوم طبیعی ؛ زمین شناسی ، زیست شناسی و بخصوص تحقیقات شخصی ریاضی ، محتوی دفترهای متعدد یادداشتی ویرادراین دوران تشکیل میدهند . در آغاز سال ۱۸۷۷ مارکس احساس میکرد که تندرستی خود را به اندازه‌ای باز یافته است که بتواند از نوبه کار اساسی خویش بپردازد . علامت گذاری‌ها و یادداشت‌هایی که مستخرج از چهار دست‌نویس پیش گفته‌اند و تاریخ آنها پایان ماه مارس ۱۸۷۷ است ، نشان میدهند که مصالح مزبور میبایستی بمنزله‌ی پایه برای نگارش جدیدی از کتاب دوم بکار روند . آغاز این اصلاح را دست‌نویس شماره ۷ ( ۵۶ صفحه‌ی خشتی ) بدست میدهد . این دست‌نویس شامل چهار فصل ابتدای کتاب است ، ولی تنظیم آن هنوز ناقص است ، نکات اساسی بصورت زیرنویس در پائین صفحات بیان شده‌اند ، و میتوان گفت که مایه‌ی اصلی گرد آمده ولی دست‌چین نشده است . معدک این آخرین بیان کامل از مهمترین قسمت بخش اول است . نخستین کوشش برای آنکه این کار بصورت نوشته‌ای آماده‌ی چاپ درآید ، در دست‌نویس شماره VI انجام گرفته است ( پس از اکتبر ۱۸۷۷ و پیش از ژوئیه ۱۸۷۸ ) . این فقط عبارت از ۱۷ صفحه بقطع ربعی است و قسمت اعظم فصل یکم را دربردارد . دست‌نویس شماره VII ( ۲ ژوئیه ۱۸۷۸ ) ، که نموداردومین و آخرین کوشش مارکس است ، بیش از ۷ صفحه‌ی خشتی نیست .

بنظر میرسد در این زمان برای مارکس روشن شده بود که بدون یک تحول کامل در وضع تندرستی‌اش هرگز امکان نخواهد داشت نگارش کتاب دوم و سوم را بنحوی که دلخواه خویش آماده سازد . در واقع دست‌نویسهای VII-VIII اغلب نمایشگر آثار این نبرد قهرآموز علیه بیماری روان فرساستند . دشوارترین قسمت بخش اول در دست‌نویس ۷ تجدید نگارش شده بود . بقیه‌ی بخش اول و تمام بخش دوم ( باستثنای فصل هفدهم ) حاوی هیچگونه دشواری مهم تئوریک نبودند ، ولی بعکس بنظر مارکس بخش سوم ، راجع به تجدید تولید گردش سرمایه‌ی اجتماعی ، احتیاج مبرمی به تجدید نظر داشت . در حقیقت ضمن دست‌نویس شماره II بدو تجدید

تولید بدون توجه به گردش پول، که واسطه‌ی علی‌شده آنست، مورد بررسی قرار گرفته و سپس بار دیگر با توجه به آن مطرح شده بود. لازم آمده بود این نقیصه برطرف شود و در واقع سرتاسر بخش بنحوی اصلاح گردد که با افاق دید وسعت یافته مصنف تطبیق نماید. بدینسان دست‌نویس شماره VIII بوجود آمد که فقط دفتری ۷۰ صفحه‌ای با قطع رسمی است. ولی برای درک این نکته که مارکس چه مطالبی را در این چند صفحه مترجم ساخته، کافی است پس از حذف مواردی که مائخود از دست‌نویس شماره II است، به متن چاپ شده‌ی بخش سوم مراجعه شود.

این دست‌نویس VIII نیز فقط یک نگارش موقت موضوع است و قبل از هر چیز منظور از آن این بوده است که نظریات نوی مصنف را در برابر دست‌نویس II تحکیم کند و بدون توجه به نکاتی که در باره‌ی آنها چیز گفتنی تازه‌ای وجود نداشته است، نظریات نوران شرح نماید. همچنین در این دست‌نویس قسمت مهمی از فصل هفتم بخش دوم، اگرچه تا حدودی با تخطی به مرزهای بخش سوم مجدداً وارد شده و بسط یافته است، نظم منطقی غالباً آسیب‌دیده و بیان مطلب در برخی جاها ناقص مانده و بویژه در آخر این نوشته مطلقاً متفرق و پراکنده است. ولی آنچه را که مارکس خواسته است بگوید، چه به این صورت چه بنحو دیگر، در اینجا بیان شده است.

اینها هستند مصالح کتاب دوم، که بنا به آنچه مارکس کمی پیش از مرگ به دخترش اله آنور\* گفته است، من میبایستی از آنها "چیزی بسازم"\*\*. من این ماهریت را در تنگ‌ترین مرزهایش پذیرفتم و تا آنجا که امکان داشت کوشیدم اقدام

\* Eleanor, Marx-Aveling (Tussy) (۱۸۵۰-۱۸۹۸) - کوچکترین دختر کاپل

مارکس که خود در سالهای ۸۰ و ۹۰ قرن نوزدهم یکی از مبارزین فعال جنبش کارگری انگلستان و نهضت بین‌المللی کارگری، سازمان دهندگی اتحادیه‌ی کارگران گازلند و جنبش زنان کارگر بود. وی بسیاری از آثار سوسیالیستی رابرتن انگلیسی ترجمه کرده است. در سال ۱۸۸۴ بسا ادوارد اولینگ Edward Aveling ازدواج کرد و نام مرکب مارکس - اولینگ را اختیار نمود.

\*\* عین عبارت به آلمانی چنین است: "Woraus...ich etwas machen sollte"

یعنی با آنها کاری بکنم، از آنها چیزی در آورم یا بسازم. بهر حال روشن است که مقصود احواله‌ی تنظیم کتاب به انگلیس است.

خود را به انتخاب ساده ای از میان نگارشهای گوناگون محدود سازم. در این اقدام همواره عمل خود را بر پایه ای آخرین نگارش و مقایسه ی آن با نگارشهای پیشین قرار داده ام. باد شواربهای واقعی، یعنی با آن دشواریهایی که صرفاً جنبه فنی نداشته اند، فقط در مورد بخش اول و سوم برخورد کرده ام. ولی اینها نیز مشکلات کوچکی نبودند. کوشیده ام این دشواریها را منحصراً در جهت اندیشه ی مصنف حل کنم.

غالباً هنگامیکه نقل قولها بمنظور تحکیم فاکتها آورده شده و یاد مروری که اصل آنها در اختیار هر کسی است که بخواهد به عمق مسائل پی برد، مانند جمله های منقول از آدام اسمیت، آنها را ترجمه کرده ام. فقط این قاعده در مورد فصل دهم انجام شدنی نبود، زیرا در آنجا سخن بر سر انتقاد مستقیم از متن انگلیسی است. نقل قولهای مربوط به کتاب اول به چاپ دوم کتاب، یعنی به آخرین چاپی که در حیات مارکس انتشار یافته، مراجعه داده شده است.

در مورد کتاب دوم سرمایه، علاوه بر نخستین نگارش دست نویس<sup>۲</sup> درباره انتقاد علم اقتصاد<sup>۳</sup> و قسمتهای مذکور دست نویس شماره III و چند یادداشت کوتاه جسته گریخته در دفترهای مستخرجات، آنچه وجود دارد فقط دست نویس خشتی پیش گفته است بتاريخ ۱۸۶۴-۱۸۶۵، که نگارش آن تقریباً بهمان درجه ی دست نویس II کتاب دوم کامل است، و سرانجام دفتری است مربوط به مسال ۱۸۷۵، که در آن رابطه ی میان نرخ اضافه ارزش و نرخ سود بصورت ریاضی (بشکل معادلات)، بیان شده است. آماده ساختن این کتاب برای چاپ سرعاً پیش می رود. تا آنجا که فعلاً میتوانم قضاوت کنم در تذکره این کتاب، البته جز در مورد برخی از بخشهای بسیار مهم آن، فقط با مشکلات صرفاً فنی روبرو خواهم بود.

شایسته است در اینجا به رد اتهامی که علیه مارکس ایراد شده است بپردازم، اتهامی که بدو آهسته و جسته گریخته زده میشد و اکنون، پس از مرگش، از جانب سوسیالیست های منبری و دولتی آلمان\* و درود ستمی آنان بمثابة يك امر مسلم

\* سوسیالیسم منبری و دولتی (Socialisme de la Chaire et d'Etat)

(Katheder und Staatssozialismus) - جریان خرده بورژوازی در علم اقتصاد که

در رساله های هفتاد و نهم در آلمان بوجود آمده و اغلب نمایندگان هرز آن از میان استادان بقیه در زیر نویس من بعد

همان کشید و میشود. اتهام اینست که گویا مارکس مرتکب يك دزدی ادبی بزبان رود برتوس \* شده است. من سابقا آنچه را که در باره‌ی این مسئله فوریت داشت در جای دیگر گفته ام (۱) ولی فقط اکنون امکان آنرا یافته ام که در این مورد اسناد قطعی عرضه کنم.

تا آنجا که من اطلاع دارم این اتهام برای نخستین بار در اثر ر. مایر \*\* "نبرد رهاشی بخش طبقه چهارم" صفحه ۴۳ بشرح زیرین عنوان شده است: "چنانکه قابل اثبات است، مارکس قسمت اعظم انتقاد خود را از این انتشارات بیرون آورده است." (مقصود آثار رود برتوس است که در آخرین نیمه‌ی سالهای سی ام انتشار یافته است).

تا هنگامیکه دلیل خلاقی اقامه نشده است خویشتن را در اظهار این نظر مجاز میشمارم که تمام "قابلیت اثبات" ادعای مزبور از آنجا برمیخیزد که خود رود برتوس این آقای مایر را آن باره متقاعد ساخته است. در سال ۱۸۷۹ رود برتوس خود وارد میدان میشود و به ی. تسلیر (J. Zeller) "Tübinger Zeitschrift für die gesammte Staatswissenschaft", 1874, S. 219

بقیه از زیرنویس صفحه قبل:

دانشگاه برخاسته بودند (از قبیل آدلف واگنر Adolph Wagner، کارل بوشر Karl Bücher، گوستاو شمولر G. Schmoller، ورنر زومبارت Werner Sombart و غیره). اینان از مخالفین سرسخت مارکسیسم و هوادار نوعی رفرمیسم بورژوازی بودند، برای آشتی طبقاتی تبلیغ میکردند و میکوشیدند طبقه‌ی کارگر را از نفوذ انقلابی سوسیالیست مکرامی بیرون آورده بسود و ولت پیوسته منحرف سازند. مکتب مزبور اقداماتی از نوع دولتی کردن راه آهن و انحصار توتون و نوشابه های الکلی را "سوسیالیسم دولتی" میخواند. نام سوسیالیسم منبری یاد ولتی از ترکیب دانشگاهی رهبران این گرایش و تعالیم آنان بسود دولت برخاسته است.

\* Johann Karl Rodbertus (Jagetzow) (۱۸۰۵-۱۸۷۰) - در باره این شخص به زیرنویس صفحه ۴۸۱ سرمایه، جلد اول، ترجمه فارسی مراجعه شود.

(۱) در پیشگفتار نخستین طبع آلمانی کتاب کارل مارکس "Miserie de la Philosophie"

"فقر فلسفه" که بسال ۱۸۸۵ در شهر اشتوتگارت Stuttgart انتشار یافته است.

\*\* Rudolph Hermann Meyer (۱۸۳۹-۱۸۹۹) - اقتصاددان آلمانی از مخالفان بیسمارک عنوان اثری که در متن ذکر شده و مترجمه‌ی فارسی آنرا داده ام چنین است:

"Emancipationskampf des Vierten Standes"

در باره‌ی اثر خود تحت عنوان: "Zur Erkenntnis unserer Staats-  
wirtschaftlichen Zustände (1842) (برای شناخت وضع اقتصاد دولتی ما) چنین

مینویسد:

" شما ملاحظه خواهید کرد که همه‌ی اینها (یعنی استدلالاتی که در اثر منبر  
آمده است) خیلی قشنگ بوسیله‌ی مارکس... مورد استفاده قرار گرفته است، البته  
بدون آنکه نامی از من برده شده باشد" و ناشر آثار وی پس از مرگش، ت. کوت ساک  
Th. Kozak نیز بی‌کم و کاست همین ادعا را نشخوار میکند. (نگاه کنید به کاپیتال  
رود برتوس، چاپ ۱۸۴۴ برلن، مدخل، صفحه‌ی ۱۵) - سرانجام، در اثری که  
بسال ۱۸۸۱ تحت عنوان: "Briefen und sozialpolitischen  
Aufsätzen von Dr. Rodbertus-Jagetzow" (نامه‌ها و مقالات  
اجتماعی - سیاسی دکتر رود برتوس - یا کتسف) بوسه‌لی ر. مایرانتشار یافته است،  
رود برتوس صریحاً میگوید: " امروز من خویش را از جانب شفه \* و مارکس غارت  
شده می‌بینم، بی‌آنکه از من نامی برده شده باشد" (نامه‌ی شماره‌ی ۶۰، صفحه‌ی  
۱۳۴) در جای دیگر، ادعاهای رود برتوس شکل مشخص‌تری بخود میگیرد:  
" در سومین نامه‌ی اجتماعی خود، من بطور اساسی مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر،  
نشان داده‌ام که اضافه ارزش سرمایه دار از کجا سرچشمه میگیرد" (نامه‌ی شماره‌ی  
۴۸ صفحه‌ی ۱۱۱).

مارکس هرگز چیزی از تمام این اتهامات راجع به دزدی ادبی باخبر نشد.  
صفحات نسخه‌ای که از کتاب *Emanzipationskampf* داشت، فقط در قسمت  
مربوط به بین الملل بریده شده بود و من خود بقیه‌ی صفحات را پس از مرگ مارکس  
بریده‌ام. مجله‌ی توپین گن\*\* رانیز هرگز ندیده بود. همچنین نامه‌های خطاب  
به ر. مایر هم نزد او ناشناخته بود. و توبه من نیز از لطف خود آقای دکتر مایر فقط در  
سال ۱۸۸۴ به قسمت مربوط به " غارت" جلب گردید. بحکم، مارکس با نامه‌ی ۴۸  
آشنائی داشت. آقای مایر عنایت بخریج داده اصل نامه را به دختر کهنتر مارکس تقدیم  
نموده بود. مارکس که بیشک از سر و صدای اسرارآمیز، در باره‌ی اینکه باید منبع نهانی

\* (Albert Eberhard Friedrich) Schäffle, (1831-1903) - اقتصاد

دان و جامعه شناس آلمانی.



انتقاد اورانزد رود برتوس جستجو نمود، چیزی به گوشش رسیده بود، این نامه را به من نشان داد و متذکر گردید که: اکنون وی سرانجام در باره‌ی آنچه رود برتوس خود ادعا دارد اطلاع اصلی بدست آورده است. اگر رود برتوس بیش از این دعوی نمیکند مارکس میتواند این ادعا را به وی ارزانی دارد، و اینکه رود برتوس بیسان خویش را کوتاهتر و روشنتر از آن او می‌شمارد، مارکس میتواند این خرسندی را نیز برای وی باقی گذارد. و در واقع مارکس با این نامه رود برتوس مجموع امر اتمام ششده تلقی نمود.

این تلقی را مارکس بیشتر از آنجهت میتوانست داشته باشد که مجموع فعالیت نویسندگی رود برتوس، چنانکه من خود واقعا اطلاع دارم، تا حدود سال ۱۸۵۹ برای وی ناشناخته بود، و این هنگامی است که او انتقاد ویژه‌ی خود را در باره‌ی علم اقتصاد نه تنها در خطوط اساسی آن، بلکه حتی در مهمترین جزئیاتش پرداخته داشت. مارکس بر رسمیه‌ی اقتصادی خود را در سال ۱۸۴۳ در پاريس با مطالعه‌ی مصنفین بزرگ انگلیسی و فرانسوی آغاز نمود. از میان مصنفین آلمانی فقط راو\* و لیست\*\* را مینشاخت و از آنان همین را بس داشت. نه مارکس و نه من کلمه‌ای از وجود رود برتوس نشنیده بودیم تا آنکه در ۱۸۴۸ لازم آمد که در روزنامه‌ی "رایسن نو" (Neue Rheinische Zeitung) نطق‌های اورا بعنوان نماینده مجلس و اقداماتش را بنابه وزیر مورد انتقاد قرار دهیم. نادانی ما آنقدر بود که از نمایندگان ایالت را این میپرسیدیم این رود برتوس، که اینطور ناگهانی وزیر شده، کیست. و این نمایندگان نیز کمترین اطلاعی در باره‌ی نوشته‌های اقتصادی رود برتوس نداشتند. اما بحکس در آنزمان مارکس بدون کمک رود برتوس نه تنها بسیار خوب میدانست که اضافه ارزش سرمایه دار از کجا سرچشمه میگردد\* بلکه از چگونگی بدست آمدن آن نیز

\* (Karl Heinrich) Rau, (۱۷۹۲-۱۸۷۰) - اقتصاددان آلمانی که نظریات آدم اسمیت و ریکاردو را بصورت مسائل مجزی وجد آگانه مطرح ساخته است. مارکس وی را ژان بسا - تیست سمی آلمانی خوانده است.

\*\* List, Friedrich (۱۷۸۹-۱۸۴۶) - مهترین و مترقی‌ترین دانشمند اقتصاددان بورژوازی آلمان در نخستین نیمه‌ی قرن نوزدهم. وی با آنکه از نظارتشوریک نتوانست پیوند‌های درونی سیستم سرمایه داری را دریابد، ولی عملا بوسائل مختلفه برای استقرار سرمایه داری صنعتی در آلمان کوشید و فعالیت او برای توحید گمرکات و خطوط راه آهن در آلمان نه تنها از لحاظ اقتصادی، بلکه از جهت مبارزه در راه وحدت ملی آلمان نقش ارزنده‌ای ایفا نموده است.

کاملاً آگاهی داشت. این واقعیتی است که کتاب "فقر فلسفه" چاپ ۱۸۴۷ و کنفرانس‌های بروکسل وی در سال ۱۸۴۷ راجع به کار مزدوری و سرمایه که در ۱۸۴۸ در روزنامه "راین نو" شماره‌های ۲۶۴ و ۲۶۹ منتشر شده‌اند، به اثبات می‌رسانند. تنها حدود سال ۱۸۵۹ بود که مارکس بوسیله‌ی "لاسال" آگاهی یافت که اقتصاد دانی هم بنام رود برتوس وجود دارد و سپس در موزه بریتانیا \* "سومین نامه اجتماعی" ویراپید نمود.

این جمع بستی است از فاکتورها. اکنون ببینیم ادعای اینکه گویا مارکس رود برتوس را "غارت" نموده است از لحاظ محتوی بر چه پاییه ای قرار دارد؟  
رود برتوس میگوید: "در سومین نامه اجتماعی خود، من مانند مارکس، ولی کوتاه‌تر و روشن‌تر نشان داده‌ام که اضافه ارزش سرمایه در ارزش کالا سرچشمه میگیرد."

پس نقطه‌ی مرکزی، تئوری اضافه ارزش است. و در واقع نمیتوان از آثار مارکس مطلب دیگری را نام برد که رود برتوس بتواند بعنوان مالکیت بر آن ادعائی داشته باشد. بدینسان رود برتوس در عبارت مذکور، خویش را در مورد تئوری اضافه ارزش پیشاهنگ تلقی نموده مدعی است که مارکس این تئوری را از آثار او به یخما برده است.

ولی سومین نامه اجتماعی در باره‌ی منشأ اضافه ارزش بجا چه میگوید؟ نامه‌ی مزبور با کمال سادگی میگوید که "بهره" - رود برتوس زیر این نام بهره‌ی مالکانه و سود را با هم جمع میکند - از "افزایش ارزشی" برابر ارزش کالا ناشی نمیشود، بلکه: "در نتیجه‌ی کاهش حاصل میشود که برد مستمرد تحمل میگردد. بدیگر سخن از آنجا ناشی میشود که در مستمرد فقط بخشی از ارزش محصول را تشکیل میدهد"، و در صورتیکه با آآوری کار بعد اکافی باشد "لازم نیست که مزد با ارزش مبادله‌ی طبیعی محصول برابر گردد، زیرا باید چیزی از این محصول برای جانشین ساختن سرمایه | و بهره باقی بماند".

\* Lassalle, Ferdinand (۱۸۲۵-۱۸۶۴) - نویسنده و شورا نگیز (اثر تاتور) آلمانی دارای افکار خرد و بورژوازی و از مخالفین تئوری و عمل انقلابی مارکسیسم بویژه در مورد مسائل مربوط به مبارزه طبقاتی، انقلاب موسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا. لاسال نقش عمده‌ای در ایجاد اتحادیه‌ی سرتاسری کارگران آلمان (۱۸۶۳) ایفا نمود. سرانجام با بیسمارک متحد شد و نیز از سیاست وحسد آلمان "ازبالا" پشتیبانی نمود.

رود برتوس همانگونه که این "ارزش مبادله‌ی طبیعی" محصول چگونه است که با وجود آن برای "جانشین ساختن سرمایه"، یعنی لایه برای جبران مواد خام و فرسایش کار-افزار، چیزی باقی نماند.

خوشبختانه تشخیص اینکه کشف دوران ساز رود برتوس چه تا "شیری در مار کس" کرده، میسر است. دردست نویسن کتاب "در باره‌ی انتقاد و غیره"، دفتردهم - صفحه ۴۴۵ و بعد یادداشتی وجود دارد تحت عنوان: "جمله‌ی معترضه آقای رود برتوس". یک تئوری جدید در باره‌ی بهره‌ی مالکانه. فقط از این نقطه نظر است که مارکس در یادداشت مزبور سومین نامی اجتماعی را مورد توجه قرار میدهد. اما حساب تئوری رود برتوسی اضافه ارزش در مجموع خود باتذکر استهزا آمیز زیرین تصفیه میشود: "آقای رود برتوس بدواً به بررسی وضع کشوری میپردازد که در آنجا مالکیت زمین و سرمایه از یکدیگر جدا نمیشوند و سپس از آن به این نتیجه میسر میسرسد که بهره، (نامی که زیر آن وی تمام اضافه ارزش را قرار میدهد)، بطور ساده مساوی با کاربرد اخت نشده یا برابر با مقدار محصولی است که نماینده‌ی کار مزبور میباشد."

ولی بشریت سرمایه دار قرنهای مدیدی است که اضافه ارزش تولید نموده و نیز تدریجاً به این مرحله رسیده است که در باره‌ی منشأ آن بیاندیشد. نخستین نظریه‌ای که از عمل مستقیم داد و ستد ناشی شده عبارت از این بوده است که اضافه ارزش از علاوه کردن مبلغی به ارزش محصول بیرون می‌آید. این نظریه میان مرکانتیلیست‌ها \* حکمفرما بود، ولی بزودی جمیع استوارت \*\* به این نکته پی بردند که در چنین حالتی که یکی بردارد ناچار باید دیگری ببازد. با این وجود نظریه‌ی مزبور مدتها، بویژه در میان سوسیالیستها، پایدار ماند. ولی این نظریه بوسیله‌ی آدام اسمیت \*\*\* از دانش کلاسیک رانده شد.

دراثر وی "ثروت ملل" \*\*\*\* کتاب نخست فصل ششم چنین آمده است: "بمحض اینکه سرمایه (Stock) دردست افرادی انباشته شد، طبیعتاً برخی از آنان سرمایه را بدینسان مورد استفاده قرار میدهند که افرادی کارآمد را به کار

\* در باره‌ی مکتب Mercantilisme به زیرنویس صفحه ۹۵ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی مراجعه شود.

\*\* James Stuart. مراجعه شود به زیرنویس صفحه ۱۶ و ۱۵ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی.

\*\*\* A. Smith. مراجعه شود به "سرمایه" ترجمه فارسی جلد اول زیرنویس صفحات ۵۷ و ۵۸.

\*\*\*\* "Wealth of Nations"

واد آرند و به آنها مواد خام و وسائل زندگی بدهند تا با فروش محصولات کارآنان، یا بوسیله آنچه که کارایشان به ارزش آن مواد خام افزوده است، سود بدست آورند. . . . ارزشی که کارگران به مواد خام می افزایند در اینصورت به دو بخش تحویل میشود که یکی از آنهاست مستمرز آنها را میبرد از دست و بخش دیگر سود کارفرمارا، نسبت به تمام مبلغی که بابت مواد خام و دستمزد پیش ریز کرده است، تا مین مینماید .  
وکی پس از آن میگوید :

" از آن هنگام که تمام سرزمین کشوری ملك خصوصی میگردد ، مالکین، مانند همه مردم دیگر ، دست میدارند از جایی که خود نکاشته اند حاصل بردارند و حتی برای حصول طبیعی زمین بهره طلب میکنند . . . کارگر مجبور است . . . بهری از درآمد خود را ، که در نتیجهی کارش بدست آمده یا تولید شده است ، به مالک تسلیم نماید . این بهره ، یا آنچه که با آن یکسان است یعنی بهای این بهره ، بهرهی مالکانه را بوجود می آورد ."

در دست نویسی پیشگفته " در باره انتقاد و غیره " صفحه ۲۵۳ ، مارکس راجع به این قطعه چنین تذکر میشود : . . پس بدینسان بنظر آدم اسمیت اضافه ارزش ، یعنی اضافه کار یا کاری که زیاده بر کار مزد گرفته انجام و در کالا مجسم گردیده است و لذا زیاده بر کاری است که دستمزد ، معادل آنرا تشکیل میدهد ، مقوله عامی است که سود بمعنای اخص و بهره مالکانه فقط انشعابات آن بشمار می آیند .  
سیمس آدم اسمیت میگوید ( کتاب اول فصل هشتم ) :

" بعضی اینکه زمین به مالکیت خصوصی درآمد ، مالک تقریباً از جمیع محصولاتی که کارگر میتواند در آن زمین بربوید یا بچیند ، سهم طلب میکند . بهره ی او نخستین برداشت از حاصل کاریست که در زمین انجام میگردد . ولی کشاورز ندرتا دارای وسائلی است که زندگی او را تا هنگام درو تا مین نماید . معمولاً معاش وی بوسیله سرمایهی (stook) کارفرما یعنی فارماری ، پیش ریز میشود که او را بکار میگرداند و اگر قرار نمیبود که سهمی از محصول کار او را برداشت کند و یا بعبارت دیگر سرمایهی وی به اضافه سود به او برنمیگشت ، هیچگونه علاقه ای به گماردن وی نمیداشت . این سود دومین برداشت از حاصل کاریست که در زمین انجام میگردد . محصول تقریباً هر نوع کار دیگری تابع همین برداشت بنفع سود است . در عموم پیشه ها و در همه کارخانه ها اکثر کارگران محتاج به کارفرمایی هستند که تا انجام نهائی کار ،

مواد خام و دستمزد و معاش آنها را پیش ریز کند . این کار فرما سهمی از حاصل کار آنها  
یا ارزشی را که این کار به ماده‌ی محمول کار می‌افزاید ، بر می‌دارد و همین سهم است  
که تشکیل دهند می‌سود اوست .\*

در اینجا مارکس می‌افزاید ( دست نویسی صفحه‌ی ۲۵۶ ) :

\* بدینسان آدام اسمیت در اینجا با کلماتی صریح بهره‌ی مالکانه و سود سرما<sup>به</sup>  
را به‌شاه برداشتی ساده از محصول کارگر یا از ارزش محصول وی ، یعنی از ارزشی که برابر  
با کار افزوده به مواد خام است ، تلقی میکند . ولی همچنانکه خود آدام اسمیت سابقا  
بیان کرده است ، این برداشت نمیتواند بغیر از آن بخشی از کار باشد که کارگر اضافه  
بر مقدار کار جبران کنند می‌دستمزد خود و یا آنچه معادل مزدش را فراهم میسازد ، به  
ماده‌ی خام می‌افزاید . بدیگر سخن ، سهم مزبور جز اضافه کار و بخش پسرداخت  
نشد می‌کاروی چیز دیگری نیست .\*

بنابراین آدام اسمیت در زمان خود میدانسته است که " اضافه ارزش سرمایه  
در از آنجا سرچشمه میگردد " و حتی از آن زمیند ارزش بروی معلوم بوده است . از سال  
۱۸۶۱ مارکس صریحا این مسئله را تصدیق میکند . در حالیکه بنظر میرسد ، رود برتو<sup>س</sup>  
و گروه ستایشگرانش ، که مانند قارچ به دنبال باران گرم تابستانی سوسیالیسم دولتی  
بیرون آمده اند ، این نکته را کاملا فراموش کرده باشند .

مارکس ادامه میدهد و میگوید : « با این وجود اسمیت ، اضافه ارزش را  
فی نفسه و بمثابه مقوله‌ی ویژه ، از اشکال خاصی که اضافه ارزش بصورت سود و بهره‌ی  
مالکانه پیدا میکند متمیز نمیدهد . از آنجاست که نزد او ، و با زهم بیشتر نزد ریکارد و\*  
خطاها و نقایص بسیاری در تحقیق بروز میکند .\* این عبارت کلمه بکلمه در مورد رود -  
برتوس صادق است . " بهره " می‌او بطور ساده عبارت از جمع بهره‌ی مالکانه + سود  
است . وی از بهره‌ی مالکانه تئوری سراسر غلطی برای خویش میسازد و سود را همان جوهر  
که نزد پیشینیان خویش یافته است چشم بسته میباید . بعکس اضافه ارزش مارکس  
شکل عام مجموعه‌ی ارزشی است که بلا عوض از جانب مالکین وسائل تولید تصاحب  
میشود و طبق قوانین کاملا ویژه‌ای ، که نخست بوسیله‌ی مارکس کشف شده است ، به  
اشکال خاص و دگرسان شد می‌سود و بهره‌ی مالکانه تقسیم میگردد . این قوانین در  
کتاب سوم تشریح میشوند و آنجا برای نخستین بار نمود خواهد شد چه بسیار حلقه‌های

واسط لازم میگردد تا بتوان از درك اضافه ارزش بطور کلی ، به دریافت استحالی آن به سود و به بهره‌ی مالکانه ، و لذا به درك قوانین حاکم بر توزیع اضافه ارزش در درو طبقه سرمایه دار ، رسید .

ریکارد و بازم در برابر آزاد ام اسمیت رفته است . وی دید خود را در مورد اضافه ارزش بر پایه‌ی تئوری تازه‌ی ای از ارزش قرار میدهد ، که گرچه بشکل جنبینی نزد آدم اسمیت وجود دارد ، ولی او در عمل تقریباً همواره آنرا به فراموشی میسپارد . این همان تئوری است که بعداً حرکت تمام دانش اقتصادی بعدی میشود . ریکارد و از تعیین ارزش کالاها بوسیله‌ی مقدار کاری که در کالای گرفته است ، توزیع میان کارگر و سرمایه دار را استنتاج میکند ، یعنی به این نتیجه میرسد که مقدار ارزشی ، که در اثر کار به ماده‌ی خام افزوده میشود ، به دستمزد و سود ( در اینجا بمعنای اضافی ارزش ) تقسیم میگردد . وی ثابت میکند که ارزش کالاها ، علی‌رغم هر تغییری که در رابطه‌ی بین این دو جز " حاصل شود ، همان که بود باقی میماند و برای این قانون فقط استثنائات نادری قائل است . ریکارد و ، با اینکه زیاده از حد در کلیات باقی میماند ( مارکس و کاپیتال جلد اول ، فصل پانزدهم ) ، حتی در باره‌ی روابط متقابل میان دستمزد و اضافه ارزش ( که وی در شکل سود مورد توجه قرار میدهد ) برخی از قوانین عمده را مسجل میسازد . و نیز وی بهره‌ی مالکانه را بشابه اضافه‌ی بر میسازان سود ، که در موارد معینی از آن تفکیک میشود ، اثبات میکند .

در هیچ یک از این نکات رود بر تومس گاهی فراتر از ریکارد و بر نداشت تضاد - های درونی تئوری ریکارد و ، که مکتبش را ویران ساخت ، یا بر رود بر تومس مجهول ماند و یا ویرانجای راه حل های اقتصادی به خواسته‌های پند آرمیزکشاند .  
" Zur Erkenntnis etc." S. 130

ولی تئوری ریکارد وئی ارزش و اضافه ارزش ، نیازی به انتظار اثر رود بر تومس " Zur Erkenntnis etc." نداشت تا در جهت سوسیالیستی از آن بهره برداری شود . در جلد اول سرمایه صفحه ۱۱۷ \* از اثری تحت عنوان :

The Source and Remedy of the National Difficulties,  
A letter to Lord Russel, Lobdon 1821

تطمعی ذیل نقل شده است :

" The Possessors of surplus produce or Capital

فیه (ساحبان اضافه محصول یا سرمایه) در این نوشته که تنها اصطلاح، صاحبان اضافه محصول یا سرمایه، میبایستی توجه را نسبت به اهمیت آن جلب میکرد و پامفله ای \* است چهل صفحه‌ای، که مارکس، آنرا از فراموشی بیرون کشیده است، چنین گفتن گفته میشود:

" آنچه که باید به سرمایه در برسد (از نقطه نظر خود سرمایه دار) هر قدر میخواهد باشد، این امر مسلم است که وی هرگز جز اضافه کار "Surplus labour" کارگر نمیتواند چیزی دیگری را تصرف کند، زیرا کارگر باید زندگی کند" (ص ۲۳). ولی اینکه کارگر چگونه زندگی میکند و لذا مقدار اضافه کاری که سرمایه دار تصرف میشود به چه بزرگی میتواند باشد امریست بسیار نسبی \*

\* چنانچه ارزش سرمایه تنزل کند نه بهمان نسبتی که بر حجمش افزوده میشود؛ آنگاه سرمایه دار حاصل هر ساعت کار کارگر را، تا آن حد اقل لازمی که برای زندگی کارگر ضرور است، می‌چلاند. ۰۰۰ بالاخره سرمایه دار میتواند به کارگر بگوید: "تو دیگر نان نباید بخوری، زیرا با شلغم و سیب زمینی نیز میتوان زیست. و ما اکنون به این مرحله رسیده ایم" (صفحات ۲۳ و ۲۴). "اگر بتوان کارگر را به آنجا کشاند که بجای نان سیب زمینی بخورد، آنگاه مسلماً این امکان بوجود می‌آید که از کارش بیرون کشیده شود. یعنی اگر مثلاً برای آنکه بانان زندگی کند نیازمند آن بود که بمنظور معاش خود و خانواده اش کار روزهای دوشنبه و سه شنبه را برای خویش نگاهدارد \* \* \*، در صورت ارتزاق با سیب زمینی فقط نیمی از روز دوشنبه برای این منظور کفایت میکند و بدینسان نیمی دیگر روز دوشنبه و تمام روز سه شنبه، خواه بفتح دولت و خواه برای سرمایه دار، آزاد میگردد" (صفحه ۲۶). این امر مسلم است (it is admitted) که منافعی دریافتی سرمایه داران، خواه بشکل بهره‌ی مالکانه باشد و خواه بصورت بهره‌ی پول یا

\* Pamphlet نوشته‌ی کوچک یاد فترک‌نایه آمیز و شدید لحنی است علیه نظریه‌ی مشخص یا مشخص معینی که اغلب بی‌امضای نویسنده، شب‌نامه مانند منتشر میشود.

\* \* مقصود اینست که اگر از روزهای هفته مثلاً کار دو روز دوشنبه و سه شنبه برای جبران دستمزد کارگر کفایت میکند، در صورت اجبار به

ارتزاق با سیب زمینی فقط نهم روز کافی است.

سود بنگاهی \* از کار غیر برد اخت میشود" (ص ۲۳) .

این خود " بهره" ی رود برتوس بطور کامل است جز اینکه بجای " بهره" منافع گفته شده است. در این مورد مارکس متذکر میشود (دست نویس " در باره انتقاد و غیره" صفحه ۸۵۲) :

" این پافله‌ی کم شناخته ، که انتشارش مصادف با دوران است که "پینه دوز باور نکردنی" مک کولوخ \* \* تازه داشت توجه را بخود جلب میکرد ، متضمن پیشرفت<sup>فشی</sup> اساسی نسبت به ریکارد و است. اضافه ارزش یا ، چنانکه ریکارد و آنرا " سود" (و نیز اغلب اضافه محصول *surplus produce*) میخواند ، یانفع ، به نحوی که نویسنده پافله نامگذاری میکند ، در اینجا مستقیماً مشابه *surplus labour* ، اضافه کار ، کاریکه کارگر مجاناً انجام میدهد ، بمثابة آنچه وی در "مقدار کارهای انجام میدهد که بوسیله‌ی آن ارزش نیروی کارش جبران میگردد و از آنجا معادلی بـ برای مزدش تولید میکند ، تلقی میگردد . هراندازه که تحویل کردن ارزش به کار با اهمیت بود ، تحویل اضافه ارزش (*surplus value*) ، که خود بصورت یک اضافه محصول (*surplus produce*) نوده میشود ، به اضافه کار نیز بهمان اندازه اهمیت داشت . در واقع این مطلب را سابقاً آدام اسمیت گفته است و رکن عمده‌ی مبسوط دهی ریکارد و راتشکل میدهد . ولی هیچگاه این مسئله نزد وی بصورت مطلق گفته نشده و تسجیل نگردیده است \*

سپس باز در صفحه ۸۵۹ دست نویس آمده است :

" علاوه بر این ، مصنف در میان مقولات اقتصادی از پیش موجود ، گیر افتاده است. عیناً همانطور که نزد ریکارد و اختلاط اضافه ارزش و سود به تضاد های نامطوبتی می انجامد ، وی نیز ، از جهت اینکه اضافه ارزش رانفع سرمایه مینامد ، بهمان گرفتاری دچار میشود . با این وجود ، او بر ریکارد و از این حیث برتری دارد ، که اولاً همه‌ی اضافه ارزش را به اضافه کار تحویل میکند و دیگر آنکه اگر وی اضافه ارزش رانفع سرمایه

\* کلمه‌ی بنگاه در اینجا بمعنای کلمه‌ی فرانسوی *entreprise* و کلمه‌ی آلمانی *Geschäft* گرفته شده است و اصطلاحاً اعم از هر دو "سمه‌ی صنعتی و بازرگانی" است که به اسلوب سرمایه داری تصدی شود .

\*\* *Mac Culloch, John Ramsay* (۱۷۸۹-۱۸۶۴) - اقتصاد دان اسکاتلندی و مبلغ نظریات و تعالیم ریکارد و ویکی از مستایشگران نظام سرمایه داری . از این شخص نقل قولهای مکرری در جلد اول سرمایه شد ما است ، از جمله در زیر نویس شماره ۱۰ صفحه ۴۲۳ جلد اول "سرمایه" ترجمه فارسی .



interest of Capital مینامد در عین حال متذکر میگردد که زیر اصطلاح (نفع سرمایه) مقصودش شکل عام اضافه کار است و آنرا با اشکال ویژه‌اش یعنی بهره مالکانه • نفع پول و سود پنگاهی فرق میکند ارد • ولی وی دو باره یکی از این اشکال ویژه یعنی نفع را بجای شکل عام قرار میدهد و همین کافیست که ویرا از نو به درهم جو شهبای اقتصادی (در دست نویسی Bland ذکر شده است) بکشاند •

این گفته‌ی اخیر همچون قبائی برآزنده ی قامت رود برتوس ماست • وی نیز سز نمیتواند خوب شدن را از قید مقولات اقتصادی از پیش برداخته برهاند • وی نیز به اضافه ارزش، نام یکی از اشکال فرعی و دگرسان شدی آنرا میدهد و علاوه بر آن این نام را هم تحت عنوان (بهره) \* کاملاً غیر مشخص میسازد • نتیجه‌ی این دو خطا اینست که وی باز در سر هم بند بیهای اقتصادی فرو می‌غلطد، پیشرفت خود را نسبت به ریکارد و بصورت انتقادی تعقیب نمیکند و بجای آن میکوشد برپایه‌ی تئوری ناقص خود، که هنوز سراز تخم بیرون نیاورده است، بنای پند آرزوی بسازد و با آن مانند جاهای دیگر دهر برسد • پافله در سال ۱۸۲۱ نشر یافت و بر "بهره" ی رود برتوسی، که تازه در ۱۸۴۲ آماده گردید، سبقت جست •

پافله‌ی مافقط جلوترین طلایه دار مجموعه‌ی نوشته هائی است، که در سال های بیست تئوری ارزش و اضافه ارزش ریکارد و شی را بسود پرولتاریا علیه تولید سرمایه داری بر میگردد اند ، و با اسلحه خود بپوزواری علیه وی نبرد میکند • تمام کمونیسم اوون \*\* تا آنجا که در باره‌ی مسائل اقتصادی مباحثه برمیخیزد ، بر ریکارد و تکیه میکند • ولی در کنار این مصنف ردیف کاملی از نویسندگان دیگر هستند، که مارکس حتی در سال ۱۸۴۷ عده ای از آنها را علیه پرودون (فقر فلسفه ، صفحه ۴۹) مورد استفاده قرار میدهد • از آن جمله هستند اد موندس \*\*\* ، تامپسون \*\*\*\* ، هوجس کین \*\*\*\*\* و غیره و

\* یکبار دیگر توجه خواننده را به این نکته جلب میکنم که در این ترجمه بهره در برابر کلمه ی فرانسوی Rente ، سود برای profit ، بهره‌ی پول برای interest و بهره‌ی مالکانه در مقابل Rente foncière انتخاب شده که بترتیب در زبان آلمانی چنین است : Rente ، Bodenrente ، Zins ، Profit

\*\* Owen • به زیر نویس صفحه‌ی ۱۲۲ جلد اول سرمایه " ترجمه فارسی مراجعه کنید •  
 \*\*\* (Thomas Rowe)Edmonds - (۱۸۰۳-۱۸۸۹) اقتصاد دان انگلیسی که در زمیره ی سوسیالیست های پند ارباب بشماره‌ی آید و برپایه ی تئوری ریکارد و نتایج مثبت بسود طبقه‌ی کارگر انتزاع کرده است •  
 \*\*\*\* William Thompson (۱۷۸۵-۱۸۳۵) - اقتصاد دان ایرلندی از سوسیالیستهای پند ارباب •  
 \*\*\*\*\* Hodgskin - نگاه کنید به زیر نویس صفحه ۳۳۲ کتاب اول " سرمایه " ترجمه فارسی •

غیره " و چهار صفحه و غیره " . از میان این توده های عظیم آثار ، من فقط فال وار از اثر ویلیام تامپسون تحت عنوان : " An Inquiry into Principles of the Distribution of Wealth, most conducive to Human Happiness " (تحقیق در بابی اصول توزیعی ثروت ، که بیشتر در جهت بهر روزی آدمی میسر میکند) ، چاپ جدید ، لندن ۱۸۵۰ نقل قول میکنم . این اثر ، که در ۱۸۲۲ نوشته شد ، فقط در ۱۸۲۴ انتشار یافته است . در این کتاب ثروتی ، که طبقات غیر مولد بدست می آورند ، در همه جا بمثابة برداشتی تلقی شده است که نسبت به محصول کارگرانجام میگیرد ، و این نیز با عبارات نسبتاً شدید بیان شده است . " گرایش مستمر آنچه را که ما جامعه میخوانیم این بوده که از راه نیرنگ یا متقاعد ساختن ، از طریق ترس یا اجبار ، کارگر تولید کننده را وادار به این سازد که کارش را در عوض حصه ای هر قدر کمتر از محصول کار خود انجام دهد " (صفحه ۲۸) . " چرا کارگر نباید جمع مطلق محصول کار خود را بدست آورد ؟ " (ص ۳۲) . این عوضی که سرمایه داران از کارگر مولد زیر نام بهره زمین یا سود میبرایند ، به بهانه ای استفاده از زمین یا اشیا " دیگر است . . . همه مواد طبیعی ، که روی آن یا بوسیله آن کارگر تولید کننده میتواند امکان و شایستگی تولید کردن خود را بکاراندازد ، در حالیکه خود کارگر مالک چیز دیگری جز همین شایستگی نیست ، به دیگری تعلق دارد که منافعی در جهت عکس منافع او قرار ارد و موافقت آنان شرط اولیه فعالیت وی بشمار می آید . بنابراین چه چیزی از حاصل کار خود او که بعنوان جبران خسارت همین کار به وی انفاق میشود ، وابسته به لطف این سرمایه داران نیست یا نهاییستی وابسته به آن باشد ؟ " (صفحه ۱۲۵) . " . . . متناسباً با مقدار محصول برداشت شده ، اعم از آنکه نام این کسر کرد نهارا مالیات ، سود یا دزدی بگذارند " و غیره و غیره . (صفحه ۱۲۶)

باید اعتراف کنم که من این عبارات را بدون احساس شرمندگی معین نمی نویسم . اینکه ادبیات ضد سرمایه داری انگلستان مربوط به سالهای بیست و علی رغم اینکه مارکس در کتاب " فقر فلسفه " مستقیماً آنها را مجعده داده و مطالب برخی از آنان ، از قبیل پافلهی ۱۸۲۱ ، را ونستون \* ، هوجس کین و غیره را در جلد اول

\* Piercy Ravenston (وفات در سال ۱۸۳۰) - اقتصاد دان انگلیسی از هسوا -

داران مکتب ریکاردو ، یکی از مدافعین منافع خرد به روزوازی انگلستان و مخالف نظریات مالتوس .

کاپیتال مکرر انقل کرده ، در آلمان بد پنهان کاملاً ناشناخته است ، باز میتواند مورد چشم پوشی قرار گیرد . ولی این امر که نه تنها آن "نویسنده عامی" \* ، یعنی همان کسی که "واقعا هیچ نیاموخته است" ، ناامیدانه بد امن قبای رود برتوس بیاویزد ، بلکه آن استاد معنون و مورد احترامی \*\* که " فضل خویش را بر خ میکشد" ، تا این درجه اقتصاد کلاسیک خود را فراموش کند که مارکس را جدا به دزدی چیزهائی از رود برتوس متهم سازد که خود در آثار آدام اسمیت و ریکارد و وجود دارند ، نشان میدهد که تاجه درجه اقتصاد رسمی در روزگار ما سقوط کرده است .

ولی آخر مارکس در باره ای اضافه ارزش چه چیز تازه ای گفته است؟ و چگونه است که تئوری اضافه ارزش مارکس مانند ردیکه در آسمان صاف بغرش در آید تا " شیر نموده و همه ی کشورهای متحد را فرا گرفته است ، در حالیکه تئوریهای کلیه ی پیشینیان سوسیالیست او به انضمام رود برتوس یعنی تا " شیر به خاموشی گراشیده اند ؟ تاریخ شمی میتواند در این مورد برای ما نمونه ای باشد .

در پایان قرن گذشته ، همانطور که بر همه معلوم است ، هنوز تثبوری فلورستیک \*\*\* حاکم بود . تئوری مزبور ماهیت هر سوخت و سوزی را باین قسم توضیح میداد که از جسم سوزان جسم دیگری ، جسمی فرضی ، یک سوخت مطلق ، جدا میشود که به آن نام فلورستون میدادند . این تئوری برای توضیح اغلب پدیده های شیمیائی شناخته شد بی آنزمان کافی بود ، ولو اینکه در برخی موارد بدون اعمال قهر نسبت به واقعیات امکان پذیر نمیشد . ناگاه در ۱۷۷۴ پریمستلی \*\*\*\* نوعی هوا بدست آورد " که وی آنرا چنان خالص و خالی از فلورستون یافت که هوای عادی در مقایسه ی با آن فاسد بنظر میرسید " . وی آنرا هوای خالی از فلورستون نامید .

\* در متن لاتینی *Literatus vulgaris* ذکر شده ، که دارای همان معنای ترجمه شده است . غرض انگلس از آن رود ولف مایر سابق الذکر است .

\*\* مقصود *Adolph Wagner* اقتصاد دان و استاد آلمانی از مکتب سوسیالیسم منبری است که یکی از هواداران سیاست ارتجاعی بیسمارک بود . ( ۱۸۳۵ - ۱۹۱۷ ) .

\*\*\* *Phlogiston, Phlogistique* ماده ی سیالی که بنا به تصورات ماسوخت و مسوز معلول آن شمرده میشد .

\*\*\*\* *Joseph Priestly* ( ۱۷۳۳ - ۱۸۶۵ ) - دانشمند انگلیسی ، شیمی دان ، فیلسوف ماتریالیست و مرد سیاسی ترقیخواه انگلستان . کاشف اکسیژن در ۱۷۷۴ .

کمی بعد از آن شله \* در سوختن همان نوع هوا را تولید کرد و وجود آن را در آتشفشان ثابت نمود. علاوه بر این وی تشخیص داد در صورتیکه جسمی را در آن بسوزانند و یا جسمی را در هوای عادی بسوزانند، این گاز ناپدید میشود، به این جهت به آن نام (آتش هوا) داد.

" از این فاکتها وی چنین نتیجه گرفت که ترکیب ناشی از اختلاط فلورستون با یکی از عناصر هوا (یعنی در مورد سوختن و سوز) جز آتش یا حرارتی که از شیشه خارج میشود چیز دیگری نیست" (۲)

پریستلی و شله هر دو اکسیژن ساخته بودند ولی بدون آنکه بدانند چه چیزی در اختیار خود دارند. آنها در مقولات "فلورستیکی موجود" گیر کرده بودند. عنصری که میبایست تمام نثرایی فلورستیکی را سرنگون سازد و انقلابی در شیمی بوجود آورد، در دست آنها عقیم ماند. ولی پریستلی بلافاصله کشف خود را به اطلاع لاووازیه \*\* در پاريس رسانده بود و وی نیز بر اساس این فاکت جدید تمام شیمی فلورستیک را در معرض بررسی قرار داد و نخست او کشف کرد که نوع تازهی هوا، عنصر شیمیائی نوی است. این فلورستون اسرارآمیز نیست که در سوختن و سوز از جسم سوزان فرار میکند، بلکه همین عنصر جدید است که با جسم ترکیب میگردد. بدینسان تمام شیمی را که با شکل فلورستیکی خود با سر ایستاده بود، بروی پاهایش استوار ساخت.

اگرچه ادعای بعدی وی مبنی بر اینکه گویا او خود همزمان با پریستلی و شله و مستقل از آنها اکسیژن را تولید نموده نادرست است ولی با این وجود تردیدی نیست که در مقایسه با آن دو دیگر، که فقط اکسیژن را بدون کوچکترین وقوف تولید نموده

\* Karl Wilhelm Scheele (1742-1787) - شیمی دان سوئدی

(۲) Roscoe-Schorlemmer: " Ausführliches Lehrbuch der Chemie", Braunschweig 1877, I, P, 13, 18

\*\* Antoine-Laurent Lavoisier (1743-1794) - دانشمند شیمی دان معروف

فرانسوی که یکی از بنیادگزاران شیمی جدید بشمار می آید. اصطلاح گزاری شیمی نو، ترکیب هوا، کشف اکسیژن و نقش این جسم در عمل سوختن در زمره مهمترین تحقیقات وی بشمار میروند. در علم فیزیک نیز تحقیقات وی در باره حرارت و خواص اجسامی که در حالت گاز هستند دارای اهمیت است. لاووازیه، که یکی از تحصیلداران کل Fermier generaux رژیم سلطنت مطلقه فرانسه بود، پس از انقلاب در ۱۷۹۴ همراه دیگر کماتیکه دارای این سمت بودند اعدام گردید.

بودند ، کاشف واقعی اکسیژن لاوازیه است .

نسبت میان مارکس و پیشینیانش در مورد تئوری اضافه ارزش، همانند نسبت بین لاوازیه و بریست لی و شله است . مدتها پیش از مارکس وجود این جز' ارزش محصول ، که ماکتون اضافه ارزش منامهم ، محقق گشته و نیز بنحو کمابیش روشنی ماهیت آن ، بمشابه محصول کاری که بلاعوض بوسیلهی سرمایه در ارتصاحب میشود ، بهان شده بود . ولی از اینجا پافرا ترنگذاشته بودند . برخی از آنان ، یعنی اقتصاد یون بورژواشی کلاسیک ، حد اکثر ، رابطه ای را که طبق آن حاصل کار میان کارگرو صاحب وسائل تولید تقسیم میشود ، مورد تحقیق قرار داده بودند . دیگران یعنی سوسیا لیست ها ، این توزیع را غیر عاد لانه تلقی میکردند و در جستجوی وسائل پند آری بر طرف ساختن این بی عدالتی بودند . هردو گروه در مقولات اقتصادی از پیشش برداخته ای که در برابر آنها قرارداد است مقید ماندند .

آنگاه مارکس وارد صحنه شد و در واقع درست جهت مقابل کلیهی پیشینیان خود را اختیار نمود . آنجاکه اینان راه حلی دیده بودند مارکس فقط مسئلهای میدید . مارکس دید که در این مورد ، نه هوای خالی از فلوریمتون هست و نه آتش هوا ، بلکه اکسیژن وجود دارد ، و نیز سخن بر سر تشخیص ساده ای واقعیت اقتصادی و یا تعارض این امر با عدالت جاویدان و اخلاق حقیقی نیست ، بلکه سخن درباره واقعیتی است که برای دگرگونی تمام اقتصاد فراخوانده شده است و برای درک مجموع تولید سرمایه داری در دست آنکس که کار برد آنرا بداند کلیدی است . برپایهی این فاکت ، وی تمام مقولات موجود را مورد بررسی قرار داد ، همچنانکه لاوازیه بر مبنای اکسیژن ، مقولات موجود شیمی فلوریمتیکو را زیر بررسی آورده بود . برای دانستن آنکه اضافه ارزش چیست برای وی لازم بود بداند که ارزش خود چیست . تئوری ارزش ریکارد و نیز میبایستی بدو تحت بررسی انتقادی قرار میگرفت . پس مارکس کار را از آنجهت که خاصیت ارزش آفرینی دارد مورد مطالعه قرار داد و برای نخستین بار این مسئله را مسلم نمود که چه کاری ارزش می آفریند و چرا و چگونه آنرا بوجود می آورد و سرانجام این نکته را مقطوع ساخت که بطور کلی ارزش جز کار منعقد شده ی از این نوع چیز دیگری نیست ، یعنی نکته ای که رود بر تنوس تا آخر هم به درک آن نرسید . سپس مارکس رابطه ی بین کالا و پول را تحقیق نمود و نشان داد چگونه و چرا کسالا و مبادلای کالاها ، از جهت کیفیت ارزشی که در نهاد خود دارند ، ضرورتا تضاد میان کالا و پول را بوجود می آورند . تئوری پولی که وی بر این اساس بنا نمود ه نخستین تئوری

کامل پول است و همانست که اکنون تلویحا پذیرش عمومی یافته است. مارکس استحاله<sup>ی</sup> پول به سرمایه را مورد بررسی قرار داد و نشان داد که مبنای آن خرید و فروش نیروی کار است. آنگاه که در این مورد وی نیروی کار و خاصیت ارزش آفرین آنرا بجای کار قرار داد، باینکه ضربه یکی از مشکلاتی را حل نمود که در مواجهه با آن مکتب ریکارد وئی به ور شکست کشانده شد. و آن مشکل عبارت از عدم امکان هم آهنگ ساختن مبادلهی متقابل سرمایه و کار با قانون ریکارد وئی تعیین ارزش بوسیلهی کار بود.

آنگاه که مارکس تفاوت میان سرمایهی ثابت و متغیر را تشخیص داد، امکان یافت که پروسهی ارزش آفرینی را در حرکت واقعی و تا کوچکترین جزئیاتش بنمایاند و روشن سازد. امری که هیچیک از پیشینیان وی در آن توفیق نیافته بودند. بدینسان وی در رد رون خود سرمایه تعازی تشخیص داد که، نه رود برتوس و نه اقتصاددانان بورژوا، هیچیک به درک کمترین جزء آن نرسیده بودند، در حالیکه همین نکته مفتاح حل بفرنجیترین مسائل اقتصاد را بدست میدهد، آنچنانکه یکبار دیگر کتاب دوم و بیشتر از آن کتاب سومی که خواهیم دید آنرا بنحو چشمگیر اثبات میکنند. مارکس در مطالعهی خود اضافه ارزش نیز دورتر رفت، دوشکل آن یعنی اضافه ارزش مطلق و نسبی را کشف نمود و نقش مختلف ولی قاطعی را که هر دو در تکامل تاریخی تولید سرمایه داری ایفا نموده اند نشان داد. وی بر اساس اضافه ارزش، نخستین تئوری عقلانی دستمزدی را که در اختیار داریم بهر دست و پا برای اولین بار خطوط اساسی یک تاریخ انباشت سرمایه داری و نموداری از گرایش تاریخی آنرا رسم نمود.

و اما رود برتوس؟ پس از خواندن تمام این مطالب مانند آنچه همواره اقتصاددانان مغرض رواقیدارند در آن "تجاری علیه جامعه" پیدا میکنند و چنین می یابند که وی قبلا دربارهی منشأ اضافه ارزش نسبی کوناها تر و روشن تر گفته است و سرانجام کشف میکند که تمام این مطالب البته "بشکل کنونی سرمایه" قابل انطباق است، یعنی به سرمایه آنچنانکه تاریخا وجود دارد، ولی نه "به مفهوم سرمایه"، یعنی نه به تصویری که آقای رود برتوس در عالم خیال از سرمایه ساخته است.

کاملا نظیر پریمست لی پیرکه تادم مرگ به سر فلورنستون قسم میخورد و نمیخواست از اکسپژن چیزی بداند. با این تفاوت که پریمست لی واقعا نخستین کسی بود کسه اکسپژن تولید کرده بود، در صورتیکه رود برتوس با اضافه ارزشش، یا بهتر بگوئیم با "بهره" اش، تنها کاری که کرده اینست که از نو مسئلهی پیش پا افتاده ای را کشف نموده است و مارکس، برخلاف روش لاواوزیه، برانزده ندانست مدعی شود که گویا

وی نخستین کاشف نفس وجود اضافه ارزش است \*

تمام کارهای اقتصادی دیگر رود برتوس در همین سطح قرار دارند. مارکس در کتاب "فقر فلسفه"، بی آنکه به او توجه داشته باشد، شیوهی ویرا در مورد بدل کردن اضافه ارزش به یک اوتویی\* (خیالبافی) مورد انتقاد قرار داده است، و من در پیشگفتار ترجمه ی آلمانی این اثر، آنچه را که باز در این باره لازم بود گفته ام\* تو که او، بر اساس کم مصرفی\*\* طبقه ی کارگر، از محرانهای تجاری می دهد، پیش از او در اثر سیموندی\*\*\* تحت عنوان: "Nouveaux Principes de l'Economie Politique", Livre IV, chap, IV آمده است (۳) \* معذک با این تفاوت که سیموندی همواره بازار جهانی را در نظر داشته است، در صورتیکه افق رود برتوس از مرزهای پروس تجاوز نمی کند. اندیشه بافهمی وی درباره ی اینکه آید ستمزد از سرمایه ناشی میشود یا از درآمد، یک بحث اسکولاستیکی است و در قطعی آن در بخش سوم همین کتاب دوم سرمایه آمده است. تئوری بهره ی وی ملک طلق او باقی مانده است و میتواند تا انتشار دست نویس مارکس که انتقاد از آنرا در بر دارد راحت بپارند. بالاخره اقداماتی را که وی برای آزاد ساختن مالکیت ارضی کهنه پروس از فشار سرمایه پیشنهاد میکند، باز هم بکلی پندار آمیز است. در واقع پیشنهاد های مزبور از یگانه سؤال علی، که در این مورد مطرح است، پرهیز میکند و آن سؤال اینست: چگونه ممکن است که زمیند ار کهنه پروس با درآمد سالیانه ای مثلا در حدود ۲۰۰۰۰ مارک، فرضا ۳۰۰۰۰ مارک خرج کند و هیچگونه قرضی هم نداشته باشد؟ مکتب ریکاردوشی در حدود سال ۱۸۳۰ بر سر اضافه ارزش بفنارفت\* آنچه را که این مکتب نتوانسته بود حل کند برای جانشینش اقتصاد عامیانه با زیست تراپنسل ماند. آن دو مسئله ای که بر سر آن مکتب مزبور به ورطه افتاد از این قرار بوده اند:

utopie \*

Unterkonsumtion, Sous-consommation \*\*

Sismondi \* به جلد اول "سرمایه" ترجمه ی فارسی زیر نویس صفحه ۵۵ مراجعه شود. \*\*\*

(۳) "بدینسان در نتیجه ی گرد آشی ثروت میان عدوی کمی از مالکین، با زارد اخلی بیش از پیش فشرده تر میشود و صنعت همواره مجبور است که سطحهای فروش را در بازارهای خارجی جستجو کند، یعنی در نقاط انقلابهای بزرگتری در انتظار آنهاست" (از جمله بحران سال ۱۸۱۷ بلافاصله در تعقیب این

اولاً - کار اندازه گیر ارزش است. ولی در مبادله‌ی با سرمایه، کارزنده دارای ارزش کتری است نسبت به کارمبلمری که با آن مبادله میشود. مزد، ارزش مقدار معینی از کارزنده، همواره کمتر از ارزش محصولی است که همین مقدار کارزنده تولید میکند و یا نمایندگی آنست. در واقع مسئله در صورتیکه به اینصورت مطرح شود غیر قابل حل است. همین مشوال بوسیله‌ی مارکس بصورت درست مطرح گردیده و لذ پاسخ آن داده شده است. کار بخودی خود دارای ارزش نیست. کار بمثابة فعالیت ارزش-آفرین خود نمیتواند دارای ارزش خاصی باشد، همچنانکه نقل نمیتواند وزن و پمژهای داشته باشد، گرما خود دارای درجه‌ی حرارت خاص نیست و بهالکتربسته نیز شدت جریان ویژه‌ی ای اطلاق نمیشود. آنچه بمثابة کالا خرید و فروش میشود، خود کار نیست، بلکه نیروی کار است. از هنگامیکه نیروی کار، کالا میشود ارزش آن تابعی است از کاری که در آن بمثابة محصول اجتماعی تجسم یافته است و برابر با کار اجتماعالازی است کسه برای تولید و تجدید تولید نیروی کار ضرور است. بنابراین خرید و فروش نیروی کار بر پایه‌ی این ارزش بهمیچوجه تعارضی با قانون اقتصادی ارزش ندارد.

ثانیاً - بنابراین قانون ریکاردوشی ارزش، دو سرمایه‌ای که بمقدار برابر کارزنده را مورد استفاده قرار میدهند و نیز برای آن بهای برابر میپردازند، در صورت برابری همه‌ی شرایط دیگر در زمانهای واحد محصولاتی با ارزش برابر تولید میکنند و همچنین اضافه ارزش یا سود آنها مبالغی برابر یکدیگر است. ولی اگر مقادیر غیر برابری کارزنده مورد استفاده قرار دهند نمیتوانند اضافه ارزش، یا طبق اصطلاح ریکاردوشی، سودی برابر تحصیل نمایند. ولی عملاً خلاف آن واقع میشود. در واقع سرمایه‌های برابر، هراندازه که میزان استفاده‌ی آنها از کارزنده باشد، در زمانهای برابر بطور متوسط سودهای مساوی تولید میکنند. پس اینجاماد مقابل تضادی با قانون ارزش قرار میگیریم که ریکاردو در زمان خود تشخیص داده بود و مکتب‌وی نیز از عهدی حل آن بر نیامد. همچنین رود برتوس هم نتوانست این تضاد را بیند، ولی بجای آنکه به حل آن بپردازد، آنرا مبداء "خیالباقی خویش قرار داد" (S. 131, "Zur Erk."). این تضاد را مارکس سابقاً در دست‌نویس "Zur Kritik" حل کرده بود. راه حل آن بنا بر نقشه‌ی "کاپیتال" در کتاب سوم داده شده است. تا انتشار آن هنوز ماههای چندی در پیش است. بنا بر این اقتصاد دانانی که میخواهند در رود برتوس منبع نهانی مارکس را کشف کنند و وی را یک پیشتاز بالاتراز هنف "کاپیتال" تلقی مینمایند در این موقع فرصتی دارند تا نشانسان دهند اقتصاد رود برتوسی چند مرده حلاج است. اگر آنها ثابت کنند چگونه، نه تنها



بدون لطمه وارد آوردن به قانون ارزش ، بلکه بحکس با اعمال این قانون ، ممکن و واجب است که نرخ بهره‌ی برابر متوسطی بوجود آید و آنگاه ما حاضریم که از نو بایکدیگر به بحث بپردازیم . چه خوبست در این فاصله لطفاً تعجیل بخرج دهند . بررسیهای درخشان این کتاب دوم و نتایج کاملاً نو در عرصه هاشی که تا امروز تقریباً کاوش نشده مانده اند ، فقط مقدمه ای برای کتاب سوم بشمار میروند که در آن نتایج نهایی بهمان مارکس در باره‌ی روند تجدید تولید اجتماعی بر اساس سرمایه داری تشریح میگردد . هنگامیکه کتاب سوم انتشار یابد دیگر از اقتصاد دانی بنام رود برتوس کم سخن خواهد رفت .

همچنانکه مارکس خود مکرراً به من گفته است ، جلد دوم و سوم " کاپیتال " <sup>پستی</sup> " میباید به زن او تقدیم میگردد .

لندن ، در سالروز ولادت مارکس ، ۵ مه ۱۸۸۵

فرید ریش انگلس

## پیشگفتار برای چاپ دوم

چاپ دوم حاضر در اساس خود عبارت از تجدید طبع کلمه بکلمه ی چاپ اول است . غلط‌های چاپی تصحیح شده ، برخی بیسی مهالاتیها در سبک نگارش حذف گردیده و بعضی از جمله های کوتاه که فقط حاوی تکرار مطالب بوده اند قلم خورده اند . جلد سوم ، که اشکالات کاملاً غیرمنتظره ای بوجود آورد ، اکنون تقریباً بصورت دست نویسی آماده شده است . اگر سلامت بهمان چاپ آن میتواند در همین پاییز آغاز گردد .

لندن ، ۱۵ ژوئیه ۱۸۹۳

فرید ریش انگلس

## چند کلمه از مترجم

در ترجمه‌ی جلد دوم سرمایه (کاپیتال) همان اسلوبی بکاررفته که در مورد چگونگی ترجمه‌ی جلد اول، ضمن پیشگفتار مترجم، تشریح گردیده است. در اینجانب نیز مانند جلد اول در عین اینکه ترجمه‌ی کتاب بطور عمد و بیاری زبان فرانسه انجام یافته متن آلمانی کاپیتال پایه‌ی اصلی قرار داده شده است. بدیگر سخن، سرتاسر این متن ترجمه جمله جمله با متن آلمانی منجید و مقابله شده است. همچنانکه در مورد جلد اول عملی گردیده، در برخی موارد ترجمه‌ی روسی سرمایه نیز برای رفع پارامی با بهامات مورد استفاده قرار گرفته است.

متن آلمانی مورد استفاده نسخه‌ای است که در سال ۱۹۶۶ از جانب انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم جنب کمته‌ی مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان بوسیله‌ی بنگاه دیتس فرلاگ برلن (Dietz Verlag) چاپ شده و انتشار یافته است. این نسخه که با همکاری گروه‌های کار انستیتوهای مارکسیسم - لنینیسم مسکو و برلن تصحیح و آماده‌ی چاپ شده یکی از کاملترین متون جلد دوم سرمایه بشمار میرود. ترجمه‌ی فرانسه‌ی کاپیتال، که بکک آن جلد دوم بفارسی برگردانده شده، عبارت از نسخه‌ی هائی است که کوهن سولال (Cohen - Solal)، ژیلبرادیا (Gilbert Badia) و ارناکونیو (Erna Cogniot) از روی متن آلمانی تهیه شده توسط انستیتوی مارکس - انگلس - لنین مسکو ترجمه کرده و بوسیله‌ی بنگاه ادیسیون سوسیال (Editions Sociales) پاریس در ۱۹۵۳ و ۱۹۶۰ انتشار یافته است.

کوشش شده است اصطلاحاتی که در ترجمه‌ی جلد اول اختیار شده عیناً در جلد دوم نیز مورد استفاده قرار گیرد. هرچاکه ضرورت استفاده از اصطلاح تازه‌ای پیش آمده، معادل فرانسه و آلمانی آن در ای صفحه ذکر شده است. علائمی که بمنظور تشخیص زیرنویسها در ترجمه‌ی جلد اول اختیار شده بود عیناً در اینجانب نیز مورد استفاده واقع شده. مراجعاتی که به ترجمه فارسی جلد اول داده میشود همه مربوط به صفحات جلد کامل سرمایه چاپ ۱۳۴۲ است.

## فصل بیست و یکم (۵۷)

### انباشت و باز تولید گسترده

در کتاب اول نشان داده شده است که در مورد تک سرمایه داران انباشت چگونه انجام میشود .  
ارزاه نقد شدن کالا - سرمایه ، اضافه محصول نیز که نمایندگی اضافه ارزش است نقد میگردد .  
سرمایه دار ، اضافه ارزشی را که بدینسان مبدل به پول گردیده است به عوامل یعنی اضافی بسرمای  
سرمایه‌ی بارآور خویش تبدیل میکند . سرمایه‌ی افزون گشته در دوریهای بعدی تولید ، محصول  
بزرگتری تحویل میدهد . آنچه در مورد تک سرمایه دار اتفاق می افتد باید مسلماً در مجموع تولید سالانه  
نیز روی دهد ، یعنی همین همان پدیدهای که مادر بررسی باز تولید ساده مشاهده نمود ، در مورد  
تک سرمایه دیدیم که اجزاء استوار از کار افتاده‌ی آن بی دریغ بصورت پول ته نشین گشته به گنج  
مبدل میشوند ، در باز تولید سالانه‌ی اجتماعی نیز نمایان میگردد .  
هرگاه تک سرمایه‌ای برابر با  $c + 400 + v + 100$  و اضافه ارزش سالانه‌ی آن  $= 600$  باشد  
آنگاه محصول - کالا  $= c + 400 + v + 100 + m$  میگردد . این  $600$  تا به پول مبدل میشوند .  
از این پول دوباره  $c$  ۴۰۰ به شکل جنسی سرمایه‌ی ثابت ،  $v$  ۱۰۰ به نیروی کار مبدل میگردد و چنانچه  
قرار باشد تمام اضافه ارزش انباشته شود ، در آن صورت  $m$  ۱۰۰ هم از راه تبدیل به عناصر عین -  
سرمایه‌ی بارآور بصورت سرمایه‌ی ثابت اضافی درمی آید . در این مورد اولاً مفروض است که : این مبلغ  
تحت شرایط فنی معلوم ، هم برای توسعه‌ی سرمایه‌ی ثابت وارد عمل کافی باشد و هم بتوان با آن  
بنگاه صنعتی تازه‌ای تأسیس نمود . ولی این مورد نیز ممکن است پیش آید که تبدیل اضافه ارزش به  
پول و اندوخت این پول برای مدت بیشتری قبل از وقوع این روند و لذا پیش از آنکه انباشت حقیقی  
یعنی توسعه‌ی تولید بتواند انجام گیرد ، لازم آید . ثانیاً : این امر مفروض است که تولید بر مقیاس  
گسترده مدتی پیش از آن در واقعیت زندگی وارد شده است ، زیرا برای آنکه پول ( یعنی اضافه  
ارزشی که بصورت پول اندوخته شده است ) بتواند مبدل به عناصر سرمایه‌ی بارآور گردد ضرورتاً بساید  
عناصر منور در بازار بصورت کالا قابل خرید باشند . در این مورد هیچ فرقی هم نمیکند که کالا ها

\* ترجمه‌ی عبارت فرانسوی منقول در متن بشرح زیر است :

" امیدوارم توجه به این نکته جلب شده است که تا چه اندازه این شیوه‌ی نگرش در مورد  
صرف ثروت‌های ما با آنچه که ما در باره‌ی تولید و توزیع آنها گفته ایم وفق میدهد و در عین حال  
چه روشنی‌ئی فراراه تمام حرکت جامعه‌ی افشاند . این سازمندی و این روشن بینی از کجا  
می آید ؟ از آنجا که ما حقیقت را دریافته ایم . این تأثیر آینه هائی را بیاد می آورد که در  
آنها ، هنگامیکه درست در دیدگاه شان قرار گرفته باشیم ، اشیاء دقیقاً و طبق اندازه‌های  
حقیقی خود منعکس میشوند و هرگاه بسیار نزدیک یا بسیار دور قرار گرفته باشیم آنها تسار و  
از هم گسیخته بنظر می آید " ( ص ۲۴۲ - ۲۴۳ ) .

( ۵۷ ) از اینجا تا پایان این کتاب از روی دست نوشته‌ی VIII .

بصورت حاضر آماده خریداری نشد باشند، بلکه بایستی بنا بر سفارش آماده گردند.

بابت کالاهای مزبور پس از آنکه موجود بودند پرداخت میشود و بهر حال پرداخت آنگاه انجام میگردد که در مورد آنها باز تولید حقیقی بر مقیاس گسترده تر وقوع یافته باشد، یعنی در تولیدی که تا آن تاریخ عادی تلقی میشده است توسعه رخ داده باشد. کالاهای مزبور میبایستی بالقوه، یعنی در شکل عنصری شان، موجود بود باشند، زیرا تنها تلنگر سفارش، یعنی خریدی مقدم بر وجود کالاهای و پیش فروش آنها، کافی میبود تا تولید کالاهای مزبور واقعا تحقق پذیر گردد. وجود پول در یک سو از آن جهت به باز تولید گسترده در سوی دیگر جان میدهد که امکان این باز تولید بدون پول وجود دارد، زیرا پول بخودی خود عنصری از باز تولید واقعی نیست.

اگر مثلا سرمایه دار A طی یکسال یا تعدادی از سالها مقادیری از محصول - کالائی را که بی در پی تولید کرده است بفروشد، آنگاه با این عمل جزئی از محصول - کالا را که حامل اضافه ارزش است - اضافه - محصول - یعنی آن اضافه ارزشی را نیز که خود به شکل کالا تولید نموده است، بی در پی به پول بدل میکند، این پول را در ریجای اندوزد و بدینسان پول - سرمایه‌ی بالقوه‌ی جدیدی را تشکیل میدهد. اگر میگوئیم بالقوه از جهت قابلیت و تخصیصی است که برای تبدیل گشتن به عناصر سرمایه‌ی بار آور یافته است. ولی در واقع وی فقط یک عمل ساده‌ی گنج سازی را انجام میدهد که خود عنصری از باز تولید حقیقی نیست. فعالیت او بدو به این محدود است که پول در گردش را در ریجای دوران بیرون کشد. البته این عمل مفانی آن نیست که پول وارد در گردش که وی بدینسان پشت قفل و کلون حبس میکند خود نیز در همین حال، پیش از ورودش در دوران، جزئی از گنجینه‌ی دیگری بوده باشد. این گنجینه‌ی A که بالقوه پول - سرمایه‌ی نوئی است، همچنانکه اگر در مسائل مصرف خرج شده بود بردارائی اجتماعی چیزی نیی افزود، در این مورد نیز به پیچوجبه ثروت اجتماعی اضافی بشمار نیبرود. اما ممکن است پولی که از گردش بیرون کشیده شده، و لذا پیش از این عمل در دوران وجود داشته است، قبلا هم زمانی بمثابة جزئی از یک گسج در جائی خفته بوده و یا شکل پولی دستمز را داشته است. امکان دارد که این پول بکار نقد ساختن وسائل تولید یا کالاهای دیگری خورده باشد. وسیله‌ی گردش عناصر ثابت سرمایه یا درآمد سرمایه - داری بوده است. همانگونه که اگر پول را از نقطه‌ی نظر دوران ساده‌ی کالاهای نگرستیم نمیتوانستیم برای آن بسبب آنکه ده بار در روز چرخیده و ده ارزش - کالای مختلف را بسامان رسانده است، ده برابر ارزش قائل شویم، هم آنچنان نیز نمیتوان این پول را ثروت نو بحساب آورد. کالاهای بدون پول وجود دارند و خود پول هم چه در یک واگرد باشد و چه در ده واگرد همچنان که بدون باقی میماند (یا حتی در نتیجه‌ی سایش کثیر از آنچه بود میشود). فقط در تولید طلاست که ثروت نوئی (پول بالقوه) بوجود می آید - تا آنجا که زرم - محصول اضافه محصول در بردارد و حامل اضافه ارزش است - و فقط به میزان ورود تمام زرم - محصول نو. در دوران است که بر پول - مایه‌ی موجود پول - سرمایه‌های بالقوه‌ی تازه ای افزود، میشود.

اگرچه این اضافه ارزشی که بصورت پول اندوخته شده است ثروت اجتماعی جدید اضافه شده است

خواننده توجه دارد که منظور مصنف اینست که نشان دهد آنگاه امکان باز تولید گسترده، یعنی تبدیل ساختن اضافه ارزشهای نقد شده به عناصر اضافی تولید پیدا میشود که قبلا باز تولید گسترده در مورد عناصر تولید مزبور تحقق یافته باشد، زیرا در غیر این صورت کالای اضافی در بازار وجود ندارد که برای گسترش تولید مورد خرید قرار گیرد.

در چاپهای اول و دوم پول - محصول قید شده بود که بنا به تصحیح انگلس اصلاح گردیده است.

نیست، ولی بمناسبت هدفی که برای انجام آن انباشته شده نمایند، پول - سرمایه‌ی نوی بالقوامی است. (بعداً خواهیم دید که پول - سرمایه‌ی نو ممکن است از طریق دیگری نیز غیر از نقد ساختن تدریجی اضافه ارزش بوجود آید).

پول از دوران بیرون کشیده میشود و از راه فروش کالا بدون آنکه خریدی در پی آن باشد بصورت گنج انبار میگردد. پس اگر برای این عمل عمومیت قائل شویم، آنگاه بنظر نمیرسد بتوان منشأ خریداران را دریافت، زیرا در این روند - که باید عمومی تصور گردد - زیرا هرتک سرمایه‌ای میتواند در مرحله‌ی انباشت قرار گرفته باشد - هرکس میخواهد بفروشد تا بیاورد و هیچکس نمیخواهد بخرد. هرگاه روند دوران میان اجزاء مختلفه‌ی بازتولید سالانه را بمثابه روندی تصور کنیم که بخصط مستقیم پیش میرود - چیزی که نادرست است، زیرا به استثناء موارد نادر همواره عبارت از حرکات متقابل است که در جهات متضاد سیر میکنند - آنگاه ناگزیریم که از تولیدکننده‌ی طلا (یا نقره) که میخرد بدون آنکه بفروشد، آغاز کنیم و فرض نمائیم که گویاهمی‌کسان دیگر به او میفروشند. در چنین صورتی همه‌ی اضافه محصول اجتماعی سالانه (که حاصل مجموع اضافه ارزش است) در دست او جمع میشود و همه‌ی سرمایه‌داران دیگر اضافه - محصول او را که بطور طبیعی بصورت پول وجود دارد و اضافه ارزشی است که طبیعتاً بسامان رسیده است متناسباً میان خود تقسیم میکنند، زیرا آن جزئی از محصول تولیدکننده‌ی طلا که بایستی جانشین سرمایه‌ی بکار افتاده‌ی وی گردد قبل برداشت شده و تحت اختیار او قرار گرفته است. در چنین فرضی اضافه ارزش تولیدکننده‌ی طلا که خود بصورت زر تولید شده است، تنه‌ای می‌شود که همه‌ی سرمایه‌داران دیگر ماده‌ی نقد سازی اضافه - محصول خویش را از آن بیرون میکشیدند. بنابراین باید از جهت مقدار ارزشی برابر میبود با تمام اضافه ارزش اجتماعی سالانه، که بدو میبایستی بشکل گنج منعقد شده باشد. تنها فایده‌ای که ممکن بود از این فرضیات بپوش عاید گردد بیان امکان یک گنج سازی عمومی و همزمان میبود و پس در آن صورت خود بازتولید، بغیر از آنچه در جهت تولیدکننده‌ی طلاست، یک گام هم - پیش نرفته بود.

پیش از آنکه ما این دشواری ظاهری را حل کنیم باید انباشت بخش I (تولید و سائل تولید) را از انباشت بخش II (تولید و سائل مصرف) تمیز دهیم. از بخش I آغاز میکنیم.

### I. انباشت در بخش I

#### ۱- گنج سازی

این نکته مسلم است که سرمایه‌گذاری‌ها، هم در رشته‌های متعدد صنایع ترکیب کنند، یعنی بخش I، و هم در سرمایه‌گذاری‌های مختلف فردی در درون این رشته‌های صنعت، بنابراین مدت عمره یعنی زمان گذشته‌ی فعالیت‌شان صرف نظر از بزرگی آنها و شرایط فنی و وضع بازار و غیره، در مراحل مختلفی از روند تدریجی تبدیل اضافه ارزش به پول - سرمایه‌ی بالقوه قرار دارند، خواه این پول - سرمایه برای توسعه‌ی سرمایه‌ی در جریان عمل باشد و خواه بمنظور بنیاد گذاری بنگاه‌های صنعتی نو - که دو شکل گسترش تولید هستند - در نظر گرفته شده باشد. بنابراین یک قسمت از سرمایه - داران پیوسته پول - سرمایه‌ی بالقوه‌ی خود را پس از رسیدن به حد نصاب مبدل به سرمایه‌ی بارآور میکنند، یعنی با پولی که در نتیجه‌ی نقدگشتن اضافه ارزش اندوخته شده است و سائل تولید، عناصر سرمایه‌ی ثابت خریداری میکنند. در حالیکه قسمت دیگر هنوز پیوسته مشغول گردآوری پول سرمایه‌ی بالقوه است. بنابراین مواجبه‌ی سرمایه‌داران متعلق به این دو گروه چنین است که برخی از آنان بمثابه خریدار و برخی دیگر مانند فروشند، در برابر یکدیگر قرار میگیرند و هر کدام از این دو منحصر

یکی از این دونقش را ایفا مینمایند .

مثلا فرض کنیم که  $A = 600 = (100m + 100v + 400c)$  به  $B$  (که ممکن است نمایندگی بیش از یک خریدار باشد) فروخته باشد .  $A$  کالاهایی به اندازه  $600$  در برابر پولی به ارزش  $600$  فروخته است ، متضمن  $100$  اضافه ارزش که وی آنها را از دوران خارج میکند و بصورت پول می اندوزد . ولی این  $100$  واحد پول فقط شکل پولی اضافه - محصولی است که حامل ارزشی به میزان  $100$  بوده است . گنج سازی مطلق تولید نیست و لذا از ابتدا نیز بهیچوجه تولید افزانسی - باشد . عمل سرمایه دار فقط عبارت از اینست که  $100$  واحد پول حاصل از فروش اضافه - محصول را از دوران بیرون آورد ، آنرا نگاهدارد و ضبط نماید . این عمل نه تنها از جانب  $A$  واقع میشود ، بلکه در نقاط بیشماری از محیط دوران توسط سرمایه داران دیگری نظیر  $A$  ،  $A'$  ،  $A''$  ،  $A'''$  ، که آنها نیز فعالانه به این نوع گنج سازی اشتغال دارند ، انجام میگردد . این نقاط بیشماری در آنجا پول از دوران خارج میشود و بصورت گنج های متعدد انفرادی یا پول - سرمایه های بالقوه انباشته میگردد ، در همین حال مانند موانع بسیاری برای دوران جلوه میکنند ، زیرا موجب رکود پول میشوند و گردش پذیری آنها برای مدت کمابیش درازی سلب میکنند . ولی باید متذکر بود که در گردش کالائی ساده ، مدتها پیش از آنکه گردش منور بر پایه ی تولید کالائی سرمایه داری استقرار یابد ، گنج اندوزی رخ میداد ، و نیز این نکته را در نظر داشت که مقدار پول موجود در جامعه همواره بیشتر از آن قسمتی است که در دوران فعال شرکت دارد ، با اینکه مقدار اخیر بنا بر اوضاع و احوال متورم میشود یا فروکش میکند . با همان گنج ها و همان گنج سازی دو باره در اینجا برخورد میکنیم ، ولی اکنون بمثابة یک عامل پایدار از روند تولید سرمایه داری .

خوشوقتی قابل درکی است آنکه که در دوران سیستم اعتباری همه ی این سرمایه های بالقوه از راه تمرکز یافتن در دست بانکها و غیره ، بصورت سرمایه ی آماده بخدمت "loanable capital" ■ بمثابة پول - سرمایه درمی آیند و در حقیقت دیگر جنبه ی منفعل ندارند و ترانس می آیند ■ ■ ■ نیستند ، بلکه سرمایه ی فعال و رباخیزند (ربا در اینجا بمعنای افزایش بکار رفته است) . ولی این گنج سازی را  $A$  فقط آنکه به انجام میرساند که تنها بمثابة فروشنده - در مورد اضافه محصولش - وارد میدان شده باشد و نقشی خریدار را پس از فروش ایفا نکرده باشد . بنا بر این تولیدی در پی اضافه محصول - حامل اضافه ارزش وی که باید به طلا مبدل شود - شرط لازم برای گنج سازی او بشمار میرود . در این مورد که دوران فقط در دوران بخش  $I$  تحت بررسی است ، شکل طبیعی اضافه محصول ، مانند شکل محصول کل که اضافه محصول جزئی از آنرا تشکیل میدهد ، عبارت از شکل طبیعی یکی از اجزاء سرمایه ی ثابت بخش  $I$  است ، یعنی متعلق به جزئی از وسائل تولید است که برای ساختن وسائل تولید بکار میرود . اینک خواهیم دید که اضافه محصول منور در دست خریداران  $B$  ،  $B'$  ،  $B''$  و غیره بدرجه کاری میخورد .

ولی آنچه باید بدو در اینجا خاطر نشان شود اینست : با اینکه  $A$  بابت اضافه ارزش خود پول از دوران بیرون میکشد و آنرا بصورت گنج در می آورد ، با اینحال از سوی دیگر کالاهایی به دوران دوران فرو میریزد بدون آنکه کالاهای دیگری از آن بیرون آورد . بدینوسیله است که  $B$  ،

■ سرمایه ی استقرای

■ در ضمن Zukunftsmusik ذکر شده که کنایه به اثر ریشارد واگنر Richard Wagner

آهنگساز معروف آلمانی تحت عنوان "Das Kunstwerk der Zukunft" است که مخالفین

وی بعد ها آنرا بطور شوخی و طعنه موزیک آینده میخواندند .

$\bar{B}$  و  $B$  بنوعی خود امکان می‌یابند که پول به دوران بریزند و از آن بغير از کالا چیز دیگری بیرون نیاورند. در موردی که زیر بررسی ماست کالاهاى مزبور بنا به شکل طبیعى می‌توانند و یا بر حسب تخصیصی که می‌یابند، در سرمایه  $B$  و  $\bar{B}$  و غیره بمثابة جزء استوار یا گردان سرمایه ثابت وارد میشوند. آنگاه که ما به خریدار اضافه محصول، یعنی  $B$  و  $\bar{B}$  و غیره خواهیم پرداخت در این باره سخن خواهیم گفت.

ضمناً نکته‌ی ذیل را در اینجا متذکر گردیم: همچنانکه سابقاً بهنگام بررسی بازتولید ساده دیدیم، اینجانب نیز دو باره به این امر برمیخوریم که مبادله‌ی اجزاء گوناگون ترکیب کننده‌ی محصول سالانه، یعنی دوران آنها (که در عین حال باید بازتولید سرمایه و در واقع استقرار مجدد آنرا در تخصیصات مختلفه اش، اعم از ثابت، متغیر، استوار، گردان، پول - سرمایه، کالا - سرمایه و غیره در برگیرد)، به پیچوجبه مستلزم یک خرید و فروش ساده‌ی کالا نیست که بایستی از راه فروش یا بوسیله‌ی خرید بعدی پنحوی تکمیل گردد که واقعا آنچنانکه اقتصاد سیاسی، بویژه مکتب آزادی تجارت بعد از فیزوکراتها و آدام اسمیت پذیرفته است فقط یک مبادله ساده‌ی کالا به کالا رخ داده باشد. ما میدانیم که سرمایه‌ی استوار، پس از آنکه یکبار سرمایه گذاری لازم برای آن انجام گرفت، در تمام دوران عملکردش تجدید نمیشود، ولی در همان شکل قدیمی خود بکار ادامه میدهد، در حالیکه ارزش آن تدریجاً بصورت پول رسوب میکند. پیش از این دیدیم که نوسازی ادواری سرمایه‌ی استوار  $IIc$  (یعنی مجموع ارزش - سرمایه‌ی  $IIc$  که به عناصری برابر با ارزش  $I(v+m)$  مبدل میگردد)، از سوئی مستلزم خرید ساده‌ی بخش استوار  $IIc$  است که از صورت پولی به شکل جنسی مبدل میشود و با فروش  $Im$  مطابقت دارد، و از سوی دیگر فروش ساده‌ی  $IIc$  از جانب  $IIc$  مفروض میدارد که عبارتست از فروش جزء ارزشی از سرمایه‌ی استوار (فروش  $I$ ) که بصورت پول ته نشین شده و با خرید ساده‌ی  $Im$  منطبق است. برای اینکه در اینجا مبادله بطور عادی انجام گیرد باید چنین فرض شود که خرید ساده از طرف  $IIc$  از لحاظ میزان ارزشی برابر با فروش ساده‌ی  $IIc$  باشد و همچنین فروش ساده‌ی  $Im$  به  $IIc$  (گروه ۱) مساوی با خرید ساده‌ی  $IIc$  (گروه ۲) باشد (به صفحه ۴۴۰ مراجعه شود). در غیر این صورت بازتولید ساده بهم میخورد. خرید ساده‌ی اینجانب باید بوسیله‌ی فروش ساده‌ی آنجا جبران گردد. و نیز بر همین نهج باید در اینجا مفروض داشت که فروش ساده‌ی جزء گنج شونده‌ی  $Im$ ، یعنی  $A$  و  $\bar{A}$  و  $\bar{A}$ ، با خرید جزء  $B$ ،  $\bar{B}$  و  $\bar{B}$  از  $Im$ ، که گجینه‌ی خود را به عناصر سرمایه‌ی بارآور اضافی تبدیل میکند، تعادل داشته باشد.

تا آنجا که استقرار تعادل از اینراه واقع میشود که خریدار بعد از میزان همان مبلغ ارزشی بمان فروشنده وارد میدان میگردد و بالعکس، بازگشت پول درجانبی وقوع می‌یابد که پول را بهنگام خرید پیش ریز کرده، پیش از آنکه چیزی از نو خرید باشد فروخته است. ولی تعادل حقیقی در مورد نفس مبادله‌ی کالاها، یعنی مبادله‌ی اجزاء مختلفه‌ی محصول سالانه، وابسته به برابری مبلغ ارزشی کالاهاست که با هم مبادله میگردند.

اما در صورتیکه مبادلات ساده‌ی یکجانبه‌ی آن انجام گیرند، یعنی عده‌ای خریدار ساده در یک سو و عده‌ای فروشنده‌ی ساده در سوی دیگر باشند - و ما سابقاً دیدیم که مبادله‌ی عادی محصول

سالانه بر اساس سرمایه داری چنین استحالات یکجانبه ای را ایجاد میکند - آنگاه تعادل فقط در صورت این فرض میتواند وجود داشته باشد که مبلغ ارزش خریدهای یکجانبه و مبلغ ارزشی فروشهای یکجانبه بهم در روند • همین امر که تولید کالائی شکل عمومی تولید سرمایه داری است • بخودی خود متضمن نقشی است که پول • نه فقط بمثابة وسیله دُوران • بلکه بعنوان پول - سرمایه • در این شیوهی تولید ایفا میکند • و شرایط مشخصی را که ویژهی این شیوهی تولید است برای مبادلهی عادی و بنابراین برای جریان عادی بازتولید • خواه ساده باشد و خواه گسترده • بوجود می آورد • شرایط مزبور بهمان اندازه نیز بوجهات جریان غیرعادی و امکانات وقوع بحرانها مبدل میگردد • زیرا در ساختمان خود روی این تولید • تعادل خودامری تصادفی است •

و نیز سابقاً دیدیم که در مورد مبادلهی I و I درازاهای ارزشی برابری از IIc • سرانجام برای IIc چنین پیش می آید که کالاهائی بهمان مبلغ ارزشی از بخش I جانشین کالاهای بخش II میگردد و در این مورد از جانب جمع سرمایه داران بخش II فروش کالاهای ویژهی آن بخش بعداً با خرید کالاهائی با همان مبلغ ارزشی از بخش I تکمیل میشود • این جانشینی واقع میشود • ولی در این نقل و انتقال متقابل کالاهای • میان سرمایه داران بخش I و II مبادله انجام نمیگیرد • IIc کالای خود را به طبقه کارگر بخش I میفروشد و طبقه مزبور در برابر آن منحصرأ بمثابة خریدار کالا قرار میگیرد • در حالیکه خود در برابر طبقه کارگر فقط بمثابة فروشندهی کالا نمودار میشود • با پول نقدی که از این راه بدست می آید IIc بمثابة خریدار یکسومهی کالا در برابر جمع سرمایه داران بخش I قرار میگیرد و جمع سرمایه داران این بخش نیز تا میزان IV در مقابل آن منحصرأ بمثابة فروشندهی کالائیمان میشوند • تنها از راه فروش کالا تا این میزان است که سرانجام بخش I سرمایهی متغیر خود را از نو بشکل پول - سرمایه بدست می آورد • اگر سرمایهی بخش I در برابر سرمایهی بخش II منحصرأ بمثابة فروشندهی کالا تا میزان I و I قرار میگیرد • در عوض در مقابل طبقه کارگر خود در مورد خرید نیروی کار بمثابة خریدار کالائیمان میگردد و اگرچه طبقه کارگر I در برابر سرمایه دار II منحصرأ همچون خریدار کالا ظاهر میشود ( بمثابة خریدار وسائل معیشت) • در مقابل سرمایه دار بخش I منحصرأ فروشندهی کالائینی فروشندهی نیروی کار خود است •

عرضه دانی نیروی کار از جانب طبقه کارگر در بخش I • تبدیل مجدد قسمتی از کالا - سرمایهی I به شکل نقدی سرمایهی متغیر • تعویض جزئی از کالا - سرمایهی II بوسیلهی عناصر طبیعی سرمایهی ثابت IIc عبارت از آن شرایط ضروری هستند که متقابلاً بیکدیگر بر مشروط میسازند • ولی واسط آنها روند بسیار بغرنجی است که خلاصه روند دوزانی مستقل و از هم جدا راکه در عین حال هم پیوندی دارند در بر میگیرد • همین پیچیدگی روند است که اینهمه زمینه برای جریان غیر عادی فراهم میسازد •

## ۲- سرمایهی ثابت الحاقی

اضافه - محصول که حامل اضافه ارزش است برای تصاحب کنندگان • سرمایهی داران بخش I • خرجی برنمیدارد • اینان در مقابل برداشت اضافه - محصول • بهیچوجه و بهیچگونه پول یا کالائی پیش ریز نکرده اند • سابقان نیز برای فیزیوکراتها - پیش ریز عبارت از شکل عام ارزش بوده که در عناصر سرمایهی بارآور تحقق یافته است • پس آنچه که سرمایهی داران مزبور پیش ریز میکنند جز سرمایهی ثابت و متغیر آنها چیز دیگری نیست • کارگرنه تنها بوسیلهی کار خود برای آنها سرمایهی ثابت را حفظ میکند • نه تنها ارزش - سرمایهی متغیر آنها را بوسیلهی ایجاد جزء ارزشی نوئی در شکل کالاجریان مینماید • بلکه علاوه بر آن بوسیلهی کار اضافی خود به آنها اضافه ارزشی تحویل میدهد که



در شکل اضافه - محصول هستی دارد. از طریق فروش مکرر این اضافه - محصول سرمایه داران گنجی تشکیل میدهند که خود پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه است. در حالتی که اینک مورد توجه ماست، این اضافه - محصول خود از ابتدای عبارت از وسائل تولیدی است که برای ساختن وسائل تولید بکار میرود. این اضافه - محصول آنگاه بمتابسه سرمایه‌ی ثابت الحاقی یا افزوده عمل میکند که در دست  $B$  ،  $B$  ،  $I$  و غیره باشد. ولی پیش از آنکه بفروش رفته باشد آنگاه که هنوز در دست گنج سازان  $A$  ،  $\bar{A}$  ،  $\bar{A}$  (  $I$  ) قرار دارد این خصلت را بالقوه داراست. چنانچه ما فقط حجم ارزشی بازتولید را از جانب بخش  $I$  مورد توجه قرار دهیم، آنگاه ماهنوز در درون مرزهای بازتولید ساده هستیم و زیرا هیچ سرمایه‌ی الحاقی بی‌حرکت در نیامده است تا این سرمایه‌ی ثابت الحاقی بالقوه (اضافه - محصول) را بوجود آورد و نیز هیچ کار اضافی بی‌بیش از آنچه بر پایه‌ی بازتولید ساده مصرف میگردد انجام نشده است. تفاوت فقط در شکل اضافه کار مورد استفاده یعنی در صفت مشخص سودمندی ویژه‌ی آن است. این کار در وسائل تولیدی مصرف شده که بجای  $IIC$  بدر  $IC$  میخورد و در وسائل تولیدی وسائل تولید بکار رفته نه در وسائل تولیدی و وسائل مصرف.

در بازتولید ساده چنین مفروض داشته بودیم که تمام اضافه ارزش  $I$  بصورت درآمد و لذا در ازاء کالاها  $II$  خرج میشود. بنابراین اضافه ارزش مزبور فقط عبارت از آن وسائل تولیدی بود که میبایست سرمایه‌ی ثابت  $IIC$  را از نو در شکل عینی آن تجدید نماید. پس برای آنکه از بازتولید ساده به بازتولید گسترده گذرانجام گیرد، باید تولید در بخش  $I$  در چنان وضعی باشد که کتسر عناصر سرمایه‌ی ثابت برای بخش  $II$  ولی بهمان نسبت بیشتر برای بخش  $I$  بسازد. این گذار که همیشه بی دشواری انجام نمیشود، بوسیله‌ی این امره که تعدادی از محصولات  $I$  میتوانند مانند وسائل تولید در هر دو بخش بکار روند، تسهیل میگردد.

بنابراین - هرگاه مسئله تنها از لحاظ حجم ارزشی مورد توجه قرار گیرد - چنین نتیجه میشود که گنه مادی بازتولید گسترده در درون بازتولید ساده بوجود می آید. گنه مادی مزبور عبارت از اضافه کار طبقه‌ی کارگر  $I$  است که مستقیماً صرف تولید وسائل تولید و ایجاد سرمایه‌ی الحاقی بالقوه برای  $I$  میگردد. بنابراین تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه نزد  $A$  ،  $\bar{A}$  ،  $\bar{A}$  (  $I$  ) - از راه فروش بی در پی اضافه محصول آنها که بدون هرگونه مخارج پولی سرمایه داران به دست می آید - در اینجا عبارت از شکل ساده‌ی پولی وسائل تولید اضافی بی‌بیش از آنکه در دست می آید - در اینجا پس تولید سرمایه‌ی الحاقی بالقوه، در حالت مورد مطالعه‌ی ما ( زیرا چنانکه خواهیم دید ممکن است بنحو دیگری نیز کاملاً غیر از این بوجود آید )، نمایشگر چیز دیگری جز پدیده‌ی ای از خود روند تولید نیست، یعنی تولید عناصری است از سرمایه‌ی بارآور در شکل مشخص.

بنابراین تولید پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی بقیاس گسترده - در بسیاری از نقاط دور و بر دوران - چیز دیگری نیست جز نتیجه و مظهر یک تولید وسیع از سرمایه‌ی بارآور که بالقوه الحاقی است و ظهور آن مستلزم خرج هیچ پول اضافی از جانب سرمایه داران صنعتی نیست.

تبدیل متوالی این سرمایه‌ی بارآور بالقوه الحاقی به پول - سرمایه‌ی بالقوه ( گنج ) از سوی  $A$  ،  $\bar{A}$  ،  $\bar{A}$  (  $I$  )، که وابسته به فروش بی در پی اضافه - محصول آنهاست - و لذا مشروط به فروش مکرر و یکجانبه‌ی کالا بدون مکمل خرید است - با بیرون کشیدن مکرر پول از دوران و گنج سازی متناسب با آن انجام میگردد. این گنج سازی - به استثنای موردی که تولید کننده‌ی طلا خریدار است - بهیچوجه مستلزم وجود ثروت اضافی بصورت فلزات گرانبهانیست، بلکه فقط عبارت از یک تغییر وظیفه در مورد پولی است که تاکنون در جریان بوده است. تاکنون پول مزبور بمتابسه وسیله‌ی دوران عمل میکرد، اکنون مانند گنج، همچون پول - سرمایه‌ی نوی بالقوه‌ی ای که در حال تکوین است

عمل میکند • بنابراین تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی و حجم فلزات گرانبهای موجود در یک کشور، در هیچگونه رابطه‌ی علی بایکدیگر قرارندارند •

لذا فراتر از آن چنین نتیجه میشود که : هر اندازه سرمایه‌ی بارآور بکار افتاده در یک کشور ( به انضمام نیروی کاری که با آن هتیزگشته و تولیدکننده‌ی اضافه - محصول است ) بزرگتر باشد ، بهمان اندازه نیروی بارآور کار رشد یافته تر و با نتیجه و وسائل فی بسط سریع تولید و وسائل تولید بیشتر است - لذا هر قدر نیز حجم اضافه - محصول ، خواه بر حسب ارزشش و خواه بر حسب حجم ارزش مصرفی که در آن نمایش یافته است ، بزرگتر باشد - بهمان اندازه آنچه ذیلا می آید - بزرگتر است :

۱- سرمایه‌ی بارآور بالقوه الحاقی ، بشکل اضافه - محصول در دست  $A$  ،  $\hat{A}$  ،  $\tilde{A}$  و غیره و  
 ۲- حجم این اضافه - محصول بهول تبدیل شده و لذا حجم پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی در دست  $A$  ،  $\hat{A}$  ،  $\tilde{A}$  • بنابراین اگر مثلا فولارتون \* که نمیخواهد در باره‌ی اضافه - تولید بمعنای عادی آن اصلا چیزی بشنود ، اضافه تولید سرمایه و همانا اضافه تولید پول را می پذیرد ، این امر یکبار دیگر نشان میدهد تا چه اندازه بهترین اقتصاد دانان بورژوا مکانیسم سیستم خود را کمبشند • اگر اضافه - محصولی که مستقیما بوسیله‌ی سرمایه داران  $A$  ،  $\hat{A}$  و  $\tilde{A}$  ( I ) تولید گشته و تصاحب شده ، پایه‌ی واقعی انباشت سرمایه یعنی بازتولید گسترده است ( هر چند فعلا چنین نقشی را در دست سرمایه داران  $B$  ،  $\hat{B}$  ،  $\tilde{B}$  و غیره ( I ) ایفا میکند ) \* - هنگامی که در جلد پول مورد و بمثابة گنج و پول - سرمایه‌ی بالقوه ای که تدریجا تشکیل میشود درمی آید وضع معکوسی پیدا میکند - به این معنی که با این شکل بنحو مطلقا غیرمولد بموازات روند تولید حرکت میکند ، و لسی در خارج از آن قرار میگیرد • این یک سرمای ( dead weight ) برای تولید سرمایه داری است • کوشش برای قابل استفاده ساختن این اضافه ارزشی که بمثابة پول - سرمایه‌ی بالقوه انباشته میشود ، خواه بصورت سود یا همچون درآمد ، در سیستم اعتباری و در " کاغذ بازی " \* \* \* \* \* بمراد دل خود میرسد • از اینراه پول - سرمایه در شکل و صورتی دیگر \* \* \* \* \* کلان ترین نفوذ را بر جریان و رشد شکر سیستم تولید سرمایه داری اعمال میکند •

هر قدر مبلغ کل سرمایه‌ی وارد عملی که اضافه - محصول از بکار افتادن آن ناشی گردیده است بزرگتر باشد بهمان نسبت حجم اضافه - محصولی که به پول سرمایه‌ی بالقوه تبدیل شده زیاد تر است • ولی بزرگ شدن مطلق حجم پول - سرمایه‌ی بالقوه ای که سالانه بازتولید میشود موجب تسهیل در تنگ پاره شدن آن میگردد ، بنحویکه میتواند سریعتر در کسب و کار ویژه ای بکار انداخته شود ، خواه در دست همان سرمایه دار باشد یا در دست دیگری ( مثلا در مورد تقسیم ترکه میان اعضاء خانواده ) • در اینجا غرض از تنگ پاره شدن پول - سرمایه عبارت از جدا شدن کامل آن از سرمایه‌ی مادر است تا بتواند بمثابة پول - سرمایه‌ی نو مستقلا در کسب و کار تازه ای گذاشته شود • اگر  $A$  ،  $\hat{A}$  ،  $\tilde{A}$  و غیره ( I ) ، فروشنندگان اضافه - محصول ، آنرا بمثابة نتیجه‌ی

\* Fularton, John ( ۱۷۸۰ - ۱۸۴۹ ) - اقتصاد دان انگلیسی مؤلف آثاری در باره‌ی

جریان پول و اعتبارات ، از مخالفین نظریه‌ی کمی پول •

\* \* \* دو هلال از مترجم است که برای سهولت دریافت مطلب اضافه شده است •

\* \* \* \* \* در متن : " Papierchen " - مقصود خرید و فروش سهام و اسناد قرضه و غیر آن

یابد دیگر سخن بورس بازی است •

\* \* \* \* \* مقصود سرمایه‌ی مالی است •

مستقیم روند تولیدی بدست آورده اند که بغیر از پیش ریز سرمایه‌ی ثابت و متغیر (که حتی در بازتولید ساده نیز مورد لزوم است) و مستلزم هیچ عمل دَوْرانی دیگری نیست و باز اگر آنها بدین وسیله پایه‌ی واقعی بازتولید بر مقیاس گسترده تر فراهم میسازند و در واقع سرمایه‌ی الحاقی بالقوه را بوجود می‌آورند، بعکس وضع در مورد  $B$ ،  $\hat{B}$ ،  $\bar{B}$  و غیره (I) طور دیگر است. (۱) تازه در دست آنهاست که اضافه - محصول  $A$ ،  $\hat{A}$ ،  $\bar{A}$  و غیره بالفعل بمثابة سرمایه‌ی ثابت الحاقی بکار می‌افتد (عجالتاً ما عنصر دیگر سرمایه‌ی بارآور، یعنی نیروی کار الحاقی و لذا سرمایه‌ی متغیر الحاقی را، کنار می‌گذاریم). (۲) برای آنکه اضافه - محصول بدست آنها برسدیک عمل دَوْرانی لازم است و یا بدیگر سخن آنها باید اضافه - محصول را خریداری نمایند.

در مورد نکته‌ی ۱ باید متذکر بود که قسمت بزرگی از اضافه - محصول (سرمایه‌ی ثابت بالقوه الحاقی) که بوسیله‌ی  $A$ ،  $\hat{A}$ ،  $\bar{A}$  و غیره (I) تولید گردیده است و با اینکه طی همین سال تولید شده ولی تازه در سال آینده یا با زهم دیرتر است که می‌تواند در دست  $B$ ،  $\hat{B}$  و غیره (I) بمثابة سرمایه‌ی صنعتی، فعالانه بکار افتد. در باره‌ی نکته‌ی دوم این سؤال پیش می‌آید که پسول لازم برای روند دَوْران از کجا به اینجا می‌آید؟

تا آنجا که محصولات تولید شده بوسیله‌ی  $B$ ،  $\hat{B}$  و غیره (I) از نوبت صورت طبیعی خود وارد همان روند تولید می‌گردند، مسلم است که جزئی از اضافه - محصول خودشان بهمان نسبت مستقیماً (بدون واسطه‌ی دَوْران) به سرمایه‌ی بارآور آنها منتقل می‌گردد و در اینجا بمثابة جزئی از سرمایه‌ی ثابت الحاقی وارد می‌شود. ولی بهمین نسبت نیز اضافه - محصول  $A$ ،  $\hat{A}$  و غیره (I) نیز نقد نمی‌گردد. صرف نظر از این، پول از کجا می‌آید؟ برای ما دانسته است که  $B$  ها، مانند  $A$ ،  $\hat{A}$  و غیره، گنج اندوخته‌ی خود را از راه فروش اضافه - محصولات خویش بوجود می‌آورند و اکنون به هدف خود رسیده‌اند، یعنی پول - سرمایه‌ی آنها که بصورت گنج انباشته شده است و تاکنون فقط پول - سرمایه‌ی بالقوه‌ی ای را تشکیل می‌دهد اکنون باید بمثابة پول - سرمایه‌ی الحاقی عملاً بکار افتد. ولی بدینسان ما فقط دور می‌زنیم و سؤالی که در برابر ما قرار دارد، هواره اینست: پولی که  $B$  ها (I) سابقاً از دَوْران بیرون کشیده و اندوخته‌اند از کجا می‌آید؟

با اینحال ما طبق آنچه از مطالعه‌ی بازتولید ساده میدانیم اینست که سرمایه داران بخش I و II برای آنکه بتوانند اضافه - محصول خود را مبادله کنند ضرورتاً باید مقدار معینی پول در دست داشته باشند. در بازتولید ساده، پول که بمثابة درآمد فقط برای خرج کردن درازا و وسائل مصرف بکار می‌رفت، بهمان نسبتی که سرمایه داران پول را برای مبادله‌ی کالاها می‌خریدند، پیش ریز کسرده بودند به سوی آنها باز می‌گشت. در اینجا نیز همان پول دوباره پیدا می‌شود و ولی با وظیفه‌ی دیگر.  $A$  ها و  $B$  ها (I) هر یک بنوعی خود پولی را که برای تبدیل اضافه - محصول به پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه لازم است فراهم می‌کنند و متناوباً پول - سرمایه‌ی تازه بوجود آمده را بمثابة وسیله‌ی خرید در دَوْران باز می‌ریزند.

تنها چیزی که در اینجا مفروض است اینست که حجم پول موجود در یک کشور (در صورتیکه سرعت جریان پول و غیره یکسان فرض شود) هم برای دَوْران فعال و هم برای گنج اندوختنی کافی باشد - بنابراین همان شرط مقدمی که در مورد دَوْران ساده‌ی کالاها باید وجود داشته باشد و ما سابقاً دیده‌ایم، در این مورد نیز فرض است. فقط اینجا وظیفه‌ی ای که گنجینه‌ها انجام می‌دهند متغیر است. بهمین جهت است که حجم پول موجود نیز ضرورتاً باید بزرگتر باشد. زیرا اولاً در تولید سرمایه‌داری هر محصول (به استثنای فلزات گرانبهائی که تازه تولید شده است و آن محصولات اندکی که بوسیله‌ی خود تولید کنند، به مصرف میرسد) بمثابة کالا تولید می‌شود و لذا واجب است که استحاله‌ی پولی

را از سر بگذرانند و ثانیاً برای آنکه برپایه‌ی سیستم سرمایه داری حجم کالا - سرمایه و میزان ارزشی آن نه تنها بطور مطلق بزرگتر است ، بلکه با سرعت بی‌راتب بیشتری نمو میکند . ثالثاً سرمایه متغیر بیش از پیش فزاینده ای باید دائماً به پول - سرمایه بدل شود . رابعاً زیراتشکیل پول - سرمایه های تازه باگسترش دامنه‌ی تولید هم غناست و لذا آن مصالحی نیز که برای شکل گنج سازی آنها لازم است باید ضرورتاً فراهم باشد . - این امر که در نخستین مرحله‌ی تولید سرمایه داری ، یعنی دوره ای که در آن سیستم اعتباری همراه با دوزان فلزی متفوق وجود دارد ، صادق است ، در مورد رشد یافته ترین مرحله‌ی سیستم اعتباری نیز تا آن حد که بر پایه‌ی دوزان فلزی قرار گرفته است صادق میکند . از سوئی تولید الحاقی فلزات گرانبها در اثر تناوب فراوانی و کبودی خود ممکن است نه تنها در دوره های طولانی ، بلکه در درون دوره های بسیار کوتاه ، بر روی قیمت کالاهای تأثیر مختل کننده ای اعمال کند . از سوی دیگر تمام دستگاه اعتباری پیوسته بر آن سراسر است که گردش واقعی فلزات را از راه همه جور معاملات ، اسلوپها و تدابیر فی بیه حد اقلی ، که از لحاظ نسبی بیش از پیش کوچکتر میشود ، محدود سازد . امری که بهمان نسبت بر تصنعی بودن تمام این مکانیسم و احتمال وقوع اختلالات در جریان عادی آن می افزاید .

ممکن است لازم آید  $B$  ،  $B'$  ،  $B''$  های مختلفه ( I ) ، که پول - سرمایه بالقوه جدیدشان بصورت فعال وارد عمل میشود ، متقابلاً محصولات یکدیگر را ( قسمتهای اضافه - محصولان را ) از هم بخرند یا بهم بفروشند . در این مورد ، هرگاه جریان عادی باشد ، پولی که برای دوران اضافه - محصول پیش ریز شده است با همان مقدار و به نسبتی که برای دوران کالاهای خود پیش ریز شده اند به  $B$  های مختلف بر میگردد . در صورتیکه پول بمثابة وسیله پرداخت بگردش درآید ، آنگاه چنانچه خریدها و فروشهای متقابل یکدیگر را جبران نکرده باشند ، فقط بمنظور استقرار موازنه در محاسبات بکار میرود . ولی مهم اینست که همه جا ، آنچنانکه در اینجا جامل کرده ایم ، بدو گردش فلزی را در ساده ترین و ابتدائی ترین شکلش مفروض داریم ، زیرا بدینسان جزو مد و موازنه ی محاسبات و خلاصه همه ی لحظاتی که در سیستم اعتباری بمثابة اقدامات آگاهانه و منظم جلوه میکنند ، بصورت عملیاتی که مستقل از سیستم اعتباری وجود دارند نمایش می یابند و بجای آنکه در شکل بازتاب یافته‌ی بعدی نموده شود ، در شکل طبیعی ابتدائی خود آشکار میگردد .

### ۳- سرمایه‌ی متغیر الحاقی

از آنجا که تاکنون ما فقط سرمایه‌ی ثابت الحاقی را مورد بحث قرار داده ایم ، اینک لازم است به بررسی سرمایه‌ی متغیر الحاقی بپردازیم . در کتاب اول مشروحاً توضیح داده شده است که چگونه در سیستم تولید سرمایه داری همواره مقداری نیروی کار بصورت ذخیره وجود دارد و نیز آنگاه که لازم آید چگونه میتوان بدون افزایش تعداد کارگران شاغل یا مقدار نیروی کار ، کار بیشتری بحرکت درآورد . بنا بر این عجالتاً لزومی ندارد که در این باره بیشتر وارد بحث شویم و بهتر است فرض کنیم جزئی از پول - سرمایه‌ی نورسیده کسه قابل تبدیل به سرمایه‌ی متغیر است همواره به نیروی کاری که باید به آن بدل گردد دسترسی دارد . همچنین در کتاب اول بیان شده است که چگونه سرمایه‌ی مفروضی میتواند بدون انباشت ، دامنه‌ی تولید را در درون مرزهای معینی وسعت بخشد . ولی در اینجا سخن بر سر انباشت سرمایه بمعنای ویژه‌ی آنست یعنی بدانسان که گسترش تولید با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه‌ی الحاقی بستگی پیدا میکند و لذا مشروط به بسط پایه‌ی سرمایه ای تولید نیز هست . تولید کنندگی طلا میتواند جزئی از اضافه ارزشش را که صورت زر دارد بمثابة پول - سرمایه

بسیانند و زد و آنگاه که بمقدار لازم رسید آنرا مستقیماً به سرمایه‌ی متغیر جدید بدل سازد ، بدون آنکه  
مجبور باشد بدین منظور بدواً اضافه — محصول خود را بفروشد . همچنین وی میتواند آنرا به عناصر  
سرمایه‌ی ثابت بدل نماید . در مورد اخیر لازم است که وی عناصر مادی سرمایه‌ی ثابت خود را بیابد ،  
خواه بدانسان که تاکنون فرض شده است ، هر تولیدکننده بنحویه انبارسازی محصولات خویش کسار  
کند و سپس کالاهای آماده را به بازار عرضه دارد ، و خواه برهمنای سفارش کار نماید .  
بسط واقعی تولید ، یعنی اضافه — محصول ، در هر دو مورد از پیش مفروض است منتها در  
مورد اول موجود بودن اضافه — محصول حقیقی است و در مورد دوم بالقوه و ممکن التسلیم است .

## II - انباشت در بخش II

تا اینجا چنین فرض کرده ایم که  $A$  ،  $\bar{A}$  ،  $\bar{A}$  ( I ) اضافه - محصول خود را به  $B$  ،  $\bar{B}$  ،  $\bar{B}$  و غیره که متعلق به همان بخش I هستند میفروشند. ولی فرض کنیم که  $A$  ( I ) اضافه ارزش خود را ، با فروش آن به  $B$  بی از بخش II ، نقد سازد . چنین حالتی فقط آنگاه پیدا میشود که  $A$  ( I ) پس از فروش وسائل تولید به  $B$  ( II ) و وسائل مصرف خریداری نکند و لذا آنها را میتواند از فروش یک سوبیه وی نتیجه شود . فوقادیدیم که  $IIC$  فقط آنگاه از شکل کالا - سرمایه به شکل طبیعی سرمایهی ثابت بارآور تبدیل پذیر میشود که نه تنها  $IV$  بلکه لااقل جزئی نیز از  $Im$  با جزئی از  $IIC$  ، که بصورت وسائل مصرف وجود دارد ، مبادله گردد . ولی اکنون  $A$  از راه انجام نشدن این مبادله است که  $Im$  خود را نقد مینماید و علاوه بر آن با فروش  $Im$  خود پول نقدی را که بخش II پرداخته است از بازار بیرون میکشد بجای آنکه پول مزبور را بخرد و وسائل مصرف از  $II$  خرج نماید . البته بدینسان در سوبی  $A$  ( I ) پول - سرمایهی الحاقی بالقوه بوجود می آید ، ولی در سوبی دیگر ، جزء برابر ارزشی از سرمایهی ثابت  $B$  ( II ) همچنان در شکل کالا - سرمایه محجر مینماند بدون آنکه بتواند بصورت عینی سرمایهی بارآور ثابت درآید . بدیگر سخن : جزئی از کالاهای  $B$  ( II ) ، فروش ناپذیر گردیده است و در واقع آن جزئی است که در نخستین نظر  $B$  بدون فروش آن سرمایهی ثابتش نمیتواند دوباره بطور کامل بشکل بارآور برگردد . بنابراین در مورد او اضافه تولید روی میدهد ، - اضافه تولیدی که بازنسبت بخود وی مانع بازتولید حتی بمقیاس ثابت میگردد . پس در این حالت پول - سرمایهی الحاقی بالقوه در طرف  $A$  ( I ) حقیقتاً شکل نقد شدهی اضافه - محصول ( اضافه ارزش ) است ، ولی اگر اضافه - محصول ( اضافه ارزش ) بخودی خود مورد توجه قرار گیرد در اینجا عمارت از پدیده ای از بازتولید ساده است و هنوز بازتولید بمقیاس گسترده نیست . برای اینکه بازتولید  $IIC$  بتواند بمقیاس گذشته جریان یابد ناچار  $I ( v + m )$  سرانجام باید در قبال  $IIC$  مبادله شود ، و این بهر جهت در مورد جزئی از  $m$  صادق است .

$A$  ( I ) در نتیجهی فروش اضافه - محصول خود به  $B$  ( II ) ، جزء متناسبی از ارزش سرمایهی ثابت و برابر بصورت عین به او تحلیم نموده است ، ولی در عین حال بوسیلهی بیرون کشیدن پول از دوران - از راه اجتناب از تکمیل فروش خود بوسیلهی بی خرید - قسمتی از کالاهای  $B$  ( II ) را ، که از لحاظ ارزشی با آن پول برابر است ، فروش ناپذیر ساخته است . پس اگر ما مجموع بازتولید اجتماعی را در نظر بگیریم - که در عین حال هم سرمایه داران بخش I و هم سرمایه داران بخش II را در بر میگیرد - مبدل گشتن اضافه - محصول  $A$  ( I ) به پول - سرمایهی بالقوه بیانگر عدم امکان تبدیل قسمت برابر ارزشی از کالا - سرمایهی  $B$  ( II ) به سرمایهی بارآور

(ثابت) است و بنابراین نه تنها متضمن بسط بالقوه تولید بمقیاس گسترده نیست، بلکه موجوب جلوگیری از بازتولید ساده و لذا بروز کسری در بازتولید ساده میگردد. نظر به اینکه بوجود آمدن و فروش اضافه - محصول A (I) خود پدیده های عادی بازتولید ساده هستند حتی در اینجا بر مبنای بازتولید ساده پدیده های زیرین نتیجه میشوند که متقابلا یکدیگر را مشروط میسازند: تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی بالقوه در بخش I (ولذا کم مصرفی از دیدگاه II)، راکد ماندن ذخایر کالائی در بخش II، که قابل تبدیل مجدد به سرمایه‌ی بارآور نیست (ولذا اضافه تولید نسبی در بخش II)، پول - سرمایه‌ی زائد در بخش I و کسری بازتولید در بخش II.

بدون آنکه خواسته باشیم در باره‌ی این نکته بیشتر بایستیم فقط متذکر میشویم که در تحلیل بسط بازتولید ساده این مسئله مفروض گرفته شده بود که تمامی اضافه ارزش I و II بصورت درآمد خرج میشود. ولی در واقع جزئی از اضافه ارزش بمثابه درآمد خرج میشود و جزء دیگر آن مبدل به سرمایه میگردد. انباشت حقیقی تنها با چنین شرط مقدمی واقع میشود. گفتم اینکه انباشت بزبان مصرف انجام پذیراست - در چنین کلی نگر - خود پنداری است که با ماهیت تولید سرمایه داری همانست دارد، زیرا پندار مزبور مستلزم این فرض است که گویا هدف و علت محرکه‌ی تولید سرمایه داری مصرف است نه بچنگ آوردن اضافه ارزش و مایه سازی آن، یعنی انباشت.

اکنون انباشت بخش II را نیز دیگر مورد بررسی قرار دهیم.  
 نخستین دشواری در مورد II c یعنی استحاله‌ی مجدد آن از جزء جمع کالا - سرمایه‌ی II به شکل عینی سرمایه‌ی ثابت II c مربوط به بازتولید ساده است. نموداری را که سابقا مورد استفاده قرار داده ایم در نظر آوریم:

$$I \quad (1000m + 1000v) \text{ مبادله میشود با } \\ II \quad c \quad 2000$$

حالا اگر مثلاً نیم از اضافه محصول I، یعنی  $\frac{1000}{2}$  یا  $500m$ ، خود از نو بمثابه سرمایه‌ی ثابت بخش I جذب گردد، آنگاه این جزئی از اضافه - محصول که در بخش I بساز داشته شده نمیتواند هیچ جزئی از II c را جبران نماید. اضافه - محصول مزبور بجای آنکه با وسائل مصرف مبادله شود، (و در این قسمت از دوران که میان بخشهای I و II واقع میشود - برخلاف آن مبادله‌ای که توسط کارگران بخش I انجام میگردد و  $1000v$  جای II c را میگیرد - یک مبادله‌ی واقعی متقابل، و لذا تغییر جای دو جانبه‌ی کالاها انجام میگردد)، بسایند بمثابه وسائل تولید الحاقی در بخش I بکار آفتند. جزء اضافه - محصول مزبور نمیتواند این وظیفه را در عین حال هم در بخش I و هم در بخش II انجام دهد. سرمایه دار نمیتواند ارزش اضافه - محصول خود را به ازاها وسائل مصرف خرج کند و در همان حال عین اضافه - محصول را بصورت بارآور مصرف نماید، یعنی با سرمایه‌ی بارآور خویش هتیرسازد. بنابراین بجای  $1000v + 2000m$  فقط  $1500m$  بقرار  $I \quad (1000v + 500m)$  در ازاها II c  $2000$  تبدیل پذیراست. سپس بدینقرار II c  $500$  نمیتواند مجدداً از صورت کالائی خود به شکل سرمایه‌ی بارآور (ثابت) بخش II درآید. ازینرو اضافه تولیدی در بخش II اتفاق می افتد که دامنه‌ی وسعت آن درست یادمانه‌ی گسترش تولید در بخش I تطبیق میکند. چه بسا ممکن است که اضافه تولید بخش II چنان بازتابی در بخش I داشته باشد که حتی برگشت  $1000m$  که کارگران بخش I در ازاها وسائل مصرف خرج میکردند فقط قسماً وقوع یابد و لذا این  $1000m$  تا بشکل پول - سرمایه‌ی متغیر بصوی سرمایه داران

بخش I برنگردد. در این صورت سرمایه داران اخیرالذکر حتی برای بازتولید بمقیاس ثابت نیز دچار محذور میشوند، آنهاست تنهادراتر کوششی که برای گسترش تولید بکار برده اند و در اینجا ناگفته نماند که از لحاظ واقعی در بخش I فقط بازتولید ساده وقوع یافته است و تنها بقصد توسعهی آینده، گوئیم سال آینده، عواملی که در نمودار وجود دارد پنجم دیگری تنظیم یافته است.

ممکن است کوشش شود این دشواری را بدین نحو برطرف نمایند که بگویند: IIc ۵۰۰ می که در انبار سرمایه داران خوابیده است و نمیتواند بلافاصله به بدل بسرمایه‌ی بارآور شود نه تنها اضافه تولید نیست، بلکه بعکس عامل لازمی برای بازتولید است و عاملی است که تاکنون ما از نظر رد داشته‌ایم. سابقاً دیدیم که ذخیره‌ی پولی در نقاط بسیاری جمع میشود و لذا ناچار باید از دوران بیرون کشید شود تا قسماً تشکیل پول - سرمایه‌ی نورا حتی در درون بخش I امکان پذیر سازد و قسماً ارزش سرمایه‌ی استوار را که تدریجاً مستعمل میگردد بطور موقت در شکل پولی حفظ نماید. ولی نظر به اینکه طبق توضیحی که از نمودار داده‌ایم همه‌ی پول و همه‌ی کالاها منحصر در دست سرمایه داران بخشهای I و II جمع است و چون در این فرض نه بازرگان وجود دارد نه پول معامله کن، نه بانکدار و نه مصرف کنندگان صرف و آن طبقاتی که مستقیماً در تولید کالا شرکت ندارند، ناچار برای آنکه چرخ بازتولید از حرکت نایستد باید تشکیل پیوسته‌ی ذخائر کالائی بوسیله‌ی خود تولید کنندگان کالا انجام گردد. بنابراین IIc ۵۰۰ می که در انبار سرمایه داران بخش II خوابیده است عبارت از آن ذخیره کالاهای وسائل مصرفی است که ادامه‌ی روند مصرف را که لازمی بازتولید است تأمین میکند، و لذا در مثال ما عبارت از گذار یکسال بسال دیگر است. مصرف - مایه‌ای که در فرض ما هنوز در دست فروشندگان و در عین حال تولید کنندگان آن مانده است، نمیتواند امسال به صفر تنزل کند تا سال دیگر از صفر شروع نماید، همچنانکه وقوع چنین حالتی از امروز بفرودانیز امکان پذیر نیست. از آنجا که تشکیل مستمر چنین ذخائر کالائی، حتی در صورت تغییر مقداری آن، ضرورت دارد، سرمایه داران تولید کنندگان ما از بخش II ناچار باید یک ذخیره‌ی پول - سرمایه در اختیار داشته باشند تا بتوانند، با اینکه قسمتی از سرمایه‌ی بارآور آنها فعلاً بشکل کالا خفته است، روند تولید خود را ادامه دهند. بنا بر فرض ما، آنها مجموع کار بازرگانی را با کار تولیدی پیوسته اند و لذا قهراً باید همان پول - سرمایه‌ی اضافی می را که بازرگانان، بهنگام استقلال یافتن وظایف مختلفه‌ی روند بازتولید میان انواع گوناگون سرمایه داران، در دست دارند، در اختیار داشته باشند.

در برابر این اظهارات پاسخ از این قرار است: ۱ - چنین ذخیره سازی و ضرورت آن در مورد همه‌ی سرمایه داران سادق است، خواه از بخش I یا هندی از بخش II. اگر آنها را از جهت فروشندگی کالا مورد بررسی قرار دهیم تفاوت آنها فقط در اینست که کالاهای مختلف النوع میفروشند. ذخیره‌ی کالائی II مستلزم تشکیل ذخیره‌ی کالائی مقدیمی در بخش I است. هرگاه ما این ذخیره را در یکسو ندیده میگیریم باید آنرا از سوی دیگر نیز ندیده انگاریم. ولی چنانچه آنرا از هر دو طرف در نظر بگیریم، آنگاه در اصل مسئله هیچ تغییری حاصل نمیشود. ۲ - همچنانکه در مورد بخش II سال جاری بایک ذخیره‌ی کالائی برای سال بعد پایان می یابد، هم آنچنان بخش مزبور سال جاری را نیز بایک ذخیره‌ی کالائی مانده از سال پیش آغاز نموده است. بنابراین بهنگام تحلیل - باز تولید سالانه - اگر آنرا به مجرد ترین بیان خود تحویل کنیم - باید این ذخیره را از هر دو طرف محذوف تلقی نمائیم. بدینسان در حالیکه ما سال جاری را با مجموع تولیدش در نظر میگیریم و آن چیزی را نیز که بمثابة ذخیره‌ی کالائی برای سال آینده باقی میگذارد بحساب می آوریم، در عین حال آن ذخیره‌ی کالائی را نیز که سال جاری از سال گذشته دریافت میدارد حذف مینمائیم و بدینسان در واقع محصول کل یک سال متوسط را برای تحلیل در مقابل خود داریم - ۰۳ - صرف همین واقعیت



که بهنگام بررسی بازتولید ساده با چنین دشواری از سر راه برداشتنی مواجه نگشته ایم ، ثابت میکند بایدیدی کاملاً ویژه ای سرکار است که فقط از ترکیب متفاوت عناصر بخش I (در رابطه با بازتولید) ناشی شده است ، یعنی از آنچنان تغییری در ترکیب که بدون آن مطلقاً هیچ بازتولیدی بمقیاس گسترده نمیتواند بوقوع پیوندد .

اکنون ما با تولید را بنابر نمودار زیرین مورد بررسی قرار میدهم :

نمودار a

$$\text{جمع} = 8252 \begin{cases} 6000 = 1000m + 1000v + 4000c \cdot I \\ 2252 = 376m + 376v + 1500c \cdot II \end{cases}$$

بدو باید متذکر بود که مبلغ کل محصول اجتماعی سالانه = 8252 کوچکتر از نمودار اولی است که در آنجا = 9000 بود. • بهمین سان ممکن بود مبلغ بسیار بزرگتری را میگزینیم و اگر میخواستیم آنرا در برابر میگردیم. • اگر مبلغ کوچکتری از نمودار اولی انتخاب کرده ایم برای آنست که این نکته را درست برجسته سازیم که بازتولید بمقیاس گسترده ( که در اینجا فقط بمشابه تولیدی با سرمایه گذاری بزرگتر ملحوظ است ) با مقدار مطلق محصول ابداء سروکاری ندارد و نشان دهیم که بازتولید گسترده برای حجم مشخصی از کالا، فقط مستلزم ترتیب مختلف یا تخصیص دادن وظایف مختلف به عناصر مختلف محصول معین است و لذا بدو بر حسب مقدار ارزشی خود جز بازتولید ساده چیز دیگری نیست. • عناصر داده شده بازتولید ساده، نه از لحاظ کمی بلکه از جهت تخصیص کیفی تغییر میبند و این تغییر، شرط مادی مقدم بازتولیدی است که متعاقب آن بمقیاس گسترده تر انجام میگردد ( 58 ).

ممکن بود نمودار را بر حسب نسبت های بسیارگونه میان سرمایه‌های متغیر و ثابت، مختلف ترتیب میدادیم، مثلاً چنین :

نمودار b

$$\text{جمعا} = 8252 \begin{cases} 5750 = 875m + 875v + 4000c \cdot I \\ 2502 = 375m + 375v + 1750c \cdot II \end{cases}$$

بدینسان گمان مبرود که نمودار ما برای بازتولید بمقیاس ساده تنظیم یافته است. • بنحوی که گویا اضافه ارزش تماماً مانند درآمد خرج میشود و انباشته نمیگردد. • در هر دو حالتی که در a و b بوده شده است. • محصول سالانه ای داریم که از لحاظ ارزشی یکسان است ولی در b ترکیب عناصر محصول بر حسب وظایف چنان است که بازتولید بر مقیاس گذشته از نو آغاز میگردد، در حالیکه ترتیب مزبور در نمودار a پایهای مادی بازتولید بر مقیاس گسترده را تشکیل میدهد. • بطور مشخص

( 58 ) این توضیح یکبار برای همیشه به مشاجره ای درباره‌ی انباشت سرمایه میان جیمس هوبل و س. بهیلی خاتمه میدهد که مادر کتاب اول ( فصل 52، ص 634 زرنونیس 65 ) از دیدگاه دیگری مورد بحث قرار داده ایم. • این مشاجره مربوط است به گسترش پذیری ذاتی تأثیر سرمایه‌ی صنعتی در صورت یکسان ماندن مقدار آن. • در این باره باید بعداً باز سخن گفت. •  
\* نگاه کنید به ترجمه‌ی فارسی جلد اول سرمایه صفحه 552

در  $b + (875v + 875m)I = 1750$  ،  $(v + m)I$  بی کم و زیاد درازا  
 $1750$  IIc مبادله میشود ، در صورتیکه در  $a + (1000v + 1000m)I = 2000$   
 $(v + m)I$  در مبادله با  $1500$  IIc ، اضافه ای ب میزان  $500$  Im برای انباشت بخش I  
 باقی میگذارد .

اینکه نزدیکتر نمودار a را مورد تحلیل قرار دهیم . فرض کنیم که چه در بخش I و چه در بخش  
 II نیمی از اضافه ارزش بجای آنکه بمنابۀ درآمد خرج شود انباشت میگردد ، یعنی مبدل به عنصر  
 سرمایه‌ی الحاقی میشود . نظر به اینکه نصف  $m = 1000 = 500$  ، باید در این یا آن شکل انباشته  
 شود تا بمنابۀ پول - سرمایه‌ی الحاقی بکار افتد ، یعنی باید به سرمایه‌ی بارآور الحاقی مبدل گردد ،  
 در آن صورت فقط  $(1000v + 500m)I$  بمنابۀ درآمد خرج میشود . بنابراین در اینجانب آنچه  
 بمنابۀ مقدار عادی IIc نمایش می یابد فقط همان  $1500$  است . مبادله‌ی میان  $1500$  IIc و  $(v + m)I$   
 و  $1500$  IIc نیازی به بررسی بیشتر ندارد ، زیرا پیش از این بمنابۀ روند با تولید ساده - مورد  
 مطالعه قرار گرفته است . همچنین  $4000$  Ic نیز مورد توجه قرار نمی گیرد ، زیرا دوباره سازمان یابی  
 آن بمنظور با تولیدی که از نو آغاز میشود ( و این بار بر مقیاس گسترده انجام میگردد ) نیز قبلاً ضمن  
 مطالعه‌ی روند با تولید ساده بررسی شده است .

پس تنها آنچه در اینجا برای تحقیق باقی میماند عبارتست از :  $Im = 500$  IIc و  $(376v + 376m)I$   
 تا آن حد که از سوی شرایط داخلی بخش I و بخش II مطرح میشود و از سوی دیگر حرکت میسان  
 آن دو مورد توجه قرار میگیرد . از آنجاکه برای بخش II نیز فرض شده است که نیمی از اضافه ارزش  
 باید انباشت گردد ، پس در اینجا  $188$  باید به سرمایه مبدل شود که سطح آن  $47 =$  سرمایه‌ی  
 متخیر است ( برای تسهیل حساب بگوئیم  $48$  ) . در آن صورت  $140$  برای تبدیل به سرمایه‌ی ثابت  
 باقی میماند .

در اینجا ما با مسئله‌ی نویی برخورد میکنیم که وجود آن بمتنهائی باید ضرورتاً برای تمورات جاری ،  
 که طبق آن کالاهای از یک نوع یا کالاهای نوع دیگر تعویض میگردند یا همانطور کالا ها در برابر پول و  
 همان پول باز یا کالاهائی از نوع دیگر مبادله میشوند ، شکفت آور تلقی گردد .  $Im = 140$  فقط از آن  
 جهت ممکن است به سرمایه‌ی بارآور مبدل شود که جزئی از کالاهای Im با همان مبلغ ارزشی بتواند  
 جانشین آن گردد . این مطلب بخودی خود روشن است که جزئی از Im که با  $Im = 140$  مبادله میشود  
 باید ضرورتاً مرکب از وسائل تولیدی باشد که بتواند خواه در تولید بخش I و خواه در تولید بخش II و  
 یا منحصراً فقط در تولید بخش II وارد گردد . این جاگیری تنها میتواند بوسیله‌ی خرید یکسومیهی بخش  
 II تحقق پذیرد ، زیرا تمام اضافه محصول  $Im = 500$  ( که هنوز باید مورد بررسی ماقرار گیرد )  
 بایستی برای انباشت در درون بخش I بکار رود و لذا نمیتواند در برابر کالاهای II مبادله گردد .  
 بدینکسختن I نمیتواند هم آنرا بیاندوزد و هم در عین حال آنرا مصرف رساند . پس بخش II ناچار  
 باید  $Im = 140$  را بپول نقد خریداری کند بدون آنکه این پول از راه فروش بعدی کالایش به بخش  
 I بسوی او بازگشت نماید . و در واقع این روندی است که در هر تولید تازه‌ی سالانه ، تا آنجاکه  
 نمایانگر با تولید بر مقیاس گسترده است ، پیوسته تکرار میشود . در این صورت چشمه‌ای که پول بخش  
 II از آن میجوشد در کجاست ؟

بعکس اینطور بنظر میرسد که بخش II ، از لحاظ تشکیل یک پول - سرمایه‌ی جدید که  
 هم عنان انباشت حقیقی و شرط این انباشت در تولید سرمایه داری است و در ابتدا عملاً بمنابۀ

گنج اندوزی نمایش پیدا میکند ، بکلی زمینهای نامناسبی است .

بدواً II ۳۷۶ در برابر قرارداد پول - سرمایه به مبلغ ۳۷۶ که بابت نیروی کار پیش ریز شده است ، از راه فروش رفتن کالاهای بخش II بمثابة سرمایه‌ی متغیر پیوسته بصورت پول بسوی سرمایه دار بخش II باز میگردد . این دورگشتن دائمی و مکرر از مبدأ و بازگشت به نقطه‌ی عزیمت - یعنی جیب سرمایه دار - بهیچوجه بر پولی که در این دور پیمائی پویان است نمی‌افزاید . پس این دور پیمائی نمیتواند منبع انباشت پول باشد و نیز نمیتواند این پول را از دوران بیرون کشید تا بتوان آنرا برای گنج اندوزی و تشکیل پول - سرمایه‌ی بالقوی نو بکار برد .

ولی دقت کنیم ببینیم آیا در اینجا راهی برای کسب سود وجود ندارد ؟

نهایتاً فراموش کنیم که بخش II نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که کارگران مورد استخدام باید از خود آن بخش کالاهائی خریداری کنند که خودشان ساخته اند . بخش II خریدار نیروی کار است و در عین حال فروشنده‌ی کالا به کسانی است که صاحب نیروی کار مورد استخدام آن بخش هستند . پس بخش II میتواند :

۱- و در این مورد با بخش I مشترک است که میتواند در کمال سادگی دستمزدها را به پائین تر از سطح متوسط عادی آن تنزل دهد . از این راه يك جزء از پولی که بمثابة شکل نقدی سرمایه‌ی متغیر مشغول است ، آزاد میشود و چنانچه این کار تکرار شود ، آنگاه میتواند بصورت يك منبع عادی برای گنج اندوزی و بالتجربه برای تشکیل پول - سرمایه‌ی اضافی بالقوه‌ای برای بخش II درآید . از آنجا که در اینجا سخن از تشکیل عادی سرمایه است بدیهی است که مادر باره‌ی سودهای ثقل آمیز احتمالی چیزی نمیگوئیم . ولی نباید از نظر دور داشت که دستمزدهای واقعا پرداخت شده ( که در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر ، معین بزرگی سرمایه‌ی متغیر است ) ، نه از آن جهت پرداخت میشود که گویا لطف و مرحمت سرمایه داران شامل کارگران شده است ، بلکه برای آنست که در شرایط مشخص و معلومی الزاماً باید چنین مزی پرداخت گردد . پس توضیح مطلب از این راه منتفی است . چنانچه سرمایه‌ی متغیری را که تحت اختیار بخش II است ، ۳۷۶ خوانده ایم ، نمیتوانیم بمنظور توضیح مسئله‌ی تازه‌ای که پیش می‌آید بجای آن مثلاً ۳۵۰ بنشانیم .

۲- از سوی دیگر ، چنانکه فوقاً گفته شد ، بخش II در مجموع خود نسبت به بخش I دارای این امتیاز است که در عین حال هم خریدار نیروی کار است و هم کالای مورد تولید کارگران خود را دوباره بخود آنها میفروشد . همه‌ی کشورهای صنعتی ، از جمله انگلستان و ایالات متحده ، ملموس ترین نمونه‌ها را در باره‌ی نحوه‌ی استفاده از این وضع بدست میدهند ، بدینسان که اسباب دستمزدهای عادی میپردازند ، ولی قسمتی از آنرا از راه يك دزدی حقیقی باز میستانند بدون آنکه در عوض کالائی متناسب با آن بدهند . این نیرنگ ممکن است خواه از راه Trucksystem ( پرداخت جنسی دستمزد ) و خواه بوسیله‌ی ثقل در وسیله‌ی گردش ، که حتی ممکن است خلاف مقررات قانون هم نباشد ، عملی گردد . ( این مطلب را باید با مثالهای چشمگیر چندی عمیق تر نمود ) . این حالت از قبیل همان اقدامی است که در پند ۱ بیان شده نهایت پنهانی است و از راههای کج و پر پیچ انجام شده است . بنابراین باید آترانیزمانند اولی مردود دانست . برای ما سخن بر سر دستمزدهایی نیست ، بلکه دستمزدها واقعا پرداخته منظور ما است .

چنانکه دیده میشود ، در تحلیل عینی مکانیسم سرمایه داری نیازی به استفاده از بررسی بخش‌های معلوم ننگه‌آوری که بطور فوق العاده به آن چسبیده اند ، بمثابة گریز راهی برای در رفتن از زیر بار اشکالات تئوریک نیست . ولی شگفت آور اینست که اکثر منقدین بورژوازی من چنان فریاد بر می‌آورند که گویی من ، با آنچه ( مثلاً در کتاب اول سرمایه ) گفته ام و پذیرفته ام که آنها نیروی کار را

طبق ارزش آن مورد ازند، کاری که قسمت اعظم آنان نمیکند، به منافع سرمایه داران خللی وارد آورده ام. ( اینجا میتوانم شغله را با تمام "بزرگ منشی" که بمن نسبت میدهند، مثال بیاورم )  
 کوتاه سخن آنکه از  $376 \text{ IIc}$  نمیتوانیم هیچ چیزی برای حل مسئله بیرون آوریم.  
 ولی بنظر میرسد که مسئله با  $376 \text{ IIIm}$  باز پیچیده تر باشد. اینجا تنها سرمایه داران یک بخش در برابر هم قرار دارند که متقابلاً از یکدیگر وسائل مصرفی را که تولید کرده اند میخرند و به یکدیگر میفروشند. پولی که برای انجام این مبادلات لازم است فقط وظیفه‌ی وسیله‌ی گردش را انجام میدهد و طی یک جریان عادی بایستی بهمان اندازه که در دوران پیش ریز شده است بسمه صاحبانش برگردد، ثابت‌نماند دائماً همان دور را از سر گیرند.

چنین مینماید که در این مورد برای بیرون آوردن پول از جریان، بمنظور تشکیل پول - سرمایه بالقوه‌ی الحاقی، دوره بیشتر وجود نداشته باشد. یا گروهی از سرمایه داران بخش  $\text{II}$  کلاه سر گروه دیگری گذارند و بدینسان مبادرت به دزدی پول میکنند. چنانکه میدانیم برای تشکیل پول - سرمایه‌ی نو، هیچ نیازی به ازدیاد قبلی کسب پول در گردش نیست. فقط لازمست که در برخی نقاط، پول از گردش بیرون کشیده شده بصورت گنج اندوخته گردد. در اینصورت اینکه پول مزبور ناشی از دزدی باشد و لذا تشکیل پول - سرمایه‌ی الحاقی نزد گروهی از سرمایه داران بخش  $\text{II}$  بسا زیان نقدی حقیقی نزد گروه دیگری از آنها قریب گردد، هیچ تغییری در نفس امر بوجود نمی‌آورد. آن گروه از سرمایه داران بخش  $\text{II}$  که بدینسان مغبون گشته اند ناچار باید اندکی محدودتر از گذشته زندگی کنند، همین و دیگر هیچ.

یائیکه یک قسمت از  $\text{IIIm}$  در شکل وسائل ضرور زندگی مستقیماً در درون بخش  $\text{II}$  مبدل به سرمایه‌ی متغیر جدید گردد. در پایان این فصل (IV) چگونگی امکان وقوع چنین امری را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

### ۱- مثال اول

(A) نمودار بازتولید ساده :

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 6000 = 1000m + 1000v + 4000c & \text{I} \\ 3000 = 500m + 500v + 2000c & \text{II} \end{cases}$$

(B) نمودار آغاز برای بازتولید بمقیاس گسترده :

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 6000 = 1000m + 1000v + 4000c & \text{I} \\ 3000 = 750m + 750v + 1500c & \text{II} \end{cases}$$

فرض میکنیم که در نمودار B نیمی از اضافه ارزش بخش I، یعنی ۵۰۰، انباشته شده است. در اینصورت بدو چنین خواهیم داشت:  $(500m + 1000v)$  یا  $1500 \text{ I}$  (که  $m + v$ ) که باید با  $1500 \text{ IIc}$  مبادله شود. آنگاه در  $4000c + 500m$  باقی میماند که مبلغ اخیر الذکر باید انباشته شود. اینکه  $1500 \text{ IIc}$  جانشین  $(500m + 1000v)$  I میشود، خود روندی از بازتولید ساده است که بهنگام طرح مورد اخیر بحث شده است.

فرض کنیم که ۴۰۰ واحد از  $500 \text{ Im}$  باید مبدل به سرمایه‌ی ثابت گردد و ۱۰۰ به سرمایه‌ی متغیر. مبادله در درون I بابت  $400m$ ، که برای مایه افزائی تخصیص یافته پیش از این بررسی

شد است • بنابراین مبلغ مزبور به آسانی میتواند به  $Ic$  ملحق گردد و آنگاه برای بخش I چنین خواهیم داشت :  $1000v + 4400c + 100m$  (که باید به  $100v$  تبدیل گردد) •  
بخش II از سوی خود و بقصد انباشت  $100Im$  را (که بصورت وسائل تولید وجود دارد) از I خریداری میکند و آنگاه سرمایه‌ی ثابت الحاقی II را تشکیل میدهد ، در حالیکه  $100$  واحد پولی که با آن بخش II پرداخت میکند به سرمایه‌ی متغیر الحاقی بخش I در شکل نقدی آن مبدل میگردد • در آن صورت برای بخش I سرمایه‌ی بدینقرار داریم :  $1100v + 4400c$  (این جزء اخیر بصورت نقدی) =  $5500$  •

اکنون بخش II دارای سرمایه‌ی ثابتی به مبلغ  $1600c$  است • برای آنکه سرمایه‌ی ثابت مزبور را بکار اندازد باید علاوه بر آن  $50v$  نیز نقداً برای خریداری نیروی کار پیش ریز کند • بنحویکه سرمایه‌ی متغیرش از  $750$  به  $800$  بالغ میگردد • این توسعه‌ی سرمایه‌های ثابت و متغیر - بخش II تا میزان  $100$  (از اضافه ارزش این بخش برداشت شده است) • بنابراین از  $100Im$  فقط  $750$  بعنوان مصرف-مایه سرمایه‌داران بخش II باقی میماند و محصول سالانه بخش مزبور بنحویت تقسیم میگردد :  
 $1600c + 800v + 100m$  (مصرف-مایه) =  $3000$  • آن  $150m$  که بصورت وسائل مصرف تولید شده و در اینجابه  $(50v + 100c)$  II مبدل گردیده ، سراسر بصورت عین جنس در مصرف کارگران جذب شده است بدینسان : که  $100$  تا از آن بوسیله‌ی کارگران بخش I ( $100Ic$ ) و  $50$  تا دیگر بوسیله‌ی کارگران بخش II ( $50IIV$ ) بصرف رسیده است ، آنچه‌آنکه فوق‌البیان گردید ، در واقع در بخش II ، که کل محصولش در شکلی آماده شده که لازمی انباشت است ، ناگزیر باید جزء بزرگتری از اضافه ارزش ، بمیزان  $100$  ، بصورت وسائل مصرف واجب بازتولید گردد • هرگاه بازتولید بمقیاس گسترده واقعاً آغاز شده باشد ، آنگاه  $100$  تا از پول - سرمایه‌ی متغیر بخش I بوسیله‌ی طبقه‌ی کارگر I بصوی II فروه میریزد و در مقابل بخش II  $100m$  از ذخیره‌ی کالائی خود را به بخش I منتقل میسازد و در عین حالی  $50$  تا از ذخیره‌ی کالائی را به طبقه‌ی کارگر بخش خود تحویل میدهد •

اینک وضعی که بمنظور انباشت اصلاح یافته ، بقرار زیرین است :

$$I \cdot 1000c + 1100v + 500m \text{ (مصرف-مایه)} = 6000$$

$$II \cdot 1600c + 800v + 100m \text{ (مصرف-مایه)} = 3000$$

جمع مانند سابق =  $9000$

از مبلغ مزبور حساب سرمایه چنین است :

$$\text{جمع} = \begin{cases} I \cdot 1100v + 4400c \text{ (نقد)} = 5500 \\ II \cdot 800v + 1600c \text{ (نقد)} = 2400 \end{cases}$$

در حالیکه تولید بدینسان آغاز شده بود :

$$\text{جمع} = \begin{cases} I \cdot 1000v + 4000c = 5000 \\ II \cdot 750v + 1500c = 2250 \end{cases}$$

اگر انباشت واقعی بر این پایه انجام گیرد یعنی اگر واقعاً تولید با این سرمایه‌ی افزایش یافته سر بگیرد ، در پایان سال آینده چنین خواهیم داشت :

$$\text{جمع} = \begin{cases} I \cdot 1100c + 1100v + 4400c = 6600 \\ II \cdot 800c + 800v + 1600c = 3200 \end{cases}$$

فرض کنیم که در بخش I انباشت با همان آهنگ ادامه می‌یابد یعنی  $500m$  بصورت

درآمد خرج میشود و  $m$  ۵۵۰ انباشته میگردد. بدو جای  $v$  I ۱۱۰۰ را  $c$  II ۱۱۰۰ میگردد و پس باز باید  $m$  I ۵۵۰ بوسیله کالاهای از بخش II بهمان ارزش سامان پذیرد، یعنی جمعاً میکند  $(v + m)$  I ۱۱۶۰ ولى سرمایه‌ی ثابت بخش II که باید تجدید شود بیش از ۱۶۰۰ نیست و لذا ۵۰ تاي باقیمانده باید از  $m$  II ۸۰۰ تکمیل گردد. هرگاه حالا در اینجا پول را کنار بگذاریم، آنگاه نتیجه‌ای که در مورد این معامله بدست می‌آوریم بقرار زیر خواهد بود:

I ۴۴۰۰ c + ۵۵۰ m (که برای مایه افزائی تخصیص یافته است) و علاوه بر آن  $(v + m)$  ۱۶۵۰ بمثابة مصرف - مایه سرمایه داران و کارگران، که بوسیله کالاهای II سامان میرسد.

II ۱۶۵۰ c + ۵۰ m (که تاي زائد آن بنا بر آنچه فوق گفته شد از  $m$  II برداشته شده است)  $v$  ۸۰۰ +  $m$  ۷۵۰ (مصرف - مایه سرمایه داران).

ولى چنانچه نسبت گذشته‌ی  $v$  به  $c$  باقی‌مانده، در آن صورت باید درازاء  $c$  ۵۰ باز  $v$  ۲۵ گذاشته شود. این مبلغ را باید از  $m$  ۷۵۰ برداشت نمود. بنا بر این چنین خواهیم داشت:

$$II \quad ۱۶۵۰ c + ۸۲۵ v + ۷۲۵ m$$

در بخش I باید  $m$  ۵۵۰ برای مایه افزائی بکار رود. در صورتیکه نسبت قبلی حفظ شده باشد آنگاه از این مبلغ ۴۴۰ سرمایه‌ی ثابت و ۱۱۰ سرمایه‌ی متغیر تشکیل خواهد داد. این ۱۱۰ را احتمالاً باید از درون  $m$  II ۷۲۵ بیرون آورد، و این بدان معنی خواهد بود که وسائل مصرفی به ارزش ۱۱۰ بجای آنکه بوسیله سرمایه داران بخش II مصرف شود توسط کارگران بخش I مصرف میرسد. بنا بر این سرمایه داران مزبور بخش II مجبورند این  $m$  ۱۱۰ را که نمیتوانند مصرف نمایند برای مایه افزائی تخصیص دهند. پس، از  $m$  II ۷۲۵ فقط  $m$  II ۶۱۵ باقی میماند. ولی اگر بخش II این ۱۱۰ را به سرمایه‌ی ثابت الحاقی مبدل سازد، آنگاه بیک سرمایه‌ی متغیر الحاقی بمیزان ۵۵ احتیاج پیدا میکند و اینرا هم باز باید از اضافه ارزش خود بیرون آورد. چنانچه این مبلغ را از  $m$  II ۶۱۵ کسر کنیم برای مصرف سرمایه داران ۵۵۰ باقی میماند و پس از انجام همه‌ی نقل و انتقالات بالفعل و بالقوه، ارزش - سرمایه‌های ذیل بدست می‌آید:

$$I \quad ۴۴۰۰ c + ۴۴۰ c + (۱۱۰ v + ۱۱۰۰ v) = ۱۲۱۰ v + ۶۰۵۰$$

$$II \quad ۱۶۵۰ c + ۵۰ c + ۱۶۰۰ c + (۱۱۰ c + ۵۰ c + ۱۶۰۰ c) + ۷۶۰ c + ۸۸۰ v + ۲۵۷ c = ۵۵۷ c + ۲۵۷ v + ۸۰۰ v$$

جمع = ۸۶۹۰

اگر وضع بنحوعادی جریان یابد، انباشت در بخش II باید سریعتر از بخش I انجام شود، زیرا در غیر این صورت جزء  $(v + m)$  I که باید درازاء کالاهای II مبادله گردد، سریعتر از II که فقط در برابر آن امکان مبادله دارد نمود میکند. هرگاه باز تولید بر همین پایه دنبال شود، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، در پایان سال بعد چنین خواهیم داشت:

$$I \quad ۴۴۸۰ c + ۱۲۱۰ v + ۱۲۱۰ m = ۲۲۶۰$$

$$II \quad ۱۶۶۰ c + ۸۸۰ v + ۸۸۰ m = ۳۵۲۰$$

چنانچه نرخ تقسیم اضافه ارزش بی تغییر باقی‌مانده، آنگاه بخش I باید اولاً  $v$  ۱۲۱۰ و سپس نیمی از اضافه ارزش = ۶۰۵ را، که با هم به ۱۸۱۵ بالغ میشود بصورت درآمد خرج نماید. این مصرف - مایه باز بمیزان ۵۵ نسبت به II افزونی دارد؛ این ۵۵ باید از  $m$  ۸۸۰ کسر شود و باقی‌مانده ۸۲۵ علاوه بر این تبدیل  $m$  II ۵۵ به  $c$  II متضمن آنست که  $\frac{1}{4}$  از  $m$  II

بابت معادل سرمایه‌ی متغیر کسر شود، لذا  $\frac{1}{4} \text{Im}$  ۷۹۷ برای مصرف باقی میماند.  
 اکنون بخش I باید به میزان  $m = 600$  مایه افزائی کند که  $484$  آن بابت سرمایه‌ی ثابت و  $121$   
 آن بابت سرمایه‌ی متغیر است. جزء اخیر باید از  $\text{IIIm}$  که هنوز به  $\frac{1}{4}$  ۷۹۷ بالغ است کسر  
 گردد. در اینصورت  $\text{IIIm}$   $\frac{1}{4}$  ۶۷۶ باقی میماند. بنابراین بخش II اضافه‌ای به میزان  $121$  بدل  
 به سرمایه‌ی ثابت میکند و این خود معتلزم سرمایه‌ی متغیر اضافی  $\frac{1}{4}$  ۱۶۰ است که از  
 $\frac{1}{4}$  ۶۷۶ برداشته خواهد شد. برای مصرف  $616$  باقی میماند.

در اینصورت سرمایه‌های شرح زیر در دست داریم:

$$\text{I} \cdot \text{ثابت} : 5324 = 484 + 4840$$

$$\text{متغیر} : 1331 = 121 + 1210$$

$$\text{II} \cdot \text{ثابت} : 1936 = 121 + 55 + 1760$$

$$\text{متغیر} : 968 = 600 + 270 + 880$$

$$\text{جمع‌ها} : \begin{cases} \text{I} \cdot 5324 = 1331 \text{ v} + 40324 \text{ c} \\ \text{II} \cdot 1936 = 968 \text{ v} + 1936 \text{ c} \end{cases} \text{ جمع کل} = 1009$$

و در پایان سال بصورت محمول از اینقرار:

$$\text{جمع} \begin{cases} \text{I} \cdot 5324 \text{ c} + 1331 \text{ v} + 1331 \text{ m} = 7986 \\ \text{II} \cdot 1936 \text{ c} + 968 \text{ v} + 968 \text{ m} = 3872 \end{cases} = 11858$$

چنانچه همین حساب را تکرار کرده از کسور صرف نظر کنیم در پایان سال بعد محصولی خواهیم  
 داشت بدینقرار:

$$\text{جمع} \begin{cases} \text{I} \cdot 5856 \text{ c} + 1464 \text{ v} + 1464 \text{ m} = 8784 \\ \text{II} \cdot 2129 \text{ c} + 1065 \text{ v} + 1065 \text{ m} = 4259 \end{cases} = 13043$$

و در پایان سال بعد از آن:

$$\text{جمع} \begin{cases} \text{I} \cdot 6442 \text{ c} + 1610 \text{ v} + 1610 \text{ m} = 9662 \\ \text{II} \cdot 2342 \text{ c} + 1172 \text{ v} + 1172 \text{ m} = 4686 \end{cases} = 14348$$

طی پنج سال باز تولید بمقیاس گسترده، مجموع سرمایه‌های بخش‌های I و II  
 از  $c = 5500 + 1750 = 7250$  به  $c = 8784 + 2782 = 11566$  رسیده و بنابراین  
 در نسبت  $160 : 100$  نمو نموده است. مجموع ارزش مصرف شده در ابتدا به میزان  $1750$  بود اکنون  
 به  $2782$  بالغ گردیده است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای بخش I  $500$  و برای بخش  
 II  $600$  بود یعنی جمعا به  $1100$  بالغ میگردد. در سال آخر اضافه ارزش مصرف شده برای  
 بخش I به  $732$  و برای بخش II به  $746$  یعنی جمعا به  $1478$  بالغ گردیده است. بنا

به درجایهای اول و دوم، این بند بصورت زیرین تنظیم یافته بود:

طی باز تولید گسترده‌ی چهار ساله مجموع سرمایه‌ی I و II از  $c = 5400 + 1750 = 7150$  به  
 $c = 8784 + 2782 = 11566$  و لذا به نسبت  $160 : 100$  ترقی نموده است. مجموع اضافه  
 ارزش بدو بالغ بر  $1750$  بود و اکنون  $2782$  است. اضافه ارزش مصرف شده در ابتدا برای I  
 $500$  و برای II  $523$  بود، مجموعا  $1023$ . اضافه ارزش مصرف شده در آخرین سال برای  
 I بالغ بر  $732$  و برای II بالغ بر  $746$  بود و جمعا  $1478$  بنا بر این در نسبت  
 $163 : 100$  نمو نموده است.



براین در نسبت ۱۰۰ به ۱۳۴ ترقی نموده است .

## ۲- مثال دوم

اکنون محصول سالانه‌ی ۹۰۰۰ را بگیریم ، که تماماً بمشابه کالا - سرمایه دردست طبقه‌ی سرمایه داران صنعتی قرار دارد ، بصورتی که نسبت عمومی متوسط میان سرمایه‌ی متغیر و ثابت مانند ۱ به ۱۵ است . این وضع نخست رشد بانه نسبت مهمی از تولید سرمایه داری و لذا از نیروی بارآور کار اجتماعی را مفروض میدارد و ثانیاً مستلزم آنست که مقیاس تولید قبلاً گسترش یافته باشد و سرانجام با تکامل کلیه‌ی شرایطی که برانگیزند ، هی یک اضافه جمعیت نسبی طبقه‌ی کارگراست ملازمه دارد . در این صورت محصول سالانه ، پس از چشم پوشی از کسور ، بقرار زیر خواهد بود :

$$9000 = \text{جمع} \begin{cases} 7000 = 1000 m + 1000 v + 5000 c \cdot I \\ 2000 = 285 m + 285 v + 1430 c \cdot II \end{cases}$$

فرض کنیم که طبقه‌ی سرمایه دار بخش I نیمی از اضافه ارزش (  $500 = 1000 m + 1000 v + 5000 c \cdot I$  ) را مصرف میکند و نیم دیگر را انبارد . در چنین صورتی لازم می آید که  $I = 1500$  (  $1000 v + 500 m$  ) با  $5000 c \cdot I$  مبادله گردد . ولی چون در مورد مثال ما ،  $IIc$  به بیش از ۱۴۳۰ بالغ نمیکرد ، لازم است که ۷۰ واحد دیگر از اضافه ارزش برداشت کرد و به آن افزود . هنگامیکه این ۷۰ را اضافه ارزش کم کنیم باقی میماند  $IIIm$  ۲۱۵ .

پس چنین خواهیم داشت :

$$I \cdot 5000 c + 5000 v + 5000 m \text{ (برای مایه افزائی)} + (v + m) 1500 \text{ (بمشابه مصرف - مایه‌ی}$$

سرمایه داران و کارگران )

$$II \cdot 1430 c + 70 m + (v + m) 215 \text{ (برای مایه افزائی)} + 285 v + 215 m$$

نظر به اینکه در اینجا  $IIIm$  ۷۰ مستقیماً به  $IIc$  افزوده شده است ، ناگزیر سرمایه‌ی متغیری به میزان  $14 = 1430 c + 70 m$  لازم است تا این سرمایه‌ی ثابت الحاقی را بحرکت درآورد . پس باز باید این ۱۴ تارانیاز از  $IIIm$  ۲۱۵ کسر نمود . باقی میماند  $IIIm$  ۲۰۱ و چنین خواهیم داشت :

$$II \cdot (1430 c + 70 m) + (v + m) 215 + 215 m$$

مبادله‌ی (  $v + m$  )  $I$  با  $IIc$  روندی از بازتولید ساده است \* و لذا سابقاً مورد بررسی قرار گرفته است . با اینهمه هنوز باید در اینجا ، برخی ویژگیها را متذکر گردید که ناشی از این امر هستند که در مورد بازتولید همراه با انباشت ، (  $v + m$  )  $I$  تنها با  $IIc$  جبران نمیشود ، بلکه  $IIc$  با اضافه‌ی  $IIIm$  از آن میگردد .

اینکه با مفروض بودن انباشت ، (  $v + m$  )  $I$  بزرگتر از  $IIc$  است و مانند بازتولید ساده برابر با  $IIc$  نیست ، خود بخود مفهوم است ، زیرا اولاً بخش I جزئی از اضافه محصول را با سرمایه‌ی بارآور خویش هضم میکند و ۱۴ آن جز را مبدل به سرمایه‌ی ثابت مینماید و بنا بر این نمیتواند در عین حال این ۱۴ را با وسائل مصرف بخش II جبران سازد . ثانیاً بخش I باید از اضافه محصول خود عناصر مادی سرمایه‌ی ثابتی را تأمین نماید که برای انباشت دردرون بخش II ضرور است ، همچنانکه بخش II نیز باید عناصر مادی سرمایه‌ی متغیری را فراهم سازد که لازمه‌ی متحرک ساختن آن جزئی از اضافه محصول I است که همین بخش I بمشابه سرمایه‌ی ثابت الحاقی خود

\* در چاپ‌های اول و دوم آلمانی بجای " بازتولید " ، انباشت قید شده بود که معلماً اشتباه نگارشی است و لذا در چاپ‌های بعدی اصلاح شده است .

بکاربرد است • میدانیم که سرمایه‌ی متغیر حقیقی عبارت از نیروی کار است و لذا سرمایه‌ی متغیر الحاقی نیز چنین است • این سرمایه دار I نیست که وسائل زیست لازم را از بخش II بمنظور ذخیره خریداری میکند یا • مانند عملی که برد دار انجام میداد • وسائل مزبور را بقصد مصرف نیروی کار الحاقی می که باید استخدام کند انبار نمی نماید • این خود کارگران هستند که با بخش II معامله میکنند • ولی این امر مانع از آن نیست که از دیدگاه سرمایه دار • وسائل مصرف نیروی اضافی کار فقط عبارت از وسائل تولید و تنگاهداری نیروی کار الحاقی می باشد که وی محتلا بکار خواهد گذاشت و لذا بمشابه شکل جنسی سرمایه‌ی متغیر او تلقی گردد • نخستین عمل بخش I عبارت از آنست که پول - سرمایه‌ی جدیدی را که برای خرید نیروی کار الحاقی لازم است ذخیره کند • بمحض اینکه بخش I این نیروی کار را با سرمایه‌ی باآر خویش همساخت • پول مبدل به وسیله‌ی خرید کالا های بخش II برای این نیروی کار میگردد و لذا نیروی کار مزبور باید وسائل مصرف خویش را در دسترس داشته باشد •

بطور گذرا متذکر شویم که آقای سرمایه دار و مطبوعاتش غالبا از نحوه‌ای که نیروی کار پولش را خرج میکند • و نیز از کالاهای بخش II که پول مزبور در آنها بجا مانده میرسد • ابراز ناخشنودی میکنند • آنها در این باره به فلسفه باقی پرداخته • مانند آقای درام موند • دبیر سفارت بریتانیا ی کبیر در واشنگتن از فرهنگ و انسان دوستی سخن میرانند • روزنامه‌ی نی شن • در اکتبر ۱۸۷۹ مقاله‌ی جالبی انتشار داده که در آن از جمله گفته شده است :

" کارگران نتوانستند سطح فرهنگی خویش را همتراز اختراعات کونی نمایند • بسیاری از اشیاء مورد دسترس آنها قرار گرفته است بدون آنکه کارگران استفاده‌ی از آنها را بدانند • بنابراین آنها بازار را گسترش نهدند ( بدیهی است هر سرمایه داری خواستار آنست که کارگران کالای او را خریداری نمایند ) • هیچ دلیلی وجود ندارد که کارگر نخواهد از همان وسائل راحتی که مورد استفاده‌ی روحانی و کمال دعاوی و پزشکی است و درآمدی مشابه او دارند • برخوردار گردد • ( در واقع این قبیل و کسالی دعاوی • روحانیان و پزشکان باید فقط به خواستن این وسائل راحتی دل خوش دارند ! ) ولی کارگر در این جهت قدمی برنمیدارد • مسئله‌ی اینکه چگونه باید او را با اسلوبی بخردانه و سالم بمشابه مصرف کننده تربیت نمود بجای خود باقی است • حل این مسئله آسان نیست • زیرا تمام جاه طلبی او از خواست کوتاه ساختن ساعات کار تجاوز نمیکند • خواستی که عوام فریبان و پیرا بیشتر در این جهت ترغیب میکنند بجای آنکه او را بمسوی ارتقا • وضع خویش و بهبود امکانات معنوی و فکریش تشویق نمایند •"

(Reports of H.M's Secretaries of Embassy and Legation on the Manufactures, Commerce, etc... of the countries in which they reside, London, 1879, P. 404).

بنابراین چنین برمی آید که ساعات طولانی کار • راز آن اسلوب بخردانه و سالی است که بساید وضع کارگر را بوسیله‌ی بهبود امکانات اخلاقی و فکری ارتقا بخشد و او را بصورت يك مصرف کننده‌ی بخرد در آورد • برای آنکه يك مصرف کننده‌ی بخرد کالای سرمایه داران از آب در آید • باید بویژه از آنجا شروع کند که بگذارد کار فرمایش نیروی مشخص کار او را بنحو نا بخردانه و ناسالم بمصرف برساند - ولی عوام فریبان مانع وی میگرددند • آنچه را که سرمایه دار از مصرف بخردانه درک میکند عبارت از آن چیزی است که همواره هنگامی که وی مرحمت فرموده و مستقیما در امر داد و ستد وسائل مصرف کارگرانش

مداخله مینماید ، با " تراک سیستم " ظاهر میگردد ، که در زمروی دیگر چیزها تهیهی خانهی مسکونی برای کارگر رانیز در برمیکرد بنحویکه کارفرمایش در عین حال موجهی وی نیز میگردد .

همین درام موند ، که روان زیبایش در خواب خوش اقدامات سرمایه داران برای ارتقاء طبقه کارگراست ، در همان گزارش در زمروی چیزهای دیگر از کارخانه های پنبه رسی نمونهی لاول ولورنس میلس ■ ■ ■ سخن میگوید . غذیهی فروشی ها و خانه های مسکونی دختران کارگر متعلق به شرکت سهامی مالک کارخانه است . مدیره های این خانه ها در خدمت همین شرکت هستند که نظامات خانه های مزبور را مقرر میدارد . هیچ دختری حق ندارد بعد از ساعت ۱۰ بخانه بیاید . ولی در گزیدهی آن از اینقرارات است : پلیس ویژهی شرکت در تمام اطراف و جوانب در حرکت است تا تخلف از نظامات را جلوگیری نماید . پس از ساعت ۱۰ ورود و خروج همه کس ممنوع است . هیچ دختری نمیتواند بیغیر از زمین متعلق بشرکت در جای دیگر منزل نماید ، زمینی که هرخانه اش در هفته تقریباً اجاره بهائی بمبلغ ۱۰ دلار برای شرکت می آورد و آنگاه است که مصرف کنندهی خریدمند در تمام شکوفائی اش ظاهر میگردد :

" اما چون وجود پیانو از واجبات بسیاری از بهترین خانه های زنان کارگراست ، موسیقی ، آواز و رقص نقش مهمی ایفا میکند ، لافل برای آن زنانی که پس از یک کار ده ساعتهی بی وقفه در پشت دستگاه نساجی و پس از یکواختی کارشان ، بیشتر به تفریح نیاز دارند تا بیک استراحت واقعی " ( صفحهی ۴۱۲ ) .

اکنون راز عمده برای تبدیل یک کارگر به مصرف کنندهی خریدمند از پرده بیرون می افتد . آقای درام موند از کارخانهی کارد سازی تیورنس فولس ■ ■ ■ ( روی رودخانهی کانک تیکوت ■ ■ ■ ) دیدن میکند و مستر اوکمان ■ ■ ■ ■ ■ صندوقدار شرکت سهامی ، پس از آنکه به او میگوید که جنس کارد های غذاخوری آمریکائی عالی تر از آن انگلیسی است ، چنین ادامه میدهد :

" ولی ما انگلستان را در عرصهی قیمت نیز شکست خواهیم داد . ما هم اکنون از لحاظ مرغو بیت جنس بر انگلستان سبقت گرفته ایم ، این خود امر مسلمی است . ولی ما باید قیمت های خود را با زهم تنزل دهیم و مابعضی اینکه فولاد و دستمزد مان را ارزانتر تمام کنیم این تنزل قیمت را انجام خواهیم داد ! " ( ص ۴۲۷ ) .

تنزل دستمزد و ساعات کار طولانی ، اینست آن nec plus ultra ( بالا دست ) اسلوب بخردانه و سالم ، که هدف آن عبارتست از ارتقاء کارگر به درجهی رفیع یک مصرف کنندهی خریدنده تا بازاری برای توده ای از اشیاء پدید آورد که تمدن و ترقی اختراعات درد سترس وی قرارداد اند .

همچنانکه I باید از اضافه - محصول خود سرمایهی ثابت الحاقی بخش II را تأمین نماید ، هم آنچنان II نیز بهمان معنی سرمایهی متغیر الحاقی بخش I را تأمین میکند . تا آنجا که مربوط

Truck system - عبارت از سیستمی است که طبق آن دستمزد کارگران باید اجباراً طبق حواله های مصرف بروی مغازه ها و موسسات کارفرما پرداخت گردد .

Lowell and Lawrence Mills ■ ■ ■

Turner's Falls ■ ■ ■

Connecticut River ■ ■ ■

Mister Oakman ■ ■ ■

به سرمایه‌ی متغیر است، بخش II برای بخش I و برای خود پدیدنمان انباشت میکند که جزو بزرگتری از تولید کل، و لذا از اضافه - محصول خودرانیزه، بشکل وسائل ضروری مصرف باز تولید نمایند.

در مورد تولیدی که بهتنی بر سرمایه‌ی بالان است،  $(v + m)$  I باید برابر باشد با  $c$  II، و علاوه می این جزو اضافه - محصولی که تازه بصورت سرمایه به آن ملحق گشته، و علاوه می جزو سرمایه‌ی ثابت الحاقی می که برای توسعه‌ی تولید در بخش II ضرورت دارد. حداقل گسترش عبارت از آن توسعه‌ی است که بدون آن یک انباشت واقعی، یعنی توسعه‌ی واقعی تولید در بخش I، امکان پذیر نیست.

هرگاه اکنون بوردی که اخیراً بررسی شد برگردیم، ملاحظه میکنیم که حالت مزبور دارای این ویژگی است که  $c$  II کوچکتر از  $(v + m)$  I است، و لذا کوچکتر از جزئی از محصول II است که بمثابة درآمد درازاء وسائل مصرف خرج میشود، بنحویکه قسمتی از اضافه - محصول II، برابر با  $70$ ، با مبادله‌ی  $(v + m)$  I  $1500$  بلافاصله بسامان میرسد. اما در مورد  $c$  II  $(= 1430)$  تعویض برابر ارزش آن باید، در صورت یکسان ماندن شرایط دیگر، از  $(v + m)$  I گرفته شود تا باز تولید ساده بتواند در بخش II انجام گردد. نیازی به بررسی حالت باز تولید ساده در اینجا نیست، ولی در باره‌ی  $70$  II  $m$  I کامل آن باید سخن گفت. آنچه که برای I تعویض ساده‌ی درآمد با وسائل مصرف و مبادله‌ی کالائی ساده، بنظور مصرف است، در اینجا برای II دیگر تنها عبارت از یک استحاله‌ی مجدد سرمایه‌ی ثابت از شکل کالا - سرمایه به شکل عینی آن - آنچنانکه در درون باز تولید ساده بود - نیست، بلکه یک روند انباشت مستقیم و دگرسانی یک جزو از اضافه - محصول آن از شکل وسائل مصرف به شکل سرمایه‌ی ثابت است. اگر  $I$ ،  $70$  II  $m$  را با  $70$  لیره‌ی استرلینگ پول خریداری کند (ذخیره‌ی پولی برای تبدیل اضافه - ارزش) و چنانچه II از سوی خود با این پول  $70$  I  $m$  خریداری نکند، ولی آنرا بصورت پول - سرمایه انباشت نماید، آنگاه پول مزبور، اگرچه محصولی نیست که باید به تولید ملحق گردد، خود نمایشگر محصولی اضافی است (یعنی اضافه - محصول بخش II که پول مزبور جزو درستی از آنست). ولی در این مورد این انباشت پول از سوی II در عین حال بمعنای آن خواهد بود که  $70$  I  $m$  که بصورت وسائل تولید وجود دارد قابل فروش نیست. بنابراین در بخش I اضافه تولیدی نسبی، بمیزان عدم توسعه‌ی همزمان باز تولید از سوی II، روی خواهد داد.

ولی گذشته از این: طی مدتی که  $70$  واحد پول ناشی از بخش I، از راه خرید  $70$  I  $m$  از سوی بخش II به بخش I برنگشته یا فقط قسماً برنگشته است، آنگاه پول مزبور تماماً (یا قسماً) بمثابة پول - سرمایه‌ی بالقوه الحاقی در دست بخش II قرار دارد. این وضع برای هم - مبادلات بین بخش I و II تا هنگامی صادق است که تعویض متقابل کالاهای دو طرف بازگشت پول را در جهت مبداء حرکت تأمین ننموده است. وقتی اوضاع بصورت عادی جریان داشته باشد، پول فقط موقتاً این نقش را ایفا میکند. بعکس در سیستم اعتباری، که تمامی پول الحاقی موقتاً آزاد شده فوراً میتواند بصورت سرمایه‌ی الحاقی فعال بکار آفتد، ممکن است این پول - سرمایه، که فقط بصورت موقت آزاد گردیده است، مثلاً در موسسات جدیدی از بخش I گذاشته شده و بکار آفتد، در حالیکه میتواند موجبات نقد سازی محصول الحاقی می که در موسسات دیگر راکد ماند، است فراهم نماید. علاوه بر این باید متذکر بود که الحاق  $70$  I  $m$  به سرمایه‌ی ثابت بخش II، در عین حال مستلزم گسترش سرمایه‌ی متغیر II به میزان  $14$  است. این امر همانند آنچه در بخش I در حالت ورود مستقیم اضافه - محصول  $I$   $m$  در سرمایه‌ی  $c$  II میگذرد - متضمن

آنست که بازتولید در بخش II از هم اکنون با افزایش بحسب مایه افزائی بعدی جریان یافته است و بنابراین بازتولید مستلزم گسترش قسمتی از اضافه - محصول این بخش است که وسائل لازم زمیست تولید میکند .

چنانکه در مثال دوم دیدیم ، هرگاه قرار باشد که  $m = 500$  برای مایه افزائی تخصیص داده شود آنگاه محصول ۹۰۰۰ تائی باید بمنظور بازتولید ضرورتاً بنحو زیرین توزیع گردد . در اینجا ما فقط بلاهارا ملحوظ میداریم و از گردش پول چشم می پوشیم .

$$\begin{array}{l} \text{بصورت کالا} \quad 5000c + 500m \text{ (برای مایه افزائی)} + 500(v+m) \text{ مصرف - مایه} = 7000 \\ \text{بصورت کالا} \quad 1500c + 299v + 201m = 2000 \\ \text{جمع} = 9000 \text{ بصورت محصول - کالا} \end{array}$$

در اینصورت مایه افزائی بشرح ذیل انجام میگردد : در بخش I  $m = 500$  که باید مایه افزا گردد ، خود تقسیم میشود به  $c = 500$  و  $v = 837$  ،  $v = 83$  مبلغی برابر خود از  $II$  که عناصر سرمایه‌ی ثابت خریداری میکند ، بیرون می آورد و لذا به  $II$  می پیوندد . افزایش  $83$  به  $II$  موجب افزایش يك پنجم  $(17\%)$  به  $II$  میگردد . پس از این تبدلات چنین خواهیم داشت :

$$\begin{array}{l} 7500 = 10837v + 5417c = v(83m + 1000v) + c(417m + 5000c) \cdot I \\ 1899 = 3117v + 1583c = v(17m + 299v) + c(83m + 1500c) \cdot II \\ \text{جمع} = 8399 \end{array}$$

در بخش I ، سرمایه از ۶۰۰۰ به ۶۵۰۰ ترقی نموده و لذا بجزایان  $\frac{1}{4}$  افزایش یافته است . در بخش II سرمایه از ۱۷۱۵ به ۱۸۹۹ بالغ گشته و لذا افزایشی تقریباً در حدود  $\frac{1}{4}$  بدست آورده است .

بازتولید بر این پایه ، در پایان سال دوم سرمایه‌ای بصورت ذیل بدست میدهد :

$$\begin{array}{l} 7042 = 11737v + 5819c = v(90m + 10837v) + c(457m + 5417c) \cdot I \\ 2057 = 3427v + 1715c = v(18m + 8m + 3117v) + c(42m + 1583c) \cdot II \\ \text{و در پایان سال سوم محصولی چنین :} \\ 1173m + 1173v + 5819c \cdot I \\ 342m + 242v + 1715c \cdot II \end{array}$$

هرگاه بخش I همچنان نیسی از اضافه ارزش را انباشت نماید ، آنگاه  $(v + \frac{1}{4}m)$  عبارت خواهد بود از  $1173 + 587(\frac{1}{4}m) = 1760$  ، یعنی به اندازه  $\frac{1}{4}$  تا بزرگتر از مجموع  $II$   $1715$  . این  $45$  واحد باید از طریق انتقال وسائل تولیدی به همین مبلغ به  $II$  جبران گردد . بنابراین  $II$  بجزایان  $45$  افزایش می یابد و این امر نمو  $II$  را بجزایان  $\frac{1}{4}$   $(9\%)$  ایجاب مینماید . علاوه بر این  $Im = 587$  واحدی که بر مایه افزوده اند خود به  $\frac{1}{4}$  ، یعنی به  $146.75$  و  $v = 98$  تقسیم میگردد . این  $98$  يك پیوند تازه ی  $98$  تائی را به سرمایه‌ی ثابت بخش  $II$  ایجاب میکند . این نیز بنوعی خود موجب افزایش سرمایه‌ی متغیر بخش  $II$  بجزایان  $\frac{1}{4}$  یعنی  $20$  میشود . آنگاه چنین خواهیم داشت :

$$\begin{array}{l} 7729 = 12717v + 6358c = v(98m + 11737v) + c(489m + 5819c) \cdot I \\ 2229 = 3717v + 1858c = v(20m + 9m + 3427v) + c(98m + 45m + 1715c) \cdot II \\ \text{جمع سرمایه} = 9858 \end{array}$$

بنابراین طی سه سال بازتولید فزاینده، سرمایه‌ی بخش I در مجموع از ۶۰۰۰ به ۷۶۲۹ افزایش یافته است. سرمایه‌ی بخش II از ۱۷۱۵ به ۲۲۲۹ بالغ گشته و مجموع سرمایه‌ی اجتماعی از ۷۷۱۵ به ۹۸۵۸ ترقی نموده است.

### ۳- مبادله‌ی IIc در صورت انباشت

- بنابراین در جریان مبادله‌ی  $I(v+m)$  با  $IIc$  حالات مختلفی روی می‌دهد.
- آنکه که بازتولید ساده مطرح است، هر دو باید برابر بوده متقابلاً یکدیگر را جبران نمایند و الا، چنانکه فوق‌ادیده شد، بازتولید ساده بدون بروز اختلال انجام پذیر نخواهد بود.
- در مورد انباشت بیش از هر چیز باید نرخ انباشت در مد نظر باشد. در مثالهای پیشین نرخ انباشت را در بخش I برابر  $m$  فرض کرده‌ایم و نیز این نرخ را سال بسال ثابت قرار داده‌ایم. مافقی نسبتی را که بنابر آن این سرمایه‌ی انباشته به سرمایه‌ی متغیر و ثابت تقسیم میگردد تغییر داده‌ایم. از آنجا امکانات سه‌گانه‌ی زیرین نتیجه شده است:
- ۱-  $I(v + \frac{1}{4}m)$  برابر با  $IIc$  است که در این صورت کوچکتر از  $I(v+m)$  خواهد بود. باید هم همواره چنین باشد، زیرا در غیر این صورت در بخش I انباشت وقوع پذیر نیست.
  - ۲-  $I(v + \frac{1}{4}m)$  بزرگتر از  $IIc$  است. در این مورد جبران آن بوسیله‌ی افزودن جزئی از  $II_m$  به  $IIc$  انجام می‌پذیرد و بنحویکه حاصل جمع  $I(v + \frac{1}{4}m)$  گردد. برای بخش II این معامله عارت از بازتولید ساده‌ی سرمایه‌ی ثابت نیست، بلکه از هم اکنون انباشت و الحاق این جزء از اضافه - محصول به سرمایه‌ی بخش II در مقابل وسائل تولید I مبادله می‌نماید. این افزایش در عین حال مستلزم آنست که علاوه بر آن، II متناسباً بر سرمایه‌ی متغیرش نیز بحساب اضافه - محصول خود بیافزاید.
  - ۳-  $I(v + \frac{1}{4}m)$  کوچکتر از  $IIc$  است. در این حالت بخش II سرمایه‌ی ثابت خود را از راه مبادله کاملاً بازتولید ننموده است. بنابراین برای جبران کسری خود باید از بخش I خریداری نماید. این عمل با هیچگونه انباشت سرمایه‌ی متغیر II ملازمه ندارد، زیرا سرمایه‌ی ثابت آن با همین یک عمل در مجموع ارزش خود بازتولید گردیده است. از سوی دیگر آن قسمتی از سرمایه داران بخش I که تنها پول - سرمایه‌ی الحاقی انباشت میکنند از دولت سراین معامله جزئی از این نوع انباشت را عملی می‌سازند.
- فرضیه‌ی بازتولید ساده، یعنی  $I(v+m) = IIc$ ، نه تنها بازتولید سرمایه داری سازگسار نیست، (امری که نافی آن نیست که در یک دور صنعتی ۱۰ تا ۱۱ ساله، فلان یا بهمان سال مجموعاً تولیدی کمتر از سال پیش داشته باشد و لذا احتی بازتولید ساده نیز نسبت بسال پیش انجام نگرفته باشد)، بلکه علاوه بر آن، در برابر یک افزایش عادی سالیانه‌ی جمعیت، بازتولید ساده فقط در صورتی میتواند روی دهد که عده‌ی متناسباً فزاینده‌ای از خدعه‌ی غیر بارآور نیز در مصرف ۱۵۰۰، رقمی که نهایشگر مجموع اضافه - ارزش است، شرکت نمایند. بالعکس انباشت سرمایه و لذا تولید واقعی سرمایه داری در چنین حالتی غیر ممکن میشود. بنابراین واقعیت انباشت سرمایه داری برابری  $IIc$  را با  $I(v+m)$  نفی میکند. معذک حتی در انباشت سرمایه داری ممکن است اتفاق افتد که در نتیجه‌ی روندهای انباشتی که طی یک سلسله از دوره‌های پیشین تولید وقوع یافته است، نه تنها  $IIc$  با  $I(v+m)$  برابر باشد، بلکه حتی بزرگتر از آن گردد. پس در این صورت چنانکه اضافه تولیدی در بخش II بوجود می‌آید که جز با یک ورشکست بزرگ و متعاقب آن، با انتقال سرمایه‌ی II به بخش I، جبران پذیر نیست. در صورتی هم که جزئی از سرمایه‌ی ثابت II

در درون خود بخش باز تولید گردد ، مانند پذیرهائی که از خود محصول برداشت شده و در کشاورزی موز استفاده قرار میگیرد ، باز در رابطه میان  $I(v+m)$  و  $Ic$  تغییری حاصل نمیشود . در مبادلات میان بخشهای  $I$  و  $II$  جزء مزبور  $Ic$  ، بحساب نی آید ، همچنانکه در مورد  $Ic$  نیز ملحوظ نمیگردد . همچنین در صورتیکه جزئی از محصولات بخش  $II$  شایستهی آن باشد که بتواند در بخش  $I$  بمثابه وسائل تولید وارد شود ، در نفس امر تغییری بروز نمیکند . جزء مزبور بوسیلهی قسمتی از وسائل تولید که از جانب  $I$  تحویل میشود جبران میگردد . هرگاه بخواهیم معاملات میان دو بخش بزرگ تسوید اجتماعی ، یعنی بخش تولید کنندگان و وسائل تولید و بخش تولید کنندگان و وسائل مصرف ، را در حالت خالص و بی غش مورد مطالعه قرار دهیم باید قبلا این جزء را از هر دو سو حذف نمائیم .

پس ، در تولید سرمایه داری  $I(v+m)$  نمیتواند برابر با  $Ic$  باشد ، باید یگرسخن این دو نمیتوانند در جریان مبادله پایا شوند . بعکس ، چنانچه  $\frac{Ic}{I}$  عبارت از آن جزئی از  $I$  باشد که مانند درآمد از سوی سرمایه داران بخش  $I$  خرج شده است ، آنگاه  $(v+m)$  میتواند برابر ، بزرگتر یا کوچکتر از  $Ic$  باشد . ولی  $(v+m)$   $I$  همواره باید کوچکتر از  $Ic$  باشد ، و در واقع باید به اندازهی جزئی از  $IIm$  ، که در هر حال سرمایه داران بخش  $II$  ناگزیر بمصرف خود میرسانند ، کوچکتر باشد .

باید متذکر بود که در این شیوهی بیان از انباشت ، ارزش سرمایهی ثابت ، بمثابه جزئی از ارزش کالا - سرمایه ای که سرمایهی ثابت مزبور در تولید آن شرکت جست ، بدرستی نموده نشده است . جزء استوار سرمایهی ثابتی که بتازگی انباشته شده است بر حسب ماهیت مختلف این عناصر استوار ، فقط بنحو تدریجی و ادواری به کالا - سرمایه منتقل میگردد . بنابراین کالا - سرمایهی مزبور ، هرگاه که مواد خام و محصولات نیمه ساخته و غیره بمقدار زیاد در تولید آن بکار رود ، در قسمت اعظم خود عبارت از محصولاتی است که جانشین عناصر ثابت گردان و سرمایهی متغیر شده اند . ( معذک بسبب واگرد عناصر گردان ، میتوان بدینسان عمل کرد که فرض نمود : جزء گردان همراه با جزء ارزشی که بابت سرمایهی استوار به آن انتقال یافته است ، طی سال آنچنان واگرد های متعددی انجام میدهد که مبلغ کل کالاهای تسهیل گشته برابر با ارزش تمام سرمایه ای میگردد که در تولید سالیانه وارد میشود ) . ولی آنجا که در عمل ماشین ها فقط مصالح کمکی وارد میشوند و نه مواد خام ، آنگاه از نوع عناصر  $v$  در کالا - سرمایه ، بمثابه جزء ترکیب کنندهی عمدتاً جلوه گر میشود . در حالیکه در محاسبهی نرخ سود ، اضافه ارزش نسبت به مجموع سرمایه حساب میشود و این امر در نظر گرفته نمیشود که عناصر استوار ، ادوار چه میزان کمابیش بزرگی ارزش به محصول منتقل میکنند ، در محاسبهی ارزش هر کالا - سرمایه که ادوار تولید میشود ، جزء استوار سرمایهی ثابت فقط به اندازهی ارزش متوسطی بحساب می آید که جزء مزبور در نتیجهی استعمال بخود محصول منتقل میسازد .

■ برای رفع هرگونه ابهام احتمالی توضیح ذیل داده میشود :

همچنانکه هرگاه در بخش  $I$  جزئی از مصنوعات همان بخش بمثابه سرمایه ثابت بکار رود ، در مبادلات میان دو بخش ملحوظ نیست ، بهمان قسم نیز در صورتیکه بخش  $II$  جزئی از محصول خود را مبدل به سرمایهی ثابت نماید ، آن جزء در مبادلات قیاسی - بحساب نی آید . ( مترجم ) .

## IV • تکلمه

منشأ بدوی پول بخش II عبارت از  $v + m$  تولید طلا در بخش I است که در برابر جزئی از II مبادله شده است • فقط بمیثانی که تولید کنند می طلا ، اضافه ارزش انباشت میکند و یا آنرا مبدل به وسائل تولید I مینماید ، یعنی تولید خود را توسعه میدهد ،  $(v + m)$  این در بخش II وارد نمیشود • از سوی دیگر ، آنگاه که انباشت پول از سوی خود تولید کنندگان طلا به بازتولید گسترده می انجامد ، جزئی از اضافه ارزش تولید طلا که بصورت درآمد خرج نشده است ، بمثابه سرمایه ی متغیر الحاقی تولید کنند می طلا در درون بخش II جای میگیرد • این انباشت یک گنج سازی جدیدی را در بخش II راه می اندازد ، باید یگر سخن وسائل تازه ای را در اختیار قرار میدهد که بتوان از بخش I خرید کرد بدون آنکه بفروشد مستقیم به آن بخش نیازی باشد • از این پول که از  $(v + m)$  I تولید طلا بیرون آمده است ، باید جزئی از طلائی را که برخی از رشته های تولیدی بخش II ، بصورت ماده ی خام و غیره و خلاصه بمثابه عنصر جانشین سرمایه ی ثابت خود بکار میبرند ، نرسنمود • در ماده ای میان بخش I و II زمینهای یک گنج سازی موقت ( که بمنظور گسترش بعدی بازتولید انجام میگیرد ) وجود دارد بدینقرار : برای بخش I فقط در صورتیکه جزئی از  $m$  بطور یک جانبه به II فروخته شده باشد ، یعنی بدون آنکه خرید تکمیلی انجام شده باشد برای II بصورت سرمایه ی ثابت الحاقی بکار رود • برای بخش II ، هنگامیکه عین همین امر از جانب I نسبت به سرمایه ی متغیر الحاقی روی داده باشد ، علاوه بر این آنگاه که II تمام اضافه ارزشی را که I بصورت درآمد خرج کرده است بپوشاند ، و لذا بوسیله ی آن قسمت از اضافه ارزش I جزئی از  $m$  خریداری شود و از آنرا بمعدل مبدل گردد •

هرگاه  $(v + \frac{m}{x})$  I بزرگتر از IIc باشد ، IIc نیازی به آن ندارد که بمنظور باز تولید ساده می خود بجای آنچه که I از  $m$  مصرف کرده است کالای I بنشانند • باید دید در جریان مبادله میان سرمایه داران بخش II ( که بغیر از مبادله ی متقابل  $m$  نمیتواند چیز دیگری باشد ) تا چه اندازه ممکن است انباشتی روی دهد • میدانیم که در درون II انباشت مستقیم از آن جهت بوقوع می پیوندد که جزئی از  $m$  II مستقیما به سرمایه ی متغیر مبدل میگردد ، ( همچنانکه در بخش I جزئی از  $m$  مستقیما به سرمایه ی ثابت مبدل میشود ) • در مورد درجات مختلف عمر انباشت در درون رشته های مختلف صنعت بخش II ، و برای تک سرمایه داران این رشته - های مختلف ، توضیح مطلب *mutatis mutandis* ( با انجام تغییرات متناسب ) ، عینا نظیر بخش I است • برخی ها هنوز در مرحله ی گنج اندوزی هستند : میفروشند بدون آنکه چیزی بخرند ، دیگران در مرحله ی توسعه ی واقعی بازتولید قرار دارند : میخرند بدون آنکه بفروشند • درست است که پول - سرمایه ی متغیر الحاقی بدو برای خرید نیروی کار اضافی بکار میرود ، و لیس نیروی کار مزبور نیز به نوبه ی خود از آن گنجورانی که وسائل مصرف اضافی ویژه ی کارگران را در اختیار دارند و وسائل زیست خریداری میکند • در موارد اخیر بهمان نسبت که گنج اندوزی انجام میگیرد پول به نقطه ی عنیت خود باز نمیگردد ، انباشته میشود •



# فهرست برخی اصطلاحات

<u>آلمانی</u>	<u>فرانس</u>	<u>فارسی</u>
Kapitalwert	Valeur-capital	ارزش - سرمایه
Warenwert	Valeur-marchandise	ارزش - کالا
Depreziation	Depréciation	ارزش کاهی - ارزش کاستی
Wertbestimmung	Fixation de valeur	ارزش گذاری
Produit-valeur	Wertprodukt	ارزش - محصول
Valeur de produit	Produktenwert	ارزش محصول
Metamorphose	Metamorphose	استحاله (دگرسانی)
Amortisation	Amortissement	استهلاك
Amortisationsfonds	Fonds d'amortissement	استهلاك - مایه
Mehrarbeit	Surtravail	اضافه کار
Mehrprodukt	Surproduit	اضافه محصول
Kredit	Credit	اعتبار
Kreditwirtschaft	Economie de credit	اقتصاد اعتباری
Geldwirtschaft	Economie monetaire	اقتصاد پولی
Naturalwirtschaft	Economie naturelle	اقتصاد طبیعی
Vulgärökonomie	Economie vulgaire	اقتصاد عامیانه
Akkumulationsfonds	Fonds d'accumulation	انباشت - مایه
Reservefonds	Fonds de réserve	اندوخت - مایه
Produktivität	Productivité	بارآوری
Arbeitsproduktivität	Productivité du travail	بارآوری کار
Markt	Marché	بازار
Reproduktion	Reproduction	بازتولید - تجدید تولید
Extensive Reproduction	Reproduction extensive	بازتولید بیرون گستر
Intensive Reproduction	Reproduction intensive	بازتولید درون گستر
Rückfluss	Retour	بازریز - بازگشت (پول سرمایه)
Krise	Crise	بحران
Unkosten	Faux frais	بئج
Zins	Interêt	بهره ی پول
Wirtschaft	Exploitation	بهره داری
Grundrente	Rente foncière	بهره ی مالکانه (زمین)
Versicherung	Assurance	بیمه

انگلیسی

Capital-value  
Commodity-value  
Depreciation  
Determination of value  
Product in values  
Value of the product  
Metamorphosis  
Amortissement  
Sinking fund  
Surplus-labour  
Surplus-product  
Credit  
Credit-system, credit economy  
Money system, money economy  
Natural economy  
Vulgar economy  
Accumulation fund  
Reserve fund  
Productivity  
Labour productivity  
Market  
Reproduction  
Extensive reproduction  
Intensive reproduction  
Recovery  
Crisis  
Unproductive expenses  
Interest  
Management  
Rent of Land  
Insurance

عربی

Капитальная стоимость  
Товарная стоимость  
Обесценение  
Определение стоимости  
Продукт-стоимость  
Стоимость продукта  
Метаморфоз  
Амортизация  
Амортизационный фонд  
Прибавочный труд  
Прибавочный продукт  
Кредит  
Кредитное хозяйство  
Денежное хозяйство  
Натуральное хозяйство  
Вульгарная политэкономия  
Фонд накопления  
Резервный фонд  
Производительность  
Производительность труда  
Рынок  
Воспроизводство  
Экстенсивное воспроизводство  
Интенсивное воспроизводство  
Обратный приток  
Кризис  
Непроизводительные издержки  
Процент  
Хозяйство  
Земельная рента  
Страхование

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسوی</u>	<u>فارسی</u>
Asserkuranzfonds	Fonds d'assurance	بیمه - مایه
Vorrat	Provision	پس افکنده (ذخیره - ستنج)
Kreditgeld	Monnaie de credit	پول اعتباری
Geldakkumulation	Accumulation d'argent	پول - انباشت
Zurückflissendes Geld	Rentrée de l'argent	پول برگشتی
Geldkapital	Capital-argent	پول - سرمایه
Latentes Geldkapital	Capital-argent latent	پول - سرمایه نهان
Geldware	Marchandise-argent	پول - کالا
Reproduktion		پیش برداشت
Einfache Reproduktion	Reproduction	تجدید تولید (بازتولید)
Reproduktion auf erweiterter Stufenleiter	Reproduction simple	تجدید تولید ساده
Luxusmittel	Reproduction élargie	تجدید تولید گسترده
Bilanz	Objet de luxe	تجمل افزار
Nachfrage	Bilan	توازن نامه
Individuelles Kapital	Demande	تقاضا
Verteilung	Capital individuel	تک سرمایه (سرمایه منفرد)
Produktionsfonds	Repartition	توزیع
Latenter Produktionsfonds	Fonds de production	تولید - مایه
Anlage	Fonds de production latent, virtuel	تولید - مایه نهفته
Lebendigkeit	Placement	جایابی (محل یابی)
Puddling	Animation	جنب و جوش
Selbstbedarf	Puddlage	چدن پالائی
Revenue, Einkommen	Auto-satisfaction	خود کفائی - خود بسندی (خود بسندگی)
Antizipierte Revenue	Revenue	درآمد
Nettoeinkommen	Anticipation de Revenu	درآمد پیشخور شده (پیش خورد)
Bruttoeinkommen	Revenu net	درآمد خالص (سره)
Buchruhrung	Revenu brut	درآمد ناخالص
Metamorphose	Comptabilite	دفترداری
Zahlungsfähige Nachfrage	Metamorphose	دگرسانی (استحاله)
Arbeitsfonds, Lohnsfonds	Demande solvable	د ستاد ست
Zirkulation	Fonds des salaire	د ستمزد مایه - کار مایه
	Fonds de travail	
	Circulation	دوران

Insurance fund	Страховой фонд
Supply	Запас
Credit-money	Кредитные деньги
Accumulation of money	Накопление денег
Returning money	Возвращающие деньги
Money-capital	Денежный капитал
Latent money-capital	Скрытый денежный капитал
Commodity-money	Денежный товар
Reproduction	Воспроизводство
Simple reproduction	Простое воспроизводство
Extended, enlarged reproduction	Расширенное воспроизводство
Articles of luxury	Предметы роскоши
Balance	Баланс
Demand	Спрос
Individual capital	Индивидуальный капитал
Distribution	Распределение
Production funds	Производительный фонд, фонд произ- водства
Latent production funds	Скрытый производительный фонд
Investment	Приложение
Average activity	Оживление
Puddling	Пудлингование
Home-consumption	Удовлетворение собственных потребности
Income	Доход
Discounts beforhand the revenue	Превосхищенный доход
Net income	Чистый доход
Gross income	Валовой доход
Bookkeeping	Бухгалтерский учет
Metamorphosis	Метаморфоз
Demand of cash payers	Платёжеспособный спрос
Labor fund	Рабочий фонд
Circulation	Обращение

آلمانی	فرانسسه	فارسی
Zirkulationsperiode	Periode de circulation	دوران - دوره (دورهی دوران)
Aktive Zirkulation	Circulation active	دوران فعال
Kreislauf (des Kapitals)	Cycle (du capital)	دوریمائی (سرمایه)
Gesamtkreislauf	Cycle total	دوریمائی تام
Umschlagszyklus	Cycle de rotation	دور واگرد
Vorrat	Provision	ذخیره (پس افکند - ستنج)
Geldreserve	Reserve monétaire	ذخیره پولی
Vorratbildung	Formation de provision	ذخیره سازی - ذخیره آمیزی
Warenvorrat	Provision de marchandises	ذخیره ی کالائی
Abspannung	Stagnation	رکود
Prozess	Procès	روند
Produktionsprozess	Procès de production	روند تولید
Zirkulationsprozess	Procès de circulation	روند دوران
Produktionszeit	Periode de production	زمان تولید
Zirkulationszeit	Periode de circulation	زمان دوران
Funktionszeit	Periode de fonctionnement	زمان عملکرد
Kauf- und Verkaufzeit	Durée de la vente et de l'achat	زمان خرید و فروش
Umschlagzeit	Periode de rotation	زمان واگرد
Realisation	Réalisation	سامان یابی - سامان دهی
Deposit (in Banken)	Dépôt (bancaire)	بسامان رسانی
Vorrat	Provision	سپرده (بانکی)
Überproduktion	Surproduction	سنج (ذخیره - پس افکند)
Fixes Kapital	Capital fixe	سرمایه ی تولید (اضافه تولید)
Zusätzliches Kapital	Capital additionnel	سرمایه ی استوار
Produktives Kapital	Capital productif	سرمایه ی الحاقی (افزوده)
Handelskapital	Capital commercial	سرمایه ی بارآور (مولد)
Konstantes Kapital	Capital constant	سرمایه ی تجاری (بازرگانی)
Zirkulationskapital	Capital de circulation	سرمایه ی ثابت
Zinstragendes Kapital	Capital à intérêts	سرمایه ی ذرانی
Industrielles Kapital	Capital industriel	سرمایه ی ربح آور (سود آور)
Zirkulierendes Kapital	Capital circulant	سرمایه ی صنعتی
Variables Kapital	Capital variable	سرمایه ی گردان
Profit	Profit	سرمایه ی متخیر
		سود

## انگلیسی

Period of circulation  
 Active circulation  
 Cycle (of capital)  
 Rotation as a whole  
 Cycle of turnover  
 Supply, provision  
 Reserve of money  
 Formation of supply  
 Commodity-supply  
 Lassitude  
 Process  
 Process of production  
 Process of circulation  
 Time of production  
 Time of circulation  
 Time of function  
 Time of purchase and sale  
 Time of turn-over  
 Realisation  
  
 Deposit (in banks)  
 Provision  
 Over-production  
 Fixed capital  
 Additional capital  
 Productive capital  
 Merchants' capital  
 Constant capital  
  
 Capital of circulation  
 Interest-bearing capital  
  
 Industrial capital  
 Circulating capital  
 Variable capital  
 Profit

## روسى

Период обращения  
 Активное обращение  
 Кругооборот / капитала /  
 Кругооборот в целом  
 Цикл оборота  
 Запас  
 Денежный резерв  
 Образование запаса  
 Товарный запас  
 Ослабление  
 Процесс  
 Процесс производства  
 Процесс обращения  
 Время производства  
 Время обращения  
 Время функционирования  
 Время купли и продажи  
 Время оборота  
 Реализация  
  
 Вклад / в банке /  
 Запас  
 Перепроизводство  
 Основной капитал  
 Добавочный капитал  
 Производительный капитал  
 Торговый капитал  
 Постоянный капитал  
  
 Капитал обращения  
 Капитал приносящий проценты  
  
 Промышленный капитал  
 Оборотный капитал  
 Переменный капитал  
 Прибыль

<u>آلمانی</u>	<u>فرانسه</u>	<u>فارسی</u>
Durchschnittsprofit	Profit moyen	سود متوسط
Überstürzung	Précipitation	شتاب
Latente Form	Forme latente	شکل نهان
Rechengeld	Monnaie de compte	شمار - پول
Angebot , Zufuhr	Offre	عرضه
Produktionselemente Faktoren der Produktion	Elements, facteurs de production	عناصر تولید - عوامل تولید
Schuldforderung	Titre de créance	تسه طلب
Produkt	Produit	فراآورده ( محصول )
Verschleiss	Usure	فوسایش
Moralischer Verschleiss	Usure morale	فوسایش معنوی
Kostenpreis	Prix de Revient	قیمت تمام شده
Produktionspreis	Prix de production	قیمت تولید
Arbeitsperiode	Periode de travail	کار - دوره
Arbeitsfonds, Lohnsfonds	Fonds de travail Fonds de salaire	کار - ماهیه ( دستمزد - ماهیه )
Warenkapital	Capital-marchandise	کالا - سرمایه
Fruchtfolge (System der)	Assolement (système de)	کشت متناوب ( سیستم )
Schatz	Tresor	گنج
Schatzbildung	Thésaurisation	گنج سازی
Rohstoff, Rohmaterial	Matière première	ماده ی خام
Kapitalisation	Capitalisation	ماهیه افزائی
Produkt	Produit	محصول ( فراآورده )
Sozialprodukt	Produit social	محصول اجتماعی
Diskretes Produkt	Produit discontinu	محصول منفصل ( گسیخته )
Produktionssphäre	Sphère de la production	محیط تولید
Zirkulationssphäre	Sphère de la circulation	محیط دوران
Transportkosten	Frais de transport	مخارج حمل و نقل
Stadium des Kreis- laufes	Stade du cycle	( هزینه های با بری ) مرحله ی دور پیمائی
Flickarbeiten	Remise en état	مرمت کاری

Average profit	Средняя прибыль
Overspeeding	Стремительный подъём
Latent form	Скрытая форма
Money of account	Счетные деньги
Supply	Предложение
Factors, elements of Production	Факторы производства
Title of claim	Долговое притязание
Product	Продукт
Wear and tear	Износ
Wirtual wear and tear	Моральный износ
Cost price	Издержки производства
Price of production	Цена производства
Working period	Рабочий период
Labor fund	Робочий фонд
Commodity capital	Товарный капитал
Crop rotation(system)	Система полеводства
Hoard	Сокровище
Hoarding	Образование сокровища
Raw material	Сырой материал
Capitalisation	Капитализация
Product	Продукт
Social product	Общественный продукт
Discontinues production	Делимый продукт
Sphere of production	Сфера производства
Sphere of circulation	Сфера обращения
Expenses of transportation	Транспортные издержки
Stage of circulation	Стадия кругооборота
Small jobs	Починочные работы /ремонт /



<u>آلمانی</u>	<u>فرانسسه</u>	<u>فارسی</u>
Konsumtion	Consommation	مصرف
Individuelle Konsumtion	Consom.individuelle	مصرف انفرادی - مصرف شخصی
Produktive Konsumtion	Consom.productive	مصرف با آآور (مولد)
Differenzgeschäft	Marché à terme	معامله مهلت دار (مدت دار)
Konjunktoren	Conjonctures	مقارنات (بهم گزائی)
Produktionsstufe	Echelle de la production	مقیاس تولید
Arbeitsmaterial	Matériaux de travail	مواد کار
Hilfsstoffe	Matière auxilliaires	مواد کمکی
Akkumulationsrate	Taux d'accumulation	نرخ انباشت
Profitrat	Taux du profit	نرخ سود
Latentes Kapital	Capital latent	نہان - سرمایه مسرمایه نہان
Umschlag	Rotation	واگرد
Umschlagsperiode	Periode de rotation	دوره - دوره (دورهی واگرد)
Umschlag(des Kapitals)	Rotation(du capital)	واگرد (سرمایه)
Produktionsmittel	Moyens de production	وسائل تولید
Arbeitsmittel	Moyens de travail	وسائل کار
Lebensmittel	Moyens de subsistance	وسائل معیشت (زندگی)
Konsumtionsmittel	Moyens de consommation	وسائل مصرف
Funktion	Fonction	وظیفه
Aufbewahrungskosten	Frais de garde	هزینه ی نگهبانی
Erhaltungskosten	Frais de conservation	هزینه ی نگهداری
Laufende Kosten	Frais courants	هزینه های جاری
Zirkulationskosten	Frais de circulation	هزینه های دوران
Reine Zirkulationskosten	Frais de circulation proprement dits	هزینه های سره دوران
Allgemeine Unkosten	Frais généraux	هزینه های عمومی
Gemeinde	Commune	همبود
Gemeinwesen	Communauté	همبودی (همبودگی)
Dorfgemeinde	Communauté de village	همبودی دهکده ای

Consumption	Потребление
Individual consumption	Индивидуальное потребление,
Productive consumption	(личное)
Marginal business	Производительное потребление
Conjonctures	Сделки на разницу
Production scale	Конъюнктура
Labor material(raw material)	Масштаб производства
Auxiliary materials	Рабочий материал
Rate of Accumulation	Вспомогательный материал
Rate of profit	Норм накопления
Latent capital	Норма прибыли
Turn-over(of capital)	Скрытый капитал
Period of turn-over	Оборот
Turn-over of capital	Период оборота
Means of production	Оборот капитала
Means of labour	Средства производства
Means of subsistance	Средства труда
Means of consumption	Жизненные средства
Function	Средства потребления
Expenses of storage	Функция
Conservations-expenditures	Издержки по сохранению
Running expenses	Издержки на сохранение
Expenses of circulation	/сохранность/
Genuine expenses of circulation	Текущие издержки
General expenses	Издержки обращения
Commune	Чистые издержки обращения
Community	Общие издержки
Village community	Община
	Общинная жизнь
	Сельская община

## بخش نخست

## دگر سانیهای سرمایه و دور پیمائی آنها

## فصل یکم

## دور پول — سرمایه

روند دور پیمائی (۱) سرمایه در سه مرحله انجام میگردد، که بنا بر مطالب ایضاح شده در کتاب اول، توالی زیرین را تشکیل میدهند:

مرحله اول : سرمایه دار در بازار کالا و بازار کار چون خریدار ظاهر میگردد پولش به کالا مبدل میگردد باید یگر سخن عدل دورانی  $G-W$  \* (پ - ک) را انجام میدهد.

مرحله دوم : کالاهائی که سرمایه دار خریده است بنحو بار آور مصرف میشود سرمایه اش روند تولید را انجام میرساند. نتیجه : کالائی است که ارزشش بیش از ارزش عناصر تولید کننده ای آنست.

مرحله سوم : سرمایه دار چون فروشنده به بازار بر میگردد کالایش به پول بدل میشود، یا بد یگر سخن، عدل دورانی  $W-G$  (ک - پ) را انجام میدهد.

پس فرمول دور پیمائی پول — سرمایه چنین است :  $G - W \dots P \dots \bar{W} - \bar{G}$  نقطه هانشان میدهند که روند دورانی قطع شده است و  $\bar{G}$  و  $\bar{W}$  نشان دهند  $G$  و  $W$  ای هستند که در اثر اضافه ارزش افزایش یافته اند.

مراحل اول و سوم در کتاب اول فقط تا اندازه ای مورد بحث قرار گرفته اند که برای درک مرحله دوم، یعنی روند تولید سرمایه، ضرور بوده است. بهمین سبب جامه های گوناگونی را که سرمایه در مراحل مختلفه اش به برمیکند وظی دور پیمائی مکرر خود یکبار میبوشد و بار دیگر برمی افکند، مورد توجه نبوده اند.

اینک اشکال مزبور نخستین موضوع بررسی ما هستند.

برای اینکه بتوان این اشکال را در حالت خالص خود درک نمود، بدو لازم است از همه ی اوضاع و احوالی که بخودی خود با تغییر شکل و صورت پذیری سروکارند ارند چشم پوشید. بهمین جهت در

(۱) دست نوشته ی II

\* در این ترجمه حروف و فرمولها عینا همانها هستند که مصنف "کاپیتال" اختیار کرده و از کلمات آلمانی Gold (پول)، Ware (کالا)، Arbeit (کار) و غیره گرفته شده است. خواننده توجه دارد که حروف لاتینی مورد استفاده در این کتاب را باید، برخلاف شیوه نگارش فارسی، از چپ برامت خواند.

اینجانه تنها چنین فرض خواهد شد که کالاها برحسب ارزش خود فروخته میشوند ، بلکه بنا بر این میگذاریم که در صورت یکسان ماندن شرایط علا نیز امور بهمین نهج و نوع می یابند . بنا بر این از آن تغییرات ارزشی هم ، که ممکن است طی روند در پیمائی بمیان آید ، صرف نظر میکنیم .

### I - مرحله اول : $G - W$ (۱)

$G - W$  معرف تبدیل مبلغی پول به مبلغی کالا است . این امر برای خریدار ، تبدیل شدن پولش به کالا است و برای فروشندگان ، مبدل گشتن کالاهاشان به پول است . آنچه موجب میشود ، که از این رویداد عمومی گردش کالاها در عین حال بخش وظایف مشخصی در در پیمائی مستقل سرمایه ی انفرادی ، بوجود آید ، بدواً شکل خود رویداد نیست ، بلکه مضمون ماهوی آن ، یعنی خصلت مصرفی ویژه ی کالاهاست که جای خود را با پول عوض میکنند .

از سوئی وسائل تولید و از سوی دیگر نیروی کار قرار گرفته اند ، که عوامل عینی و شخصی تولید کالاها هستند و طبعاً نوع ویژه ی آنها باید با آن رقم جنسی که مورد تولید است ، انطباق داشته باشد .

چنانچه نیروی کار را  $A$  و وسائل تولید را  $P_m$  \* فرض کنیم ، آنگاه برای مجموع کالاهاست که باید خریداری شوند چنین خواهیم داشت :  $W = A + P_m$  یا خلاصه تر  $W < \frac{A}{P_m}$  پس ، اگر  $G - W$  از لحاظ محتوی در نظر گرفته شود ، بصورت  $G - W < \frac{A}{P_m}$  نموده میشود یعنی

به  $G - A$  و  $G - P_m$  تجزیه میگردد . مبلغ پولی  $G$  به دو جز\* تقسیم میشود که يك جز\* آن نیروی کار میخورد و جز\* دیگر وسائل تولید . این دو ردیف خرید ، مربوط به بازارهای هستند کسه مطلقاً از یکدیگر متمایزند . یکی از آنها به بازار خاص کالا و دیگری به بازار کار تعلق دارد .

ولی علاوه بر این تقسیم کیفی مجموعه ی کالاهاست ، که  $G$  به آن مبدل میشود ،  $G - W < \frac{A}{P_m}$  معرف رابطه کی آن نیز هست که فوق العاده خصلت ناماست .

میدانیم که ارزش نیروی کار ، یا بهتر بگوئیم ، بهای نیروی کار به دارندة ی آن ، که نیرو خود را همچون کالا در معرض فروش قرار میدهد ، بصورت دستمزد ، یعنی مانند قیمت مجموعه ی کاری که متضمن اضافه کار نیز هست ، پرداخته میشود ؛ بنحوی که اگر مثلاً ارزش روزانه ی نیروی کار برابر با ۳ مارك باشد که محصول کار پنج ساعته است ، در پیمان میان خریدار و فروشنده همین مبلغ به حساب سه قیمت یاد دستمزد کاری قرار میگیرد که مثلاً ده ساعت طول میکشد .

چنانچه فرضاً چنین پیمانی با ۵۰ نفر کارگر منعقد شود ، اینان باید مجموعاً طی یکروز ۵۰۰ ساعت کار به خریدار تحویل دهند که نیمی از آن یعنی ۲۵۰ ساعت کار ، برابر با ۲۵ روزانه ی کار ، صرفاً متضمن اضافه کار است . تعداد و حجم وسائل تولیدی که خریداری میشود باید برای استفاده از این مقدار کار کافی باشد .

بنابراین  $G - W < \frac{A}{P_m}$  تنها بیانگر يك رابطه ی کیفی نیست که طبق آن مبلغ مشخصی

پول ، مثلاً ۴۲۲ لیره ای استرلینگ ، متناسباً تبدیل به وسائل تولید و نیروی کار میگردد ، بلکه معسرف يك رابطه کی میان اجزای\* پولی نیز هست که در برابر نیروی کار  $A$  و وسائل تولید  $P_m$  پرداخت

(۲) از این پس دست نوشته ی شماره VII که در دوم ژوئیه ۱۸۷۸ آغاز شده مورد استفاد قرار گرفته است .

\*  $P_m$  از نخستین حروف کلمه ی مرکب آلمانی Produktionsmittel (وسائل تولید) گرفته شده است .

میشود. این رابطه طبق میزان اضافه کار یا کار زائدی که بایستی تعداد مشخصی کارگر انجام م دهند از پیش معین است .  
مثلا اگر در یک کارگاه نخریمی ، مزد هفتگی ۵۰ نفر کارگر به ۵۰ لیروی استرلینگ بالغ میشود و ارزش وسائل تولیدی که کار هفتگی ۳۰۰۰ ساعته (متضمن ۵۰۰ ساعت اضافه کار) ، برای تسدیل وسائل مزبور به نخ لازم دارد ، ۳۷۲ لیروی استرلینگ باشد ، آنگاه مسلما باید چنین مبلغی صرف خرید وسائل تولید گردد .

این مسئله که در رشته های مختلف صنعت ، استفاده از کار زائد تاجه میزان ارزش گسزای اضافی را بصورت وسائل تولید ایجاد میکند ، در این مورد بکلی بی تفاوت است . اکنون تنها این مسئله مطرح است که در همه ی شرایط ، آن قسمت پولی که برای وسائل تولید خرج شده - آن وسائل تولیدی که بنا بر جز "  $G - P_m$  خریداری شده است - کافی باشد و بنابراین لازم است که از پیش بدین منظور محاسبه و به نسبت درست تا " مین شده باشد . بعبارت دیگر حجم وسائل تولید باید به میزانی برسد که بتواند حجم کار را جذب کند تا بدین وسیله مبدل به محصول گردد . چنانچه وسائل تولید بمقدار کافی وجود داشته باشد ، آنگاه استفاده از کار اضافی ، که تحت اختیار خریدار است ، امکان پذیر نمیشود و اختیار داری وی نیز در این مورد پوچ میگردد . اگر وسائل تولیدی بیش از کسار تحت اختیار وجود داشته باشند ، در آن صورت چون سیراب نشده از کار باقی میمانند ، ناگسزایر به محصول مبدل نمیگردند .

بمحض اینکه معامله ی  $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$  انجام یافت ، خریدار تنها وسائل تولید و نیروی کاری را که برای تولید خواسته ی سود مندی لازم است در اختیارندارد . وی به راه اندازی \* بزرگتری از نیروی کار ، یا بمقدار کاری بیش از آنچه برای جبران ارزش نیروی کار لازم است ، تسلط دارد و در عین حال وسائل تولیدی را که برای تحقق \*\* یا شپهیت دادن \*\*\* به این مجموعه کار ضرور است ، در اختیار گرفته است . بنابراین وی عوامل تولید خواسته ای را ، که ارزشی بزرگتر از عناصر تولیدی خود دارند ، باید یگرسخن توده ای از کالاهای اضافه ارزش دار را ، تحت تسلط خود دارد .  
بنابراین ارزشی که وی بصورت پول نقد پیش ریز نموده اکنون شکل جنسی یافته است و از اینراه میتواند بمتابه ارزشی که ( در قالب کالا ) اضافه ارزش میزاید ، تحقق یابد . بعبارت دیگر ، ارزش مزبور در موضع یاد ر شکل سرمایه ی بار آور یا مولد قرار گرفته است ، یعنی سرمایه ای که دارای ایستند استعداد است که میتواند بمتابه آفریننده ی ارزش و اضافه ارزش بکار افتد . ماسرمایه ای را که دارای این شکل است P میخوانیم .

ولی ارزش P مساوی با ارزش  $A + P_m$  است که خود برابر با G ایست که به A و  $P_m$  مبدل گردیده است . همان ارزش - سرمایه ی P است ، منتها بانحوه وجودی متفاوت ، یعنی ارزش - سرمایه ای است در حالت و بصورت پول ، باید یگرسخن پول - سرمایه است .

پس معامله  $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$  ، یا بنا بر شکل عام آن  $G - W$  ، که عبارتست از مجموعه ی خرید ها و مرتبه ای از دوران عمومی کالاها ، در عین حال مرحله ای از روند دوریمائی مستقل سرمایه را تشکیل مدهد که ضمن آن ارزش - سرمایه از شکل پولی یانقدی خود بشکل بار آور درمی آید یا بسکواته سخن ، پول - سرمایه بدل به سرمایه ی مولد میگردد .

\* Flüssigmachung (آلمانی) - liquidité (فرانسه)

\*\* Verwirklichung (آلمانی) - réalisation (فرانسه)

\*\*\* Vergegenständlichung (آلمانی) - materialisation (فرانسه)

پس در شکلی از دوریمائی ، که در اینجا بد و مورد بررسی قرار گرفته است ، پول بمتابه نخستین حامل ارزش - سرمایه ظاهر میشود و لذت پول - سرمایه نیز مانند شکلی نمودار میگردد که بوسیله آن سرمایه پیش ریز میشود .

پول - سرمایه ، سرمایه را در وضعی قرار میدهد که میتواند وظایف پولی را انجام دهد ، چنانکه در حالت مورد بحث ما وظایف وسیله عمومی خرید و وسیله عمومی پرداخت را ایفا میکند . ( وظیفه‌های اخیر تا آنجا صدق میکند که نیروی کار بد و اخیری آری میشود و پس از آنکه بکار افتاد بهای آن پرداخت میگردد و نیز تا آنجا که وسائل تولید در بازار بصورت آماده وجود دارند و باید سفارش شوند ، پول در شکل  $G - W$  بمتابه وسیله پرداخت عمل میکند ) . این توانایی از آنجائیکه ناشی نمیشود که پول - سرمایه ، سرمایه است ، بلکه از آنجا برمیخیزد که پول است .

از سوی دیگر ارزش - سرمایه در حالت نقدی ، تنها میتواند وظایف پولی را انجام دهد و قادر به انجام وظیفه دیگری نیست . آنچه که این وظایف پولی را به وظایف سرمایه ای مبدل میکند ، نقش مشخصی است که این وظایف در حرکت سرمایه ایفا میکنند و بالنتیجه از پیوندی که میان مرحله ی بروز آنها با دیگر مراحل دوریمائی سرمایه وجود دارند ناشی میشود . مثلاً در موردی که نخست زیر بررسی ماست ، پول به کالاهائی بدل میشود که پیوند یافتن آنها شکل جنسی سرمایه ی مولد را تشکیل میدهد ، و بنابراین باطن و بالقوه نتیجهی روند تولید سرمایه داری در نهاد آن نهفته است .

یک بخش از پولی که در  $G - W \begin{matrix} A \\ P \\ M \end{matrix}$  وظیفه پول - سرمایه را ایفا میکند ، در اثر انجام خود این گردش ، وظیفه ای بدست می آورد که ضمن آن خصلت سرمایه ای آن ناپدید میشود و خصلت پولیش باقی میماند . گردش پول - سرمایه  $G$  به دو جز  $G - P$  و  $G - A$  ، یعنی خرید و وسائل تولید و خرید نیروی کار ، تجزیه میشود . این جز  $G - P$  اخیری با خودی خود مورد بررسی قراردهیم .  $G - A$  از جانب سرمایه دار خرید نیروی کار است . از جانب کارگر دارندگی نیروی کار ، فسرش است . اینجامتوانیم بگوئیم فروش کار ، زیرا شکل دستمزد را فروض دانسته ایم . آنچه برای خریدار  $G - W$  است (  $G - A =$  ) در اینجا نیز مانند هر خریدی ، برای فروشنده ( کارگر )  $A - G$  است (  $W - G =$  ) ، یعنی فروش نیروی کارش . این نخستین مرحله ی گردش یا استحاله ی کالا است ( کتاب اول - فصل سوم بند ۲ الف ) \* . این معامله از جانب فروشنده کار عبارت از تبدیل کالای خود به شکل پولی آنست . پولی که بدینسان بدست می آید در رجا بوسیله ی کارگر در ازای یک سلسله کالاهائیکه نیازمند بهای او را برمی آورد و اقلام مصرفی هستند خرج میشود . پس گردش کامل کالای وی بصورت  $A - G - W$  نموده میشود ، یعنی نخست  $A - G$  (  $W - G =$  ) و دوم  $G - W$  و بنابراین در شکل عام گردش ساده ی کالاهای  $W - G - W$  تجلی میکند که طی آن پول بمتابه وسیله ی قرار دوران ، مانند واسطه ی ساده ی مبادله ی کالا به کالا عمل میکند .

$G - A$  جز  $G - A$  خصلت نمای استحاله ی پول - سرمایه به سرمایه ی مولد است ، زیرا جز  $G - A$  مزبور شرط اساسی است برای اینکه ارزش پیش ریخته در شکل پول واقعاً به سرمایه ، یعنی به ارزشی که زاینده ی اضافه ارزش است ، مبدل شود . لزوم  $G - P$  تنها از آن جهت است که به انبوه کار خریداری شده از راه  $G - A$  تحقق می بخشد . به همین سبب در کتاب اول ( بخش دوم ، تبدیل پول به سرمایه ) ،  $G - A$  از این نقطه نظر معرفی شده است . ولی موضوع را باید در اینجا از نقطه نظر دیگری ، یعنی در ارتباط ویژه ی آن با پول - سرمایه که شکل پدید آید ای سرمایه است ، مورد بررسی قرار دهیم .

عوماً  $G = \Delta$  بمشابه نمایش برای شیوهی تولید سرمایه داری تلقی میشود. ولی نه بسد ان سببی که ماذکر کرده ایم، یعنی برآنکه خرید نیروی کار پیمان خریدی است که در آن تسلیم مقدار بیشتری کار، بیش از آنچه برای تاگ یعنی قیمت نیروی کار یعنی مزد لازم است، مورد تعهد قرار میگیرد؛ و نیز نه از آنجهت که تعهد تسلیم اضافه کار، یعنی شرط اساسی برای بارور ساختن سرمایهی پیش ریخته، یا به عبارت دیگر برای تولید اضافه ارزش، در آن پیمان مقرر میشود؛ بلکه بیشتر بمناسبت شکلش، از لحاظ این امر که کار در شکل دستمزد بایول خریداری میشود و این بمثابة صفت ممیزه ی اقتصادی پولی تلقی میگردد.

در اینجا باز یکبار دیگر، نامعقول بودن شکل نیست که بمثابة صفت ممیزه تلقی میگردد. لیکن این بی منطقی ندیده گرفته میشود. غیر عقلانی بودن در اینست که کار، بمثابة عنصر ارزش زا، خود نمیتواند هیچ ارزشی داشته باشد و لذا هیچ کمیت مشخصی از کار نیز نمیتواند دارای ارزشی باشد که تعبیر آنرا بقیمت همسر سازد و در حال برابری با کمیت مشخصی از پول قرار دهد. ولی ما میدانیم که دستمزد شکل استتار یافته ایست، شکلی است که بوسیله آن مثلاً بهای روزانه ی نیروی کار مانند قیمت کاری تلقی میشود که طی یکروز از آن نیرو تراوش میکند، بنحوی که مثلاً در مدت ۶ ساعت کار ارزشی که این نیروی کار تولید میکند بمثابة ارزش عملکرد و ازده ساعتی نیروی مزبور، یعنی کار، تلقی میگردد.  $G = \Delta$  از آنجهت بمثابة ضابطه و نشانه ی اقتصاد با اصطلاح پولی تلقی میشود که کار در این مورد مانند کالای دازنده اش و لذا پول همچون خرید ارجلوه میکند. پس این تلقی بمناسبت بسک رابطه ی پولی است (یعنی فروش و خرید فعالیت انسانی). ولی مدتهاست که پول مانند خریدار آنچه که با اصطلاح خدمات خوانده میشود وارد میدان شده است، بدون آنکه  $G$  به سرمایه ی پولی مهمل گشته و یا خصلت عمومی اقتصاد دگرگون شده باشد.

برای پول مطلقاً یکسان است که با کدام نوع از کالا مبادله میشود. پول شکل معادل همسه ی کالاهاست. فقط همان قیمت کالاها کافی است تا نشان دهد که آنها همتا نمایندهی مبلغ معینی پول هستند و انتظار تبدیل خود را به پول میکنند و فقط در نتیجه ی جای جاشدن با پول میتوانند شکلی بدست آورند که آنها را، برای متصرفشان، به ارزش های مصرف مهمل سازد. بنابراین همینکه نیروی کار مانند کالای دازنده ی خود به بازار وارد میشود و کالای میگردد که فروشش بشکل پرداخت در ازای کار، بصورت دستمزد، انجام می پذیرد، آنگاه دیگر خرید و فروش آن معرف چیز خاصی غیر از خرید و فروش سایر کالاها نیست. خصلت نما این نیست که نیروی کار بسان کالا بفروش میرود، بلکه خود این امر که نیروی کار مانند کالا ظهور میکند خصلت سازاست.

باعمل  $G = W \left\langle \frac{\Delta}{P} m \right\rangle$ ، یعنی استحالهی پول - سرمایه به سرمایه ی مولد، سرمایه داری پیوند عوامل شیئی و شخصی تولید را، تا آنجا که این عوامل کالا بشمار میروند، انجام میدهد. همینکه برای نخستین بار پول به سرمایه ی مولد مهمل میگردد، یاد اولین بار برای دازنده اش بمثابة پول - سرمایه بکاری افتد، وی مجبور است بدو و پیش از آنکه نیروی کار خریداری کند، به خرید وسائل تولید، کارگاهها، ماشین آلات و غیره مبادرت ورزد، زیرا بمحض اینکه نیروی کار تحت تسلط او قرار گرفت لازم است که وسائل تولید حاضر باشند تا وی بتواند آن نیرو را چون نیروی کار مورد استفاده قرار دهد.

از جانب سرمایه دار امور بدینسان نموده میشوند.

اما از جانب کارگر: فعالیت مولد نیروی کارش از لحظه ای امکان پذیر میشود که آن نیرو

بد نهال فروشش با وسائل تولید در ارتباط قرار داده شود. بنابراین پیش از آنکه بفروش برسد، از وسائل تولید، از شرایط معنی فعالیت خویش جداست. در این حالت جدائی، نیروی کار نه میتواند مستقیماً بمنظور تولید ارزشهای مصرف برای صاحبش بکار افتد و نه ممکن است که در تولید کالائی مورد استفاده قرار گیرد تا از محل فروش آن دارند می نیروی کار ارتزاق کند. ولی بعضی اینکه نیروی کار در نتیجه ی فروشش به وسائل تولید پیوست، مانند وسائل تولید بصورت یکی از اجزاء تشکیل دهنده سرمایه ی مولد خریدار خود درمی آید.

بنابراین هر چند دارند می پول و صاحب نیروی کار، در عمل  $G - A$  مانند خریدار و فروشنده با هم در ارتباط قرار گیرند و بعنوان پول دار و کالادار در برابر هم واقع شوند و لذا از این جهت صرفاً باینکه یگردد رابطه ی پولی باشند، معذک خریدار در عین حال از همان ابتدا بمثابة دارند می ی وسائل تولید وارد میدان میشود، یعنی وسائلی که خود، شرایط مادی برای مصرف بار آور نیروی کار صاحب نیروی بشمار می آیند. بدیگر سخن: این وسائل تولید در برابر دارند می نیروی کار، بمثابة مال غیر قرار میگیرند. از سوی دیگر فروشنده می کار در برابر خریدارش مانند نیروی کار غیر ی تلقی میشود که تحت فرمان وی درمی آید و باید به سرمایه اش پیوست شود تا این سرمایه بتواند واقعا بطور مولد بکار افتد. پس در لحظه ای که سرمایه دار و کارگر مزدور برای انجام معامله ی  $(G - A) (A - G)$  از جانب کارگر) در برابر یکدیگر قرار میگیرند، مناسبات طبقاتی میان آنها از پیش موجود و مفروض است. آری این یک خرید و فروش و رابطه ی پولی است، ولی خرید و فروشی که از پیش عنوان سرمایه دار برای خریدار و عنوان مزدور برای فروشنده مفروض است و لذا چنین رابطه ای وجود دارد که شرایط فعالیت یافتن نیروی کار، یعنی وسائل زندگی و وسائل تولید، بمثابة مالکیت غیر، از صاحب نیروی کار جدا شده اند.

مثلاً این جدائی اکنون مورد بحث مانیت. هنگامیکه  $G - A$  انجام میشود این جدائی وجود دارد. آنچه در این مقام مورد توجه ماست اینست که اگر  $G - A$  بمثابة وظیفه ی سرمایه ی پولی ظاهر میشود و با بهارت دیگر پول در اینجا مانند شکل وجودی سرمایه نمایان میگردد، بهیچوجه تنها به این دلیل نیست که در مورد مزدور پول همچون وسیله ی پرداخت، بازا\* یک فعالیت انسانی شریکش یخاد می وارد شده و لذا اینا بر نقش پول مانند وسیله ی پرداخت بکار افتاده است. پول در این شکسل فقط به ان سبب میتواند خرج شود که نیروی کار در حالت جدائی از وسائل تولید خویش، (که شامل سل وسائل زندگی بمثابة وسائل تولید خود نیروی کار نیز هست)، قرار دارد و نیز از آن جهت که ایسـن جدائی آنگاه رفع تواند شد که نیروی کار به دارند می وسائل تولید فروخته شود و بنابراین از آنرو نیز که عملکرد نیروی کار به خریدارتعلق دارد، در حالی که حدودش بهیچوجه منطبق با مرزهای مقدار کار لازم برای تجدید تولید بهای آن نیرو نیست.

رابطه ی سرمایه ای فقط بد آنجهت در روند تولید نمایان میگردد که این رابطه بخودی خود در عمل دوران، در شرایط اقتصادی ذاتا متفاوتی که تحت آن خریدار و فروشنده در برابر یکدیگر قرار میگیرند و در مناسبات طبقاتی آنها، وجود دارد.

این رابطه از طبیعت خود پول ناشی نمیشود. بالعکس وجود خود این رابطه است که میتواند یک نقش ساده ی پولی را به یک وظیفه ی سرمایه ای مبدل سازد.

در مورد مطالعه ی سرمایه ی پولی، (که ماموقتا آنرا فقط در حدود وظیفه ی مشخصی که اکنون به آن برخورد کرده ایم بررسی میکنیم)، معمولاً دو خطا در جنب یکدیگر یا آمیخته ی با هم بروز میکنند. اولاً: وظایفی را که ارزش - سرمایه در حال سرمایه ی پولی انجام میدهد، و درست بدان جهت میتواند از عهد می این وظائف برآید که در شکل پولی قرار گرفته است - بخطا از خصلت سرمایه ای



آن متفرع میسازند، در صورتیکه انجام وظایف مزبور تنها مرسوم حالت پولی ارزش - سرمایه و شکل تجلی پولی آنست. و ثانیاً بالعکس: خاصیت ویژه ای از عمل پولی را، که در عین حال موجب انجام نقش سرمایه ای میشود، ناشی از ماهیت خود پول می انگارند ( و لذا پول و سرمایه باید یکدیگر مشتق میشوند )، در صورتیکه ایفا نقش سرمایه ای مستلزم وجود شرایطی مانند انجام معامله  $G - A$  است که در مورد دوران ساده ی کالاها و گردش پولی مربوط به آن به هیچوجه وجود ندارد.

خرید و فروش بردگان نیز بنا بر شکلی که دارد، خرید و فروش کالا است. ولی تا بردگی وجود نداشته باشد پول نمیتواند چنین وظیفه ای را انجام دهد. چنانچه بردگی برپا باشد، آنگاه میتوان پول را برای خریداری بندگان بکار برد. بعکس وجود پول در دست خریدار به هیچوجه نمیتواند بردگی را امکان پذیر سازد.

این امر که فروش نیروی کار شخصی (بشکل فروش کار خویش یا بصورت کار مزدوری) نه بشما به پدید آید ای تضاد فی، بلکه مانند شرط اجتماعی نمونه وار تولید کالا تجلی میکند، و این واقعیت که سرمایه ی پولی در مقیاس جامعه به انجام نقش مورد مطالعه ی کنونی ما، یعنی  $G - A$   $\left\langle \frac{A}{P} \right\rangle_m$ ، مبادرت مهورزد، روند های تاریخی را افروض میدارد که طی آن پیوند بدوی وسائل تولید و نیروی کار گسیخته شده است و در نتیجه ی آن توده ی مردم، یعنی زحمتکشان، فاقد وسائل تولید و زحمت نکشان بمعنا به مالکین این وسائل، در برابر یکدیگر قرار میگیرند. مسئله ی اینکه آیا پیوند مزبور پیش از گسیختن و انحلال دارای این شکل بوده است که کارگر خود در جنب سایر وسائل، وسیله ی تولید بشمار میرفته یسا خود مالک آن وسائل بوده است، در مورد بحث مانا عمیری ندارد.

پس واقعیتی که عمل  $G - A$   $\left\langle \frac{A}{P} \right\rangle_m$  برپایه ی آن استقرار می یابد توزیع است، اما نه توزیع بمعنای عادی آن، یعنی توزیع وسائل مصرف، بلکه توزیع خود وسائل تولید، که عوامل مادی آن در یکسو متمرکز گردیده اند و در سوی دیگر نیروی کار قرار دارد که از عوامل مزبور جدا شده است. بنابراین وسائل تولید، جزء مادی سرمایه ی تولید، بایستی پیش از آنکه عمل  $G - A$  بتواند یک عمل اجتماعی عام گردد، بدینسان یعنی مانند سرمایه در برابر کارگر قرار گرفته باشند.

سابقاً دیده ایم که تولید سرمایه داری بعضی اینکه استقرار می یابد در مسیر تکاملی خود نه تنها این جدائی را تجدید تولید میکند، بلکه به نسبت پیوسته بزرگتری آنرا گسترش میدهد تا آنکه بصورت وضع اجتماعی همه گیر و متفوق در آید. ولی موضوع طرف دیگری هم دارد. برای اینکه سرمایه تشکیل شود و بتواند بر تولید مسلط گردد لازم است که داد و ستد مرحله ی معینی از پیشرفت رسیده باشد و لذا گردش کالا و بالنتیجه تولید کالائی نیز به همراه آن چنهن تکاملی را طی کرده باشند. زیرا تا هنگامیکه هنوز اجناسی برای فروش و بنابراین مانند کالا تولید نشده اند امکان ندارد که مانند کالا در گردش قرار گیرند. ولی تولید کالائی بمعنا به خصلت مادی مسلط تولید، تنها بر پایه ی تولید سرمایه داری نمودار میگردد.

زمینداران روس، که اکنون، درد نهال آنچه رهائی دهقانان \* خوانده شده است، در زمین های خود بجای رعایای بیگاری ده، کارگران مزدور اجیر میکنند، از دو چیز شکوه دارند: نخست

\* اشاره مصنف به لغو سرواژ ( رژیم آریاب - رعیتی ) در روسیه است که در زمان سلطنت الکساندر دوم امپراطور روسیه بنا بر فرمان ۱۹ فوریه ۱۸۶۱ و در تعقیب پیشرفت سرمایه داری و قیامهای مکرر دهقانان انجام گرفت و محتوی آن فرم بورژوازی زمینداری و رهائی دهقانان از وابستگی فئودالی به زمین به آریاب بود. بنابراین قانون دهقانان حق معامله بنام شخصی خویش، حق ترک زمین، داشتن اموال منقول و غیر منقول، انتخاب حرفه را بدست آوردند و بدیگر سخن شخصیت و اهلیت حقوقی یافتند.

در باره فقدان سرمایه ی پولی \* مثلا گفته میشود که پیش از فروش محصول باید به مزدوران مهالـخ هنگفتی دستمزد پرداخت و آنها اولین شرط راکه وجود پول نقد است فاقدند \* برای اینکه تولید بشیوه سرمایه داری انجام یابد باید سرمایه پیوسته بشکل پول موجود باشد تا بتوان دستمزد هاراپرداخت نمود \* دراین مورد زمینداران میتوانند خویشتر رانسلی دهند چه باشکبهای میتوان از غوره حلـوا ساخت \* و سرمایه دار صنعتی نه تنها اختیار پول خویش را دارد ، بلکه صاحب اختیار پول دیگران نیز هست \*\*\*

اما شکایت دوم زمینداران خصلت نامتراست و آن چنین است : اگر هم پول باشد نیروهای کار آزاد و کافی بوقت دلخواه برای خرید موجود نیست ، زیرا کارگر کشاورز روس در نتیجه مالکیت مشترک همبود های \*\*\* دهکده ای بر زمین هنوز کاملا از وسائل تولید خویش جدا نشده است و لذا هنوز " مزدور آزاد " بمعنای کامل کلمه نیست \* ولی وجود کارگر آزاد بمقیاس جامعه شرط لازم برای آنست که  $G - W$  ؛ یعنی تبدیل پول به کالا ، بصورت تبدیل سرمایه ی پولی به سرمایه ی مـولـد جلوه گر شود \*

بنابراین مسلم است که فقط بر پایه ی تولید سرمایه داری گسترده است که فرمول دور پیمایشی پول - سرمایه یعنی  $G - W \dots P \dots W - G$  ؛ شکل طبیعی دور پیمایشی سرمایه میگردد ، زیرا چنین تولیدی مستلزم وجود طبقه ی مزدور بمقیاس جامعه است \* چنانکه دیده ایم تولید سرمایه داری تنها کالا و اضافه ارزش تولید نمیکند ، بلکه طبقه ی مزدور را نیز به نسبت پیوسته و سمبتری تجدید تولید میکند و اکثریت عظیم تولید کنندگان مستقیم را به کارگران مزد بگیر مبدل میسازد \* بدینسان نظر به اینکه نخستین شرط جریان یافتن فرمول  $G - W \dots P \dots W - G$  عبارت از حضور ادعای طبقه ی کارگر مزدور است ، نفس وجود آن پیدایش قبلی سرمایه را بشکسل سرمایه ی مولد و از آنجانب نیز شکل دور پیمایشی سرمایه ی مولد را افروض میدارد \*

## II - مرحله ی دوم \* نقش سرمایه ی مولد

دور پیمایشی سرمایه که اینک مورد بررسی است با عمل دورانی  $G - W$  ، با تبدیل پول به کالا ، یعنی با خرید آغاز میشود \* بنابراین ناگزیر باید دوران با تبدیل شدن بعکس خود  $W - G$  ، یعنی تبدیل کالا به پول یا فروش تکمیل گردد \* ولی نتیجه ی مستقیم عمل  $G - W < \frac{A}{P_{m}}$  عبارت از گسبخته شدن دوران آن ارزش - سرمایه ای است که بصورت پول پیش ریز شده است \* با تبدیل پول - سرمایه به سرمایه ی مولد ، ارزش - سرمایه شکل جنسی یافته است که با آن نمیتواند دوران را ادامه دهد ، بلکه باید در مصرف ، یعنی در مصرف بار آور وارد گردد \* مصرف نیروی کار ، یعنی کار ، جز در دوران روند کار امکان تحقق ندارد \* سرمایه دار نمیتواند کارگر از نو مانند کالا بفروشد ، زیرا کارگر بنسبده نیست و سرمایه دار جز استفاده در زمان مشخص از نیروی کار وی چیز دیگری نخریده است \* آزموی دیگر سرمایه دار فقط در صورتی میتواند از نیروی کار متمتع شود که آنرا بکلیت وسائل تولید ، هتاهبه کالاساز مورد استفاده قرار دهد \* پس نتیجه ی نخستین مرحله عبارت از ورود به مرحله ی دوم ،

■ در متن این ضرب المثل آلمانی آمده است : 'Mit der Zeit pflügt man Rosen' یعنی با زمان است که میتوان گل جید ، یابد یگر سخن ، باصبر و روشبهای همه چیز درست میشود \*  
 ■ در متن ، قسمت اخیر عبارت بزبان فرانسه ذکر شده است : l'argent des autres که ما ترجمه فارسی آنرا آورده ایم \*  
 ■ همبود و همبودی بجای کلمه فرانسیسی Communaute و Gemeinde آلمانی بکار رفته است \*

یعنی ورود به مرحله باروری سرمایه است .

حرکت بصورت  $G - W \left\langle \frac{A}{P} \right\rangle \dots P$  نموده میشود که در آن ، نقطه هانمود ارگمیختگی دوران سرمایه هستند ، ولی در آن حال که سرمایه از محیط گردش کالاها خارج شده وارد محیط تولید میشود ، روند دوریمائی آن ادامه می یابد . بنابراین مرحله نخستین ، یعنی تبدیل پول - سرمایه به سرمایه ی مولد ، فقط بمثابة پیش درآمد یا منظرگاه مقدم مرحله دوم ، یعنی ایفا نقش سرمایه ی مولد ، جلوه گرمیشود .

این نکته را مفروض میدارد که فرد اجراکننده ی این عمل نه تنها بر ارزشهای با اشکال مصرفی دلخواسته تسلط دارد ، بلکه شخص مزبور این ارزشها را بصورت پول در اختیار دارد و صاحب پول است . ولی وقوع عمل ، درست در ترک این پول است و فرد مزبور پولدار باقی نمی ماند مگر آنکه ترک پول ، خود ، متضمن برگشت آن به جیب صاحب پول باشد . اما پول جز از راه فروش کالا نمیتواند بدست وی بازگردد . پس نفس عمل ، ویرا بمثابة تولیدکننده ی کالا مفروض میکند .

$G - W$  • کارگرمزدور تنها از فروش نیروی کار زندگی میکند . نگاهداری این نیرو - بقا فردی کارگر - مصرف روزانه را ایجاد میکند . بنابراین برداختی که بکارگرمیشود باید پیوسته و در موعد ها کوتاه تکرار شود تا وی بتواند خرید هائی را که برای ادامه بقاش ضرور است - یعنی عمل  $A = G - W$  را - یا  $W - G - W$  را - تکرار نماید . پس سرمایه دار باید پیوسته در برابر وی مانند پول - سرمایه و سرمایه اش مانند پول - سرمایه ، قرارگیرد .

ولی از سوی دیگر ، برای اینکه توده ی تولیدکننده ، یعنی کارگران مزدور ، بتوانند عمل  $A - G - W$  را انجام دهند لازم است که وسائل ضروری زندگی فروشی باشند ، یعنی دائما بشکل کالا در برابر او قرار گیرند . بنابراین چنین اوضاع و احوالی مستلزم وجود درجه ی بالائی از گردش محصولات بصورت کالا است و لذا با وسعت دامنه ی تولید کالائی نیز ملازمه دارد . آنگاه که تولید از راه کار مزدور عمومیت پیدا میکند ، تولید کالائی نیز باید شکل عام تولید باشد . عمومیت یافتن تولید کالائی نیز بنوعی خود تقسیم کار اجتماعی پیوسته فزاینده ای را ایجاد میکند ، یعنی مستلزم ویژگی یافتن پیوسته بیشتر محصولی است که یک سرمایه دار مشخص بمثابة کالائی تولید میکند ، مستلزم آنست که روند های تولیدی مکرر یکدیگر ، پیوسته بصورت روند های مستقل تجزیه گردند . بنابراین بهمان میزان که  $G - W$  گسترش پیدا میکند ،  $G - P$  نیز بسط می یابد . بدیگر سخن ، جدائی تولید وسائل تولید ، از تولید کالائی که خود ، وسائل تولید آن هستند ، بیک نسبت انجام می پذیرد و وسائل تولید مزبور خود ، در برابر آن تولیدکنندگانی که این وسائل را تولید نمیکند ، ولی برحسب نیاز روند مشخص تولید خویش آنها را میخرند ، مانند کالا قرار میگیرند . چون این وسائل تولید از شاخصی تولیدی بیرون آمده اند کسه کاملا از شعبه ی تولید دیگر مجزا است و مستقلا بحساب خود عمل کرده است ، در شاخصی تولید دیگر مانند کالا وارد میشوند و لذا ناگزیر باید خریداری گردند . شرایط مادی تولید کالائی خود ، بمقیاس پیوسته وسیعتری ، مانند محصولات تولیدکنندگان غیر ، یعنی بمثابة کالا ، در برابر وی قرار میگیرند . به همین نسبت ناگزیر سرمایه دار باید بمثابة پول - سرمایه دار وارد میدان شود ، یا بعبارت دیگر ، میدانی که باید سرمایه اش مانند پول - سرمایه عمل کند توسعه می یابد .

از سوی دیگر : همان اوضاع و احوالی که شرط اساسی تولید سرمایه داری را ایجاد میکنند یعنی وجود یک طبقه کارگرمزدور - برانگیزند ه ی گذار هر تولید کالائی به تولید کالائی سرمایه داری هستند . بمنزانی که تولید کالائی سرمایه داری گسترش می یابد ، در مورد هر شکل پیشین تولید ، که مرجحاً متوجه رفع نیاز مند بیهای مستقیم است و فقط مازاد محصول را به کالا مبدل مینماید ، اثری نداشتی آور و

انحلال‌گر اعمال میکند. تولید کالای سرمایه داری موجب آن میشود که فروش محصول مبدل به مهم عده گردد؛ نخست بی آنکه ظاهراً به خود شیوه‌ی تولید حمله ور شود، (چنانکه مثلاً نخستین اشرار تجارت جهانی سرمایه داری بر اقوامی مانند چینی‌ها، هندوها، عربها و غیره چنین بوده است)، سپس، آنجا که ریشه میدواند، همهی اشکال تولید کالای را ویران میسازد، اعم از آنکه بر پایه‌ی کار شخصی تولید کنند، و یا فقط بر اساس فروش مازاد محصول بمثابه کالا قرار گرفته باشد. بدو تولید کالای راعومیت میدهد و سپس مرحله بمرحله تمام تولید کالای را بصورت سرمایه داری درمی‌آورد (۳). اشکال اجتماعی تولید هرچه باشند، کارگران و وسائل تولید همواره عوامل آن باقی میمانند. ولی اینان تا هنگامیکه از یکدیگر جدا هستند فقط بالقوه عامل تولید بشمار میروند. برای اینکه تولیدی انجام گیرد لازم است که این عوامل بهم پیوند یابند. نوع و شیوه‌ی ویژه‌ی آن که بوسیله‌ی آن این پیوند انجام میگردد، تمهید دهند. در انتهای مختلفی اقتصادی ساخت اجتماعی است.

در وضعی که مورد بحث ماست، نقطه‌ی حرکت عبارت از جدائی کارگر آزاد از وسائل تولید خویش است و دیده‌ایم که چگونه و تحت چه شرایطی این هردو عامل در دست سرمایه دار، بمثابه شیوه‌ی زندگی بارآور سرمایه‌اش، باهم جمع شده‌اند. روند واقعی که بدین نحو عوامل تشکیل دهند، ی شخصی و مادی بهم پیوند یافته‌ی کالا در آن داخل میشوند، و بنابراین خود پروسه‌ی تولید نیز، تابعی از سرمایه یعنی روند تولید سرمایه داری میگردد. همان روند تولیدی که ماهیت آن در کتاب اول این اثر بتفصیل تشریح شده است. هر کارگاه تولید کالا در عین حال کارگاه بهره‌کشی از نیروی کسار میگردد، ولی تنها تولید کالای سرمایه دار نیست که بصورت شیوه‌ی استثمار در انحصاری درمی‌آید که در سیر تحول تاریخی خود، بوسیله‌ی سازمان دادن روند کار و تکامل عظیم تکنیک، تمام ساختمان اقتصادی جامعه را در گرو میسازد و بطور غیر قابل مقایسه‌ی آن از همهی دورانهای پیشین در میگذرد. وسائل تولید و نیروی کار، از حیث اینکه اشکال وجودی ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته هستند، از لحاظ نقش‌های مختلفی که در اثنای روند تولید و در ارزش آفرینی و بالنتیجه در ایجاد اضافه‌ارزش ایفا میکنند، بصورت سرمایه‌ی ثابت و متغیر از یکدیگر متمایز میگردد. و نیز از جهت اینکه آنها عناصر مختلفی سرمایه‌ی مولد هستند باز از این لحاظ متمایز میشوند که وسائل تولید، آنگاه که به تصرف سرمایه دار درآیند حتی خارج از روند تولید نیز سرمایه‌ی او بشمار میروند، در صورتیکه نیروی کسار تنها در درون پروسه‌ی تولید شکل وجودی یک سرمایه‌ی انفرادی را بدست می‌آورد. در حالیکه نیروی کار فقط در دست فروشنده‌اش، کارگرمزور، کالا است، بعکس تنهاد در دست خریدار خود، یعنی سرمایه دار، که استفاده‌ی موقت از آن نیرو به او تعلق می‌یابد، مبدل به سرمایه میشود. وسائل تولید، خود نیز از هنگامی مبدل به چهره‌های مادی سرمایه‌ی مولد یا سرمایه‌ی مولد میگرددند که نیروی کار، بمثابه شکل شخصی وجود این سرمایه‌ی مولد، بتواند در بیکر آنها فرو رود. بنابراین همانقدر که نیروی کار آدمی، طبیعتاً سرمایه نیست و وسائل تولید نیز طبیعتاً سرمایه نیستند. اینان چنین خصلت اجتماعی ویژه‌ی راتنها در شرایط مشخصی، که طبعی تحول تاریخی بوجود می‌آید، دارا میشوند، آنچنانکه نظیر همین شرایط، فلزات قیمتی را بصورت پول درمی‌آورند و یا خصلت پول - سرمایه را به پول تحویل میکنند.

سرمایه‌ی مولد هنگامیکه وارد عمل میشود اجزای تشکیل دهند. ی خود را مصرف میکند تا آنها را بصورت، تولیدی محصولی با ارزش بالاتر درآورد. مادام که نیروی کار تنها بمثابه یکی از عوامل سرمایه عمل میکند، مازاد ارزش محصول بر ارزش عوامل تشکیل دهند. ی سرمایه که بوسیله‌ی کار زائد بوجود آمده است نیز ثمره‌ی سرمایه است. اضافه‌ی کار نیروی کار، کار رایگان سرمایه است و لذا برای سرمایه دار

(۳) تا اینجا از روی دست نوشته‌ی VII و از این بعد بر اساس دست نوشته‌ی VI.

اضافه ارزش ، یعنی ارزشی ایجاد میکنند که در برابر آن خرجی نکرده است . بنابراین محصول ، تنها کالا نیست بلکه کالائی است که با اضافه ارزش بارورشده است . ارزش آن مساوی است با  $P + M$  \* یعنی برابر با ارزش سرمایه مولدی است که برای ساختن کالا مصرف شده ( P ) ، با اضافه ی اضافه ارزشی که تولید شده است ( M ) . فرض کنیم که این کالا عبارت از ۱۰۰۰۰۰ فوند نخب باشد که بسرای تولید آن وسائل تولیدی به ارزش ۳۷۲ لیره استرلینگ و نیروی کاری به ارزش ۵۰ لیره استرلینگ جذب شده باشد . طی روند ریسندگی ، ریسندگان ارزش وسائل تولید مورد مصرف را که بالغ بر ۳۷۲ لیره میشود به نخب منتقل کرده اند و در عین حال ارزش جدیدی بر حسب مصرف کار خود بوجود آورده اند که مثلا یکوشیم نماینده ی ۱۲۸ لیره استرلینگ است . بنابراین ۱۰۰۰۰۰ فوند نخب حامل ارزشی معادل ۵۰۰ لیره استرلینگ است .

### III - مرحله ی سوم . $\dot{W} - \dot{G}$

کالا بمثابه شکل زندگی وظیفه ای \* ارزش - سرمایه که دیگر اینک بارورشگشته است ، مه دل بهه کالا - سرمایه میگردد ، شکلی که مستقیما از نفس روند تولید برخاسته است . چنانچه تولید کالائی در تمام وسعت اجتماعی خویش بشیوهی سرمایه داری معمول میباشد ، آنگاه هر کالائی از اصل ، جز شیئی از کالا - سرمایه بشمار میرفت ، خواه کالای مزبور عبارت از آهن خام یا توری بروکمل ، اسید سولفوریک و یا سیگار میباشد . مسئله ی اینکه در میان جمع کالاها کدام نوع بمناسبت ویزگیهایش نامزد درجه ی سرمایه گشتن است و کدامیک از آنها باید نقش کالای عادی را ایفا نماید ، یکی از درد سرهای مطبوعی است که اقتصاد اسکولاستیک \*\*\* خود برای خویشتن تراشیده است .

سرمایه در شکل کالائی ناگزیر از آنست که بوظیفه ی کالائی عمل نماید . اجناسی که سرمایه مرکب از آنست و از اصل برای بازار تولید شده اند ، بایستی فروخته شده به پول مه دل گردند و بنابراین بسا ید حرکت  $W - G$  را انجام دهند .

فرض کنیم که کالای سرمایه دار عبارت از ۱۰۰۰۰۰ فوند نخب پنبه ای است . اگر روند ریسندگی ، وسائل تولیدی بمبلغ ۳۷۲ لیره استرلینگ جذب نموده و ارزش نوئی معادل ۱۲۸ لیره استرلینگ ایجاد کرده است ، آنگاه نخب مزبور دارای ارزشی برابر ۵۰۰ لیره ی استرلینگ خواهد بود کسبه در بهای هم نام خود بیان میگردد . این قیمت از راه فروش (  $W - G$  ) نقد میشود . چه چیزی بساعت میشود که این عمل ساده ی هرگز در کالائی در عین حال بصورت یک وثایفه ی سرمایه ای درآید ؟ هیچ تغییری در درون خود عمل روی نمیدهد ، نه در مورد خصیلت مصرفی کالا ، زیرا کالا بمثابه شیئی مصرف دار به فروشنده منتقل میشود ، و نه در مورد ارزش آن ، زیرا در جریان معامله هیچگونه تغییر متداری در ارزش کالا بوقوع نمی پیوندد ، بلکه فقط شکل آن تغییر میکند . ارزش مزبور بدوا بصورت نخب وجود داشت و اینک بصورت پول وجود دارد . بدینسان یک تفاوت اساسی بین مرحله اول  $G - W$  و

\* M نماینده نخستین حرف کلمه آلمانی Mehrwert ( اضافه ارزش ) است .

\*\* Funktionelle Daseinsform ( آلمانی ) Form d'existence

fonctionnelle ( فرانسه ) .

\*\*\* Scolastique, Scholastik - عبارت از شیوهی عادی تدريس آخوندی و مدرسها

است که مسائل بر پایه ی اصول مسلم گرفته ای ، بدون قحص و نقد بیان میشود . فلسفه ودانش

ترو و وسطائی در اروپا و شرق بر این شیوه مبنی بوده است .

مرحله‌ی اخیر  $G - W$  پدیدار میشود. در مرحله‌ی اول پول پیش ریخته وظیفه‌ی پول - سرمایه را ایفا میکند، زیرا از طریق دوران به کالاهایی با ارزش مصرف خاص تبدیل میگردد. اما در مرحله‌ی دوم، کالا تنها هنگامی میتواند بهشابه سرمایه عمل کند که این خصلت را بصورت آماده و پرداخته و پیش از آنکه دوران آغاز شود، از پروسه‌ی تولید بهمراه آورده باشد.

طنی روند ریسندگی، ریسندگان، ارزشی معادل ۱۲۸ لیره‌ی استرلینگ در شکل‌نخ ایجاد کرده اند. فرض کنیم که از این ۱۲۸ لیره‌ی استرلینگ ۵۰ لیره عبارت از معادل مخارجی باشد کسسه سرمایه دار درازا، نیروی کار پرداخته است و ۷۸ لیره‌ی استرلینگ دیگر، - با درجه‌ی بهره کششی نیروی کار به میزان ۱۰۶٪ - اضافه ارزشی باشد که بدست آورده است. پس بدینقرار ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ اولاشتمل بر ارزش سرمایه‌ی مولد  $P$  است، که اجزای آن عبارتند از سرمایه‌ی ثابت = ۳۷۲ لیره‌ی استرلینگ، و سرمایه‌ی متغیر = ۵۰ لیره‌ی استرلینگ، و جمع آن برابر با ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ میشود که خود مساوی با ۸۴۴۰ فوند نخ است. اما ارزش سرمایه‌ی مولد  $P$  مساوی  $W$  است، یعنی برابر با ارزش عوامل تشکیل دهنده‌ی آنست که در مرحله‌ی  $G - W$  در دست فروشندگانشان مانند کالا در برابر سرمایه دار قرار داشته اند. ولی در ثانی ارزش نخ مشتمل بر اضافه ارزشی به مبلغ ۷۸ لیره‌ی استرلینگ است که خود با ۱۰۶۰ فوند نخ نوده میشود. بنابراین  $W$  بهشابه بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ مساوی است با  $W + \Delta W$ ، یعنی  $W$  باضافه‌ی زائده‌ی  $\Delta W$  از  $W$  ( = ۷۸ لیره‌ی استرلینگ ) که ما میخواهیم آنرا  $W$  بنامیم، زیرا آن نیز در همان شکل ارزش - کالائی وجود دارد که اکنون ارزش  $W$  ی بدوی بدست آورده است. پس ارزش ۱۰۰۰۰ فوند نخ = ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ برابر است با  $W + w = W$  آنچه که  $W$  را، بهشابه بیان ارزشی ۱۰۰۰۰ فوند نخ، بصورت  $W$  درمی آورد، مقدار مطلق ارزشی آن ( ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ ) نیست، زیرا که این مقدار مطلق مانند تمام  $W$  های دیگر، از لحاظ بیان ارزشی هر کمیت مفروض کالا، با مقدار کاری که در آن تجسم یافته است تعیین میگردد. این امر مربوط است به مقدار نسبی ارزش  $W$  یعنی مقدار ارزشی آن در نسبت با ارزش سرمایه‌ی  $P$  که برای تولیدش مصرف شده است. ارزش این سرمایه - به علاوه‌ی اضافه ارزشی که سرمایه‌ی پارآور بدست داده در  $W$  جا گرفته است. ارزش  $W$  بزرگتر است و بهر آن اضافه ارزش (  $w$  ) بر آن افزونی دارد. ۱۰۰۰۰ فوند نخ حامل ارزش - سرمایه‌ی ای است که بارور شده و با اضافه ارزشی غنی‌تر گردیده است، و اگر چنین شده از آنجهت است که محصول رونده تولید سرمایه‌ی داری است.  $W$  بیانگر یک رابطه‌ی ارزشی است، رابطه‌ی ارزش کالا - محصول - با ارزش سرمایه‌ی ای که در تولیدش صرف شده است و بنابراین همین آنست که ارزشش مرکب از ارزش - سرمایه و اضافه ارزش است. ۱۰۰۰۰ فوند نخ فقط از آنجهت که شکل دگر سان شده ی سرمایه‌ی پارآور  $P$  هستند، کالا - سرمایه‌ی  $W$  گردیده اند، و بنابراین در ربط و اتصالی قرار گرفته اند که بدو انتهاد در در میمائی این سرمایه‌ی انفرادی پدیدار شده و باید پیکر سخن فقط برای سرمایه‌ی داری که با سرمایه اش نخ تولید کرده، وجود یافته است. میتوان چنین گفت که فقط یک رابطه‌ی داخلی، نه خارجی است، که ۱۰۰۰۰ فوند نخ را بصورت ارزش بر ارزش - سرمایه در می آورد. زاد نشان سرمایه‌ی داری کالای مزبور در مقدار مطلق ارزشی آن نیست، بلکه در مقدار نسبی آنست، یعنی در مقدار ارزشی آن نسبت به سرمایه‌ی مولدی قرار دارد که پیش از مبدل شدنش به کالا در دوران آن جاد داشته است.

بنابراین اگر ۱۰۰۰۰ فوند نخ بنا بر ارزش خود به مبلغ ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ فروخته شود، این عمل دورانی بنفسه جز عمل ساده  $W = G$  بیش نیست، یعنی تبدیل ساده‌ی ارزشی است ثابت

از شکل کالای بصورت پول . ولی همین عمل ، بمثابة مرحله ی ویژه ای از دوریهای يك سرمايه — ی انفرادی عبارت از سامان یابی ارزش — سرمایه ی ۴۴۲ لیره ی استرلینگ + اضافه ارزش ۷۸ لیره ای است که در شکم کالای نهفته است . بنابراین  $W - G$  عبارت از استحالی کالای — سرمایه از شکل کالای — یی اش به شکل پولی است (۴) .

اینک وظیفه ی  $W$  همانست که برای همی محصولات کالای وجود دارد ، یعنی مبدل گشتن به پول ، فروش رفتن و مرحله ی دورانی  $W - G$  را به انجام رساندن . هر قدر سرمایه ی اکنون بارور شده در شکل کالای — سرمایه باقی باشد و در بازار متوقف بماند ، روند تولید ساکن است . سرمایه ی مزبور نه حاصل میدهد و نه ارزش بوجود می آورد . بنابراین زیاد بودن زمانی که طی آن سرمایه قسالب کالای خود را رها میکند و شکل پول می پذیرد ، یا بعبارت دیگر بر حسب سرعت فروش ، همان ارزش — سرمایه بدرجات متفاوت از حصول آفرینی و ارزش زائی بکار میرود و مقیاس تجدید تولید گسترش می یابد . یاکوتاه میشود . در کتاب اول نموده شد که درجه ی کارائی سرمایه ی معینی منوط به ضریب های روند تولید است ، ضرایبی که خود تدریجی ای مستقل از مقدار ارزشی سرمایه ی مزبور هستند .

در اینجانشان داده میشود که روند دورانی ، ضریب های تازه ای را در مورد درجه ی تساهل نبر سرمایه و انبساط و انقباض آن ، بعد از آن می آورد که مستقل از مقدار ارزشی سرمایه هستند . علاوه بر این ، ضروری است که توده ی کالای  $W$  ، بمثابة حامل سرمایه ی بارور شده ، با تمام حجم خود استحالی  $G - W$  را از سر بگذراند . مقدار فروش در اینجاصفت تعیین کنند می آسانی پیدا میکند . هر کالای به تنهایی ، فقط معرف جزئی پیوسته ای از مجموع است . ارزش ۵۰۰ لیره ی استرلینگی در ۱۰۰۰۰ فوند نخ وجود دارد . اگر سرمایه دار توفیق یابد که فقط ۷۴۴۰ فوند نخ را بسا به ارزش آن به مبلغ ۳۷۲ لیره ی استرلینگ بفروشد ، تازه ارزش سرمایه ی ثابت خود یعنی ارزش مسائل تولید بکاررفته را جبران نموده است و چنانچه ۸۴۴۰ فوند بفروشد ، تنها مقدار ارزشی مجموع سرمایه ی پیش ریخته را بدست آورده است . وی باید زیاد تر بفروشد تا اضافه ارزش را نقد کند و لذا باید تمام ۱۰۰۰۰ فوند نخ را بفروشد تا بتواند اضافه ارزش ۷۸ لیره ای ( = ۱۵۶۰ فوند نخ ) را بچنگ آورد . بنابراین سرمایه دار با مبلغ ۵۰۰ لیره استرلینگی که در ازای فروش کالای به دست می آورد فقط ارزش برابری دریافت میکند ، و معامله ی او در درون دوران  $W - G$  ساده ای بیش نیست . اگر وی بجای ۵۰ لیره بکارگران خود ۶۴ لیره ی استرلینگ مزد پرداخته بود ، آنگاه اضافه ارزش او بجای ۷۸ لیره ۶۴ لیره ی استرلینگ میشد و درجه ی بهره کشی وی از ۱۵۶٪ به ۱۰۰٪ میرسید . ولی با این وجود مانند گذشته در ارزش نخ وی تغییری حاصل نمیگردد . فقط نسبت بین اجزای مختلفه ی ارزش بنحو دیگری میشد . عمل دورانی  $W - G$  مانند پیش عبارت میبود از فروش ۱۰۰۰۰ فوند نخ در ازای ارزش آنها که ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است .

$W + W = W$  ( = ۴۲۲ لیره ی استرلینگ + ۷۸ لیره ی استرلینگ ) .  
 $W - P$  برابر است با ارزش  $P$  یا سرمایه ی مولد ، و این نیز مساوی است با ارزش  $G$  یی که در  $G - W$  ، یعنی در خرید عوامل تولید پیش ریز شده بود و در مثال ما = ۴۲۲ لیره ی استرلینگ است .

چنانچه توده ی کالای بنا به ارزش خود فروخته شود ، آنگاه  $W$  برابر با ۴۲۲ لیره ی استرلینگ و  $W = ۷۸$  لیره ی استرلینگ ، یعنی برابر با ارزش ۱۵۶۰ فوند نخ اضافه محصول خواهد بود اگر بیان پولی  $W$  را  $G$  بنامیم ، آنگاه  $W - G = (W + W) - (G + G)$  و بنابراین

(۴) تا اینجای روی دست نوشته ی VI . از این پس بنا به دست نوشته ی V .

دوربینامی  $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$  در شکل صریح خویش عبارت از :

$$G - W \left\langle \frac{A}{P} \dots P \dots (G - W) - (G - G) \right\rangle$$

در مرحله اول ، سرمایه در ارقام مورد مصرف را از بازار خاص کالا و از بازار کار بیرون میکشد و در مرحله سوم ، وی کالا را تنهادر بازار واحدی ، یعنی بازار خاص کالا ، فرومیریزد . اما اگر وی بسا کالای خود اینک از بازار ، ارزشی بیش از آنچه سابقا ریخته است بیرون میکشد ، این فقط بسبب آن سبب است که اکنون ارزش - کالائی بیش از آنچه در گذشته بیرون کشیده بود به بازار تحویل داده است . او ارزش  $G$  را به بازار ریخته و معادل ارزشی آن  $W$  را بیرون کشید . اکنون  $W + w$  را به آنجا میریزد و معادل ارزشی آن  $G + g$  را بیرون میکشد . در مثال ما  $G$  برابر با ارزش ۸۴۴۰ فوند نخ بود ، ولی وی اینک ۱۰۰۰۰ فوند نخ به بازار میریزد و لذا نسبت به آنچه گرفته بود ارزش بزرگتری به بازار تحویل میدهد .

ازسوی دیگر اگر وی این ارزش فروشی یافته را به بازار میریزد تنهادر جهت آنست که در روند تولید به برکت بهره کشی از نیروی کار اضافه ارزش تولید کرده است ( که بصورت جزء قسمت پذیری از محصول در اضافه محصول نموده میشود ) . تنهابعنوان حاصل این روند است که توده‌ی کالا ، سرمایه - کالا و محل ارزش - سرمایه ای بشمار میرود که بارور گردیده است . بوسیلهی انجام معامله ی  $\dot{W} - \dot{G}$  ، هم سرمایه ی پیش ریخته و هم اضافه ارزش بسامان میرسند .

سامان یابی هر دو در سلسله ی فروشها ، یا در فروش یکجای مجموع توده ی کالائی  $\dot{W} - \dot{G}$  بیانگر آنست ، مزوج میشوند . ولی همان عمل واحد دورانی  $\dot{W} - \dot{G}$  ، برای ارزش - سرمایه اضافه ارزش از این لحاظ متفاوت است که عمل مزبور در مورد هر یک از این دو ، بیانگر مرحله ی دورانی مختلف و متزلزلگه دیگر از سلسله استحالاتی است که هر یک از آنها در دورانی از سر میگذرانند . ( اضافه ارزش ) ، تازه در دورانی روند تولید پایه عرصه وجود گذاشته است و لذا برای نخستین بار ، آنها بصورت کالا ، قدم به بازار میگذارد . شکل کالائی ، نخستین شکل دورانی آنست و بنا بر این عمل  $W - G$  اولین عمل دورانی آن یا نخستین شکل استحاله ای آن بشمار میرود ، و لذا هنوز در انتهای آنست که با عمل دورانی عکس خود یادگرسانی و ارونه ی  $G - W$  (۵) تکمیل شود .

اماد در مورد گردش که ارزش - سرمایه ی  $W$  در همین عمل دورانی  $\dot{W} - \dot{G}$  انجام میدهد وضع بنحود یگراست . همین معامله برای ارزش - سرمایه عمل دورانی  $W - G$  است که در آن  $P = W$  یعنی برابر با  $G$  ی پیش ریخته بدوی است .  $G$  نخستین عمل دورانی خود را بنابه ارزش - سرمایه افتتاح نموده و با معامله ی  $W - G$  بصورت اصلی خود برگشته است و بنا بر این هر دو مرحله ی متقابل دوران ( ۱ :  $G - W$  و ۲ :  $W - G$  ) را پیموده و باز بشکلی در آمده است که میتواند همان روند دوربینامی را بار دیگر از سر بگیرد . آنچه برای اضافه ارزش نخستین ، دگرسانی از شکل کالائی بصورت پولی است ، برای ارزش - سرمایه بازگشت یا واگشتی به شکل بدوی خود است .

ازراه  $G - W \left\langle \frac{A}{P} \dots P \dots A \right\rangle$  ، پول - سرمایه بمبلغ برای بازی کالا ،  $A$  و  $P$  مبدل گردید . این کالاها دوباره وظیفه ی کالائی را مانند ارقام فروشی انجام نمیدهند . اینک ارزش آنها در دست خرید ارشان که سرمایه دار است ، مانند ارزش سرمایه ی مولدوی ،  $P$  ، وجود دارند و در وظیفه ی

(۵) بهرنحوی که ما ارزش - سرمایه و اضافه ارزش را زهم جداکنیم این حکم صادق است . در ۱۰۰۰۰ فوند نخ ۱۵۶۰ فوند = ۷۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش نهفته است . ولسی در ۱۰۰۰۰ فوند نخ = ۱ شیلینگ نیز ۲۹۶۲ اونس بسرا بسرا ۱۸۷۲ لیره پنی اضافه ارزش خوابیده است .



که P با مصرف بار آور انجام میدهد آنها بنوعی از کالا که ذاتا با مسائل تولید متفاوتست، مانند نخ، تبدیل میشوند، و بدینوسیله نه تنها ارزششان حفظ میگردد، بلکه از ۴۲۲ لیره استرلینگ به ۵۰۰ لیره استرلینگ افزایش مییابد.

بوسیلهی این استحاله واقعی بجای کالاهائی که در مرحلهی نخستین  $G - W$  از بسا بازار بیرون کشیده شده اند، کالائی قرار میگردد که هم از لحاظ ماهوی و هم از حیث ارزشی با آنها متفاوت است و اینک باید وظیفه ی کالائی انجام دهد، به پول مبدل شود و بفروش رود.

از اینروست که روند تولید فقط بصورت انقطاعی از روند دورانی ارزش - سرمایه جلوه میکند، که تاکنون فقط نخستین مرحله، یعنی  $G - W$  را طی کرده است. ارزش - سرمایه، دومین و آخرین مرحله، یعنی  $W - G$ ، را آنگاه میپیماید که  $W$  هم از لحاظ ماهوی و هم از جهت ارزشی تغییر یافته است. ولی اگر ارزش - سرمایه بخودی خود مورد وقت قرار گیرد، دیده میشود که تنها تغییری که طی روند تولید بر آن عارض شده در شکل مصرفی آنست. ارزش - سرمایه ی مزبور بدو واسطه ارزش ۴۲۲ لیره استرلینگ در  $A$  و  $P$  وجود داشت و اکنون بمثابه ارزش ۴۲۲ لیره ی استرلینگ در  $A$  ۸۴۴ فوند نخ وجود دارد. پس اگر ماقط دو مرحله ی روند دورانی ارزش - سرمایه را، صرفنظر از اضافه ارزشش تصویر نمائیم، آنگاه در پیمایشی ارزش - سرمایه ی مزبور چنین خواهد بود:

(۱)  $G - W$  (۲)  $G - W$ ، که در آن دومین  $W$  دارای شکل مصرفی تغییر یافته است، و لسی ارزشش معادل نخستین  $W$  است و بنابراین  $G - W - G$  عبارت از شکل دورانی است که از طریق دو بار جابجاشدن کالا در جهات متقابل، یعنی استحالی پول به کالا و استحالی کالا به پول، ضرورتاً برگشت بصورت پول را، در مورد آن ارزشی که با پول پیش ریزند، است. اینجا میباید.

همان عمل دورانی  $G - W$ ، که برای ارزش - سرمایه ی پیش ریخته بصورت پول، دومین و آخرین استحاله و بازگشت به شکل پول است، در مورد اضافه ارزش، که کالا - سرمایه در عین حال عمل مشترک آن نیز بشمار میرود و از راه رجعت کالا به شکل پول همراه با ارزش - سرمایه بسامان میرسد، نخستین دگرسانی یعنی استحاله از شکل کالائی به شکل پول است و  $W - G$  نخستین مرحله ی دورانی آنست.

بنابراین باید در اینجا دو مطلب را مورد توجه قرار داد. اولاً: بازگشت نهائی ارزش - سرمایه به شکل پولی بدوی خود وظیفه ی کالا - سرمایه است. ثانیاً: این وظیفه متضمن نخستین تغییری شکل اضافه ارزش است از صورت بدوی کالائی خود به شکل پول. پس شکل پولی در اینجا نقش دوگانه ای ایفا میکند، از سوئی شکل رجعت ارزشی است که بدو با پول پیش ریزند، است و لذا بازگشت به همان شکل ارزشی است که رونق راکشود، است. از سوی دیگر اولین شکل دگرسان شده ی ارزشی است که برای نخستین بار در شکل کالا در دوران وارد میگردد. هرگاه آنچه تاکنون در اینجا فرموده شد، است، کالاهائی که تشکیل دهند، کالا - سرمایه اند بنا به ارزش خود بفروش روند، آنگاه  $W - W$  به هم ارزش خویش  $G + G$  مبدل گردیده اند. در این شکل  $G + G$  (۴۲۲ لیره استرلینگ + ۷۸ لیره ی استرلینگ = ۵۰۰ لیره استرلینگ) است که اکنون کالا - سرمایه ی بسامان رسیده در دست سرمایه دار قرار میگردد. اینک ارزش - سرمایه اضافه ارزش بصورت پول و لذا بشکل معادل عام وجود دارند.

بنابراین در پایان روند، ارزش - سرمایه دو باره به همان شکل نخستین خود درآمده است و لذا میتوان از نو مانند پول - سرمایه همان روند را از سر بگیرد و طبیعتاً در دست به همین مناسبت که شکل بدوی و نهائی این روند، اشکال پول - سرمایه ( $G$ ) هستند، ما این شکل از روندگردش را در پیمایشی پول - سرمایه خوانده ایم. در پایان این جریان، شکل تغییر نیافته ولی مقدار ارزش پیش ریخته تغییر کرده است.

$G + g$  چیزی جز مبلغی پول با مقدار معین نیست (در مثال ۵۰۰ لیره ی استرلینگ) ولی مانند نتیجه ی دوریمائی سرمایه ، بمثابة کالا - سرمایه ای که بسامان رسیده است ، این مبلغ پولی متضمن ارزش - سرمایه و اضافه ارزش است که دیگر مانند نخ در هم ادغام نشده اند ، بلکه اکنون در جنب یکدیگر قرار گرفته اند . سامان یابی آنها بهر یک از آن دو شکل پولی مستقلی داده است .

از مبلغ مزبور ارزش - سرمایه ۴۲۲ لیره ی استرلینگی است و  $\frac{39}{250}$  آن اضافه ارزش ۷۸ لیره ی استرلینگی است . این جدائی ، که بوسیله ی سامان یابی کالا - سرمایه حاصل شده است ، تنها دارای آن مضمون صوری نیست که ما اکنون درباره آن صحبت خواهیم کرد . این جدائی در روند تجسد بد تولید سرمایه کسب اهمیت میکند ، یعنی بر حسب اینکه  $g$  کاملاً یا قسمتا به  $G$  ملحق میشود یا به چه وجه به آن ضمیمه نمیکرد و ولد ابر حسب آنکه بمثابة جزئی از سرمایه ی پیش ریخته عمل خواهد کرد یا نه ،  $g$  و  $G$  نیز میتوانند در زمانهای کاملاً مختلفی راطی کنند .

در  $g$  سرمایه از نو بشکل بدوی خود  $G$  یعنی به قالب پول برگشته است ، ولی بشکلی که وی در آن مانند سرمایه سامان یافته است .

در اینجا اولاً یک تفاوت کمی وجود دارد . بدو  $G$  یعنی ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بود و اکنون  $G$  یعنی ۵۰۰ لیره ی استرلینگ شده است و این تفاوت در  $G \dots G$  بیان میشود ، که دو انتهای کمیتهای مختلف دوریمائی را نشان میدهد و خود حرکت نیز فقط بوسیله ی نقطه هابیان گردیده است .  $G$  بزرگتر از  $G$  است ( $G > G$ ) و  $G - G = M$  یعنی اضافه ارزش . لیکن بعنوان حاصل این دوریمائی  $G \dots G$  ، آنچه اکنون وجود دارد  $G$  است . این محصولی است که در آن پروسه ی پیدایش خاموش گشته است . اکنون  $G$  برای خود بالاستقلال بود و وابستگی به حرکتی که او را پدید آورده است ، وجود دارد . جنبش پایان یافته و  $G$  بجای آن نشسته است .

ولی  $G$  بمثابة  $G + g$  (۵۰۰ لیره ی استرلینگ) ، یعنی مانند سرمایه ی پیش ریخته با اضافه ی زائده ی ۷۸ لیره ای آن ، در عین حال بیانگر یک رابطه ی کیفی است ، باینکه این رابطه ی کیفی خود تنها بصورت رابطه ی میان اجزای یک مجموعه ی همنام نموده میشود . ولد اما مانند یک رابطه ی کمی وجود دارد .  $G$  که سرمایه ی پیش ریخته است و اینک دوباره شکل بدوی خود (۴۲۲ لیره ی استرلینگ) را بازیافته است ، اکنون بصورت سرمایه ی بسامان رسیده وجود دارد . وی نه تنها خویش را حفظ کرده بلکه بمثابة سرمایه نیز بسامان رسیده است و از این حیث با  $g$  (۷۸ لیره ی استرلینگ) ، که نسبت به سرمایه ی پیش ریخته مانند زائده و موهبی آن ، مانند زاد و رودی از آن بشمار میآید ، متفاوت است . وی از آنجهت بمثابة سرمایه ، بسامان رسیده است که همچون ارزش ، ارزشی زائده است .  $G$  بمثابة رابطه ی سرمایه ای وجود دارد .  $G$  دیگر مانند پول ساده جلوه نمیکند ، بلکه صاف و پوست کنده همچون پول - سرمایه قرار گرفته ، در ارزشی که ارزش زائده بیان گردیده است و لذا دارای ایمن خاصیت است که میتواند ارزش افزایش دهد و بیش از ارزشی که خود دارد بزیاید .  $G$  بمناسبت رابطه اش با بخش دیگری از  $G$  است که مانند سرمایه پابرجا شده است ، یعنی بمناسبت همان بخشی که خود او طرح ریزی کرده ، معلول تاثیر طی اوست و بمثابة نتیجه ایست که جهت عمل آنرا تشکیل میدهد . بدینسان  $G$  همچون مبلغ ارزشی ای جلوه گرمیشود که با گونه گون بودن درونی خویش ، با تفاوتی که از لحاظ وظیفه ای (مفهومی) در نهاد آن جادارد ، بیانگر رابطه ی سرمایه ای است .

ولی این فقط بیانی از نتیجه ی حاصله ، بدون توجه به پروسه ای است که خود این حاصل از آن

نتیجه میشود .

اجزای ارزشی ، از این حیث که اجزای ارزشند ، از لحاظ کیفی از یکدیگر متمایز نیستند ، مگر آنکه آنها بمثابة ارزش اقلام مختلفه و اشیا مشخص ، یعنی با اشکال مصرفی متفاوت و بنابراین مانند

ارزهای انواع گوناگون کالا مورد توجه قرار گیرند. این تفاوتی است که از خود آنها به صرف اینکه اجزای  
 ارزش هستند ناشی نمیشود. در پول همه گونه تفاوت کالاها مستحیل شده است. درست بهمان جهت که  
 پول برای همه آنها شکل معاد مشترک است. یک مبلغ پول ۵۰۰ لیره ای مرکب از عناصر همگون یک  
 لیره ای است. نظر باینکه در وجود خالص این مبلغ پول، آنچه باعث پیدایش آن شده مستحیل گردیده  
 و هرگونه اثر تفاوتها و ویژه ای که هر یک از بخشهای تشکیل دهنده سرمایه بهنگام روند تولید دارا  
 هستند ناپدید شده است. تنها تفاوتی که اینک میباید در شکل مفهومی مبلغ اصل (Principal) به  
 انگلیسی) که سرمایه پیش ریخته ۴۲۲ لیره ای استرلینگی را تشکیل میدهد، و زائد های است که مبلغ  
 ارزشی ۲۸ لیره ای استرلینگی معرف آنست. فرض کنیم که مثلا  $G$  برابر با ۱۱۰ لیره ای استرلینگ باشد،  
 که از آن  $G = ۱۰۰$  مبلغ اصل و  $G = ۱۰$  اضافه ارزش است. میان دو بخش تشکیل دهنده  
 مبلغ ۱۱۰ لیره ای، برابری مطلق و لذا مفهومی تفاوتی حکومت میکند. هر دو لیره ای دلخواهی همواره  
 برابر با  $\frac{1}{11}$  مبلغ کل ۱۱۰ لیره ای است. خواه این ده لیره،  $\frac{1}{11}$  از مبلغ اصلی ۱۰۰ لیره ای  
 پیش ریخته یا معرف ۱۰ لیره ای استرلینگ زیاد شده باشد. بنابراین مبلغ اصلی و مبلغ فرعی یعنی  
 سرمایه و مبلغ اضافی، به مثابه اجزای مبلغ کل، بیان پذیرند. در مثال ما  $\frac{1}{11}$  مبلغ اصل یا سرمایه را  
 تشکیل میدهد و  $\frac{1}{11}$  مبلغ اضافی را. پس بدین سبب است که در بیان پرورده، هنگامی که سرمایه

سامان مییابد، رابطه ی سرمایه ای در بیان پولی خود ناملموس بنظر میرسد.

صحیح است که این حکم درباره  $\bar{W}$  (  $W + w =$  ) نیز صادق است. ولی با این تفاوت که  
 گرچه  $W$  و  $w$  نیز اجزای ارزشی متساوی یک تود می همگون کالائی هستند، معذک میتوان از  $\bar{W}$   
 منشاء آنرا که  $P$  است و وی محصول مستقیم آن بشمار میرود دریافت، در صورتیکه در  $\bar{G}$  شکلی  
 که بلا واسطه از دوران سرچشمه میگیرد، رابطه ی مستقیم با  $P$  ناپدید گردیده است.

تفاوت غیر ملموسی که بین مبلغ اصلی و فرعی وجود دارد و در  $\bar{G}$  مستتر و بیانگر نتیجه ی حرکت  
 $\bar{G} \dots \bar{G}$  است. بحض اینکه  $\bar{G}$  مجدداً بطور فعال مانند پول - سرمایه بکار میآید بلا فاصله از بین  
 میرود. ولی بعکس، در مورد  $\bar{G}$  مانند بیان پولی سرمایه ی صنعتی بارور شده ثابت ماندن است،  
 تفاوت مزبور نیز باقی میماند. در پیمائی پول - سرمایه هرگز نمیتواند با  $\bar{G}$  آغاز شود (با اینکه اکنون  $\bar{G}$   
 مانند  $\bar{G}$  عمل میکند) این دور پیمائی تنها با  $G$  شروع میشود، یا به عبارت دیگر هرگز بعنوان بیان  
 رابطه ی سرمایه ای آغاز نمیکرد. بلکه نقطه شکل پیش پرداخت ارزش - سرمایه عمل میکند. بحض  
 اینکه ۵۰۰ لیره ای استرلینگ از نو همچون سرمایه پیش ریز گردید تا از نو ارزش افزاشود، این مبلغ  
 بجای آنکه نقطه ی رجعت بشمار آید نقطه ی مبدأ را تشکیل میدهد.

بجای سرمایه ای بمبلغ ۴۲۲ لیره ای استرلینگ اکنون سرمایه ای بالغ بر ۵۰۰ لیره ای استرلینگ  
 پیش ریز شده است، یعنی پولی بیش از پیش و ارزش - سرمایه ای بیشتر از گذشته، ولی نسبت بین  
 دو جزء تشکیل دهنده ی آن ناپدید شده است و کاملاً چنین مینماید که گویا از ابتدا بجای ۴۲۲ لیره،  
 ۵۰۰ لیره ای استرلینگ به مثابه سرمایه بکار افتاده است.

وظیفه ی فعال پول - سرمایه بهیچوجه در این نیست که خود را بصورت  $G$  نمایش دهد. نمود  
 ویژه ی آن به مثابه  $\bar{G}$  بیشتر وظیفه ای از آن است. حتی در گردش ساده ی کالائی، یعنی  
 در (۱)  $G - W_1 - G - W_2 - G$  در  $G - W_2 - G$  یعنی معامله ی دومی فعال  
 میگردد. نمایش آن به مثابه  $G$  فقط نتیجه ای است از معامله ی نخستین، که به برکت آن مانند شکل  
 در گران شده ی  $W_1$  وارد میدان میشود. رابطه ی سرمایه ای که  $\bar{G}$  در بردارد، یعنی

نسبت یکی از اجزاء آن بمثابة ارزش - سرمایه به جزء دیگر که زائده ی ارزشی آنست، هنگامی مسلم است  
 معنای وظیفه ای بدست می آورد که در اثر تکرار پیوسته ی دوریهای  $G \dots G$  به دو گردش  
 یعنی به دوران سرمایه و دوران اضافه ارزش منقسم گردد و لذا دو جزء مزبور نه تنها از لحاظ کمی بلکه  
 از جهت کیفی نیز وظایف مختلفی را انجام دهند، یا بد یگرسخن  $G$  وظیفه ی دیگری غیر از  $g$  ایفا نماید.  
 ولی شکل  $G \dots G$  بخودی خود متضمن مصرف سرمایه دار نیست بلکه آنچه صریحاً بیان میکند عبارت از  
 خود افزائی و انباشت است و انباشت نیز قبل از هر چیز بیانگر نموداری آن پول - سرمایه ای است که  
 پیوسته از نو پیش ریز میشود.

با وجود شکل غیر ملموسی که سرمایه دار است، معذک  $G = G + g$  عبارت از پول - سرمایه در  
 شکل سامان یافته ی آنست، یعنی پولی که پول زائیده است، ولی در اینجا باید تفاوت وظیفه ای  
 پول - سرمایه را با نخستین مرحله، یعنی  $G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$  دریافت. در این مرحله ی نخست،  $G$   
 بمثابة پول بگردش در می آید و اگر مانند پول - سرمایه بکار میرود فقط از آن جهت است که وی تنها در حالت  
 نقدی میتواند وظیفه ی پولی را انجام دهد و با عناصر  $P$  که در برابر وی بصورت کالا قرار گرفته اند،  
 یعنی  $A$  و  $P_m$  مبادله شود. در این عمل دورانی وی تنها بمثابة پول بکار می افتد. ولی نظر به  
 اینکه این عمل، نخستین مرحله ی روند ارزش - سرمایه است و از آنجا که کالاهای مورد خرید  
 ( $A$  و  $P_m$ )، شکل مصرفی ویژه ای دارند،  $G$  در عین حال وظیفه ی پول - سرمایه را ایفا میکند.  
 ولی  $G$  که مرکب از  $G$  ارزش - سرمایه و  $g$  یعنی اضافه ارزشی است که زائیده ی آنست،  
 بیانگر ارزش - سرمایه ی بارور شده، نمودار هدف و نتیجه و وظیفه ی مجموع روند دوریهای سرمایه است  
 این امر که  $G$  نتیجه ی مزبور را در شکل پولی و بمثابة پول - سرمایه ی سامان یافته بچشم  
 میسازد از آنجائیکه نمی شود که وی شکل پولی سرمایه و پول - سرمایه است، بلکه بعکس از آنجاست  
 که وی سرمایه - پول، سرمایه ی بشکل پول است یعنی سرمایه ای است که پروسه را با این شکل آغاز نمود  
 و بصورت پول پیش ریز شده است. بازگفت به شکل پول، چنانکه دید شد، وظیفه ی کالا - سرمایه  
 $\bar{W}$  است، نه از آن پول - سرمایه. اما آنچه مربوط به تفاوت میان  $\bar{G}$  و  $G$  است باید گفت که این  
 تفاوت ( $g$ ) فقط شکل پولی  $w$  یعنی زائده ی  $W$  است و بس.  $\bar{G}$  فقط از جهت برابری با  
 $G + g$  است که  $\bar{W}$  مساوی با  $w + W$  بود. بنابراین در  $\bar{W}$  است که این تفاوت وجود  
 دارد و نسبت میان ارزش - سرمایه و اضافه ارزشی که وی زائیده در آن نیز موجود و بیان شده است، پیش  
 از آنکه این هر دو به  $\bar{G}$  یعنی به مبلغی پول تحویل گردیده که در آن دو جزء ارزشی مستقل در برابر  
 یکدیگر قرار گیرند و لذا نیز امکان انجام وظایف مستقل و متفاوتی پیدا کنند.

$\bar{G}$  فقط عبارت از نتیجه ی سامان یابی  $\bar{W}$  است.  $\bar{W}$  مانند  $\bar{G}$  تنها صورتهای مختلفه  
 شکل کالائی و شکل پولی ارزش سرمایه ی بارور شده اند و هر دو در این امر مشترکند که ارزش - سرمایه ی  
 بارور شده هستند. هر دو سرمایه ی سامان رسیده اند زیرا ارزش - سرمایه از این حیث که ارزش - سرمایه  
 است بضمیمه ی اضافه ارزش یعنی انتاجی که از آن مشخص است و بوسیله ی خود اهداست آمد، در هر دو  
 وجود دارد، گویا اینکه این رابطه تنها در شکل غیر محسوس رابطه ی بین دو قسمت از مبلغی پول یا از آن  
 ارزش - کالائی بیان میشود. ولی بمثابة بیان خارجی سرمایه نسبت به اضافه ارزشی که خود بوجود آورد  
 و از آن متفاوت است، و لذا همچون بیان خارجی ارزش بارور شده،  $\bar{G}$  و  $\bar{W}$  همانند و بیانگر چیز  
 واحدی هستند که فقط با اشکال مختلفی نمود می شود. تا یزاینده و از یکدیگر در این نیست که یکی  
 پول - سرمایه و دیگری کالا - سرمایه است بلکه آنها از لحاظ پول بودن و کالا بودن از هم مشخص  
 میشوند. تا آنجا که آنها بیان کنند می ارزش بارور شده و نمودار سرمایه ای میباشند که بمثابة سرمایه بکار  
 افتاده است، فقط همین نتیجه ی عمل سرمایه ی مولد یعنی تنها وظیفه ای هستند که بوسیله ی آن ارزش -

سرمایه ارزش میزاید. وجه مشترک آنها در اینست که هر دو آنها پول - سرمایه و کالا - سرمایه، حالتی از زیست سرمایه هستند. یکی سرمایه در قالب پول و دیگری در قالب کالا. بنابراین وظایف ویژه متفاوت آنها نمیتواند چیز دیگری جز تفاوت بین وظیفه پول و وظیفه کالا باشد. کالا - سرمایه، بمثابة محصول مستقیم روند تولید سرمایه داری، علامت این منشاء را با خود دارد و لذا از لحاظ شکل معقول تر و محسوس تر از پول - سرمایه است، که در آن هرگونه اثری از این پروسه مستحیل است - همچنانکه، بطور کلی، هر شکل مصرفی ویژه کالا، در پول محو میگردد. پس بنا بر آنچه گفته شد فقط آنگاه که  $\dot{G}$  خود بمثابة کالا - سرمایه عمل میکند و خود، محصول بلا واسطه‌ی روند تولید است نه شکل دگرسان شدنی این محصول و لذا فقط آنگاه که مورد تولید عبارت از خود مصالح پولی است، شکل غریب و شگفت آور  $\dot{G}$  ناپدید میشود. مثلاً در مورد تولید طلا فورمول چنین خواهد بود:  $(G + B) \dots P \dots \dot{G} \left( \frac{A}{Pm} \dots W - G \right)$  که در آن  $\dot{G}$  مانند کالا - محصول عمل میکند زیرا  $P$  بیش از آن طلائی که در نخستین  $G$  یعنی در پول - سرمایه پیش ریزد، بوده، طلا تحویل میدهد. پس در اینجا جنبه‌ی غیر عقلانی اکسپانسیون  $(G + g) \dots G$  که در آن جزئی از یک مبلغ پول بمثابة مادر جزئی دیگری از همان مبلغ جلوه میکند، ناپدید میگردد.

#### IV - دور پیمایش تام

دیدیم که روند دورانی پس از نخستین مرحله‌ی خود  $\dot{G} - W \left( \frac{A}{Pm} \right)$ ، بوسیله‌ی  $P$  گسیخته میشود. کالاهای  $A$  و  $Pm$  که در بازار خریداری شده‌اند اکنون، بمثابة اجزاء مادی و ارزشی سرمایه بار آور مصرف میشوند، و محصول این مصرف عبارت از کالائی است  $\dot{W}$  - که از لحاظ مادی و ارزشی تغییر یافته است. روند گسیخته‌ی دورانی  $\dot{G} - W$  باید بوسیله‌ی  $W - G$  تکمیل گردد. ولی بمثابة محل این دومین و آخرین مرحله‌ی دورانی،  $\dot{W}$  که کالائی است از لحاظ مادی و ارزشی متفاوت با  $W$  اولی، پدیدار میگردد. بدینسان سلسله‌ی دورانی چنین نمود، میشود:  $(1) G - W_1$ ،  $(2) \dot{G} - W_2$ ، که ضمن آن، در اثنای مرحله‌ی دوم، کالای دیگری جانشین کالای نخستین  $W_1$  شده است که دارای ارزش بیشتر و شکل مصرفی متفاوتی بصورت  $\dot{W}_2$  است، و این امر هنگام انقطاعی که سبب آن عمل  $P$ ، یعنی تولید  $\dot{W}$  بر پایه‌ی عناصر  $W$  است و خود اشکال وجودی سرمایه‌ی مولد  $P$  بشمار میروند، وقوع یافته است. بعکس، آن نخستین شکل پدیدهای سرمایه که در برابر ماقارداغت (کتاب اول، فصل چهارم) \* یعنی  $\dot{G} - W - G$  (که بدین طریق تجزیه شده است:  $(1) G - W_1$ ،  $(2) \dot{G} - W_2$ ) همان کالای واحد را در پارتیشن میدهد. و دوبار همان کالا است که در مرحله‌ی نخستین، پول به آن بدل میشود و در مرحله‌ی دوم بصورت پول بیشتر بر میگردد. با وجود این تفاوت اساسی، هر دو دوران در این امر مشترکند که در اولین مرحله‌ی آنها پول به کالا و در مرحله‌ی دومشان کالا به پول تبدیل میگردد، باید یگرسخن، پولی که در مرحله‌ی نخست خرج شده است از نوبه‌ی مرحله‌ی دوم سرازیر میشود. از سوئی این دواره جاری شدن پول به مبداء حرکت خود و از سوی دیگر افزون گشتن پول بازگشته نسبت به آنچه پیش ریزد، نیز بین هر دو آنها مشترک است.

از این جهت است که  $\dot{G} - W - \dot{G}$  در فورمول عام  $\dot{G} - W - G$  متضمراست. نتیجه‌ی دیگری که علاوه بر این حاصل میشود اینست که در عدد و استحاله‌ی ناشی از دوران، یعنی

در  $G - W$  و  $\dot{G} - \dot{W}$  هر بار وجود های ارزشی برابر مقدار و همزمان حاضری در برابر یکدیگر قرار میگیرند و با هم پایبند میشوند. تغییر ارزشی، منحصرامربوط به دگرسانی  $P$ ، یعنی روند تولید است که همچون استحالتهای واقعی سرمایه در مقابل استحالات صرفا صوری دوران، مشهود میگردد.

اکنون مجموع حرکت  $G - W \dots P \dots W - G$  یا شکل روشن آنرا، که عبارتست از  $G - W \left( \frac{A}{P_m} \dots \dot{W} (W + W) - \dot{G} (G + g) \right)$ ، مورد بررسی قرار دهیم. در اینجا سرمایه مانند ارزش جلوه میکند که از یک سلسله دگرگونیهای بهم وابسته و منوط بیکدیگر میگذرد، یعنی سلسله استحالاتی را میپیماید که جمعا مراحل یا مراتب تمام روند را تشکیل میدهند. در تناوب این مراحل متعلق به محیط دوران هستند و یکی از آنها مربوط به روند تولید است. در هر یک از این مراحل، ارزش - سرمایه چهره دیگری پیدا میکند، که هر یک از آن چهره ها با وظیفه متفاوت و ویژه ای تطبیق دارد. در درون این حرکت نه تنها ارزش پیش ریخته باقی میماند بلکه نمو میکند و بر مقدار خود میافزاید. سرانجام در آخرین مرحله، ارزش - سرمایه بهمان شکلی که در آغاز پروسه ای کل ظاهر شد، بود برمیگردد. بهمین سبب است که این پروسه ای کل یک روند دور پیمائی است.

دو شکلی که ارزش - سرمایه در دوران مراحل دورانی خود اختیار میکند عبارتند از شکل پول - سرمایه و شکل کالا - سرمایه و آن شکلی از ارزش - سرمایه که مربوط به مرحله تولیدی است عبارت از شکل سرمایه ی بارآور (مولد) است. سرمایه ای که در جریان دور پیمائی کل خود این اشکال را میپزد و در دور میافکند وظیفه هر کدام از آنها وظیفه ی منطبق با آن مرحله را انجام میدهد، سرمایه ی صنعتی است - صفت صنعتی در اینجا به آن سرمایه ای اطلاق میشود که هر یک از رشته های تولید مورد استحصال بشیوهی سرمایه داری را، فرامیگیرد.

بنابراین پول - سرمایه، کالا - سرمایه، سرمایه ی بارآور، در اینجا معرف انواع سرمایه های مستقل نیستند، که وظایف آنها نیز مضمون رشته های کار مستقل وجدان از یکدیگر را تشکیل داده باشند. آنها در این مورد فقط اشکال وظیفه ای سرمایه ی صنعتی را نشان میدهند که هر سه شکل را متوالیا بخود میگیرد.

دور پیمائی سرمایه فقط آنگاه و بنحویه ای پیش میرود که مراحل مختلفی از آن بی وقفه از یکدیگر منتقل گردد. چنانچه توقف در مرحله ی نخستین  $G - W$  بروز کند، آنگاه پول - سرمایه بصورت گسج راگد میماند، و اگر این توقف در مرحله ی تولید پیدا شود، در آن صورت از سوشی و سائل تولید معطل میمانند در حالیکه از سوی دیگر نیروی کار بی اشتغال میگردد. هرگاه توقف در آخرین مرحله  $\dot{W} - \dot{G}$  حادث شود، آنگاه کالا های آنگد و فروش نرفته جریان دورانی را مسدود میسازند.

از سوی دیگر، طبع موضوع حکم میکند که خود دور پیمائی، توقف سرمایه را در هر یک از بخش های پویه ایش برای مدت معینی مشروط سازد. سرمایه ی صنعتی در هر یک از مراحل خود بشکل مشخصی به پول - سرمایه، سرمایه ی مولد و کالا - سرمایه پایبند است. فقط پس از آنکه سرمایه ی مزبور وظیفه ی منطبق با هر یک از مراحل را بانجام رساند شکلی را بدست می آورد که با آن میتواند مرحله ی جدید استحال را از سر بگذراند.

برای اینکه این امر را روشن سازیم، در مثال خود چنین فرض کردیم که ارزش - سرمایه ای آن بود که ای از کالا که در مرحله ی تولید بدست آمد، است برابر با کل مبلغ ارزشی باشد که در آغاز به پول پیش ریز شده است، یا بدیگر سخن، اینطور فرض شده است که تمام ارزش - سرمایه ی بیپول پیش ریخته همواره یکجا از مرحلها ی مرحله ی بعدی منتقل میشود. ولی ما سابقا دیدیم (کتاب اول، فصل ششم) که

جزئی از سرمایه‌ی ثابت، وسائل کار معنای خاص (مثلاً ماشین آلات) و همواره در تعداد کم‌بیش بزرگی از تکرار همان پروسه‌های تولیدی از نو بکار می‌روند و بنابراین ارزش آنها فقط جزاً به محصول منتقل می‌گردد. مسئله‌ی اینکه تا چه اندازه این وضع، روند دور پیمائی سرمایه را تغییر می‌دهد، بعد از نشان داده خواهد شد. فعلاً همینقدر کافیست مطلب زیرین را متذکر شویم: در مثال مورد اختیار ما، ارزش سرمایه‌ی مولد که برابر با ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ فرض شده، فقط شامل فرسایش متوسط ابنیه‌ی صنعتی ماشین آلات و غیره است و بنابراین فقط شامل آن جزء ارزشی است که ابنیه و ماشین آلات، به هنگام تبدیل ۱۰۶۰۰ فوند پنبه به ۱۰۰۰۰ فوند نخ، به نخی منتقل می‌کند، که نتیجه‌ی پروسه‌ی ریسنده‌ی یک هفته‌ی ۶۰ ساعته است. بنابراین در وسائل تولیدی که سرمایه‌ی ثابت پیش‌ریخته‌ی ۳۷۲ لیره‌ی استرلینگی به آنها تبدیل گردیده است، وسائل کار، ابنیه و ماشین آلات و غیره بنحوی وارد می‌شوند که گویی آنها را از بازار در برابر اجاره‌ی بهائی هفتگی کرایه کرده‌اند. معذک این امر مطلقاً تغییری در مسئله‌ی مطرحه نمیدهد. همینقدر کافی است که مقدار نخ تولید شده در هفته، یعنی ۱۰۰۰۰ فوند را در هفته‌های سالهای مشخص مورد محاسبه ضرب نمود تا تمام ارزش وسائل تولید خریداری شده‌ای که در این مدت به محصول منتقل گردیده است، معلوم شود. روشن است که پول - سرمایه‌ی پیش‌ریخته، پیش از آنکه بتواند مانند سرمایه‌ی مولد  $P$  بکار افتد بایستی بدو به این وسائل تبدیل شود و لذا از نخستین مرحله که  $G - W$  است بیرون آید. و نیز در مثال ما روشن است که ارزش - سرمایه‌ی که در اثنای روند تولید در نخ فرو میرود، یعنی ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ نمیتواند قبل از آماده شدن نخ، به مثابه جزء تشکیل دهنده‌ی ۱۰۰۰۰ فوند نخ، در مرحله‌ی دورانی  $\bar{W} - \bar{G}$  وارد شود. نخ را پیش از آنکه رشته شود نمیتوان فروخت.

در فورمول عام، محصول  $P$  مانند چیز مادی‌شی که متمایز از غنا صر سرمایه‌ی مولد است تلقی می‌گردد. همچون شی‌ای دیده می‌شود که زندگی آن از پروسه‌ی تولید جدا شده و دارای شکل مصرفی متفاوتی نسبت به عناصر تولید است. و هرگاه که نتیجه‌ی روند تولید بعنوان شی وارد میدان می‌شود همواره چنین است، ولو اینکه جزئی از محصول از نو به مثابه عامل تجدید تولید بکار رود. چنین است در مورد گندم که مانند بذر در تولید خودش بکار می‌رود، ولی محصول فقط عبارت از گندم است و لذا دارای چهره‌ای متمایز از عواملی از قبیل نیروی کار، ابزار و کود است که با آن جوش خورده‌اند. ولسی رشته‌های مستقلی از صنعت وجود دارند که محصول روند تولید، نه محصول مادی تازه است و نه کالا است. در میان این قبیل صنایع تنها آنکه اهمیت اقتصادی دارد عبارتست از صنایع ارتباطی، خواه صنایع حمل و نقل بمعنای اخص باشد که برای حمل کالا و یا نقل انسان برقرار شده و خواه و سازه‌ی انتقال اطلاعات، ناه‌ها، تلگرافها و غیره باشد.

۱۰ چوپرف (۱) \* در این باره می‌گوید:

"کارخانه دار میتواند بدو اجناسی تولید کند و سپس مصرف کنندگانی برای آن جستجو نماید." (محصول وی و آنگاه که آماده شد و از روند تولید خارج گردید مانند کالا در دوران وارد می‌شود، که خود از این پروسه جداست).

"بدینسان تولید مصرف‌مانند و عملی که از لحاظ زمانی و مکانی جدا هستند دیده می‌شوند." در

Железнодорожное хозяйство (اقتصاد راه آهن) مسکو : A. Tchuprov (۱)

۱۸۷۵ صفحات ۶۶۹-۷۰

\* چورف، الکساندر ایوانوویچ (۱۸۴۲-۱۹۰۸) - اقتصاد دان و آمارشناس روسی از مکتب لیبرال، در امر راه آهن متخصص.

صنعت حمل و نقل ، که محصولات جدیدی تولید نمیکند ولی فقط به این اکتفا مینماید که مردم و اشیاء را نقل مکان دهد ، این دو عمل باید یکدیگر منطبق میشوند . خدمات ( انتقال مکان ) - باید در همان لحظه ای که تولید میشوند مصرف گردند . بهمین جهت شعاع عملی که راه آهن ها میتوانند مشتریان خویش را جستجو نمایند حداکثر از هر دو جهت ۵۰ روست ( ۳۰ کیلومتر ) است .

نتیجه - اعم از آنکه انسانها یا کالاها مورد حمل و نقل باشند - عبارت از تغییر می باشد که از لحاظ محلی در وجود آنها پیدا میشود ، مثلاً نخ بجای آنکه در انگلستان ، محل تولید خود ، باشد اکنون در هندوستان است .

ولی آنچه که صنعت حمل و نقل بفروش میرساند همان خود تغییر محل است . نتیجه ی مفیدی که بهار می آید ، باروند حمل و نقل یعنی باپروسی تولید صنعت حمل و نقل ، پیوند ناگسستی دارد . آدمها و کالاها با وسائل حمل و نقل مسافرت میکنند و نفس مسافرت این وسائل و تغییر محل آنها ، درست همان پروسه ی تولیدی است که انجام میدهد . نتیجه ی مفید فقط طی روند تولید مصرف پذیر است و ایسمن نتیجه ، مانند شئی مصرفی که از این پروسه متفاوت باشد و پس از تولیدش مثل جنس تجاری عمل نکند و بعنوان کالا به گردش درآید ، وجود ندارد . اما ارزش مبادله ی این نتیجه ی سودمند ، مانند هر کالای دیگر ، بوسیله ی ارزش عناصر تولیدی معین میگردد که در آن مصرف شد . ( نیروی کار و وسائل تولید ) بعلاوه ی اضافه ارزش ، یعنی آن اضافه ارزشی که در اثر اضافه کار کارگران شاغل در صنعت حمل و نقل ایجاد شد ، است . این نتیجه ی سودمند از لحاظ مصرفش نیز کاملاً مانند کالاهای دیگر است . چنانچه افراد مصرف شود ، ارزشش با مصرف آن نابود میگردد ، ولی اگر بطور یار آور مصرف شود ، بنحوی که خود آن یکی از مراحل تولیدی کالائی که مورد حمل و نقل قرار گرفته بشمار آید ، آنگاه ارزش آن مساوی ارزش الحاقی بخود کالا منتقل میگردد . بنابراین فورمول برای صنعت حمل و نقل چنین میشود :

$G - W < \frac{A}{P_m} \dots P - G$  ، زیرا خود پروسه ی تولید ، نه محصولی که از آن جدائی ناپذیر باشد ، مورد خریداری و مصرف قرار میگردد . بدینسان فورمول مزبور تقریباً درست دارای همان شکلی است که در مورد تولید فلزات بهادار وجود دارد ، فقط با این تفاوت که در اینجا  $G$  شکل تغییر یافته ی آن نتیجه ی سودمندی است که در اثرشای روند تولید بوجود می آید ، نه آن شکل طبیعی طلا و نقره ای که طی پروسه ی تولید این فلزات ایجاد میشود و از آن بیرون می جهد .

سرمایه ی صنعتی یگانه شیوه ی زندگی سرمایه است که در آن نه تنها تملك اضافه ارزش یا اضافه محصول بلکه ایجاد آن نیز وظیفه ی سرمایه است . بنابراین سرمایه ی صنعتی تعیین کننده ی خصلت تولید سرمایه داری است و هستی آن با وجود تضاد طبقاتی میان سرمایه داران و کارگران مزدور ملازمه دارد . بتدریج که سرمایه ی صنعتی بر تولید اجتماعی تسلط پیدا میکند ، تشکیل و سازمان اجتماعی روند کار و لذت انواع اقتصادی - تاریخی جامعه نیز در گروگن میشود . انواع دیگر سرمایه ، که پیش از سرمایه ی صنعتی در درون شرایط تولید اجتماعی سپری شد ، یا در حال افول پیدا شده اند نه تنها تابع آن میگردد و مکانیسم وظایفشان در انطباق با آن تغییر می یابد ، بلکه بر اساس آن نیز حرکت میکنند ، و لذا بنا بر همین اساسی که یافته اند می زیند و می میرند ، میمانند و می افتند . پول - سرمایه و کالا - سرمایه ای که با وظایف خویش بمثابة عاملین رشته های ویژه ی کسب و کار ، در جنب سرمایه ی صنعتی ظهور میکنند ، تنها عبارت از آن شیوه های زیست اشکال وظیفه ای مختلفی هستند که سرمایه ی صنعتی در درون محیط دوران متنازعاً بدست می آورد و بدور می افکند . اینها شیوه های زیستی هستند که در نتیجه ی تقسیم اجتماعی کار مستقل شده و جداگانه پرورش یافته اند .

ازسوی دور  $G \dots G$  با گردش عمومی کالاها در می آیزد ، از درون آن می رود و بدرون آن



می آید و جزئی از آن میگردد. از سوی دیگر این دور برای شخص سرمایه دار، حرکت خاص و خود مختاری از ارزش - سرمایه را تشکیل میدهد، که جزئی از آن در درون گردش عمومی کالاها و جزئی دیگر در خارج از آن انجام میشود، ولی همواره خصلت مستقل خود را حفظ میکند. این اولاً بدان جهت است که دور مرحله ی حرکت یعنی  $G - W$  و  $W - G$  که در محیط دوران انجام میگیرند بمثابة مراحل حرکت سرمایه دارای خصائل و وظیفه ای مشخص هستند. در  $G - W$  وظیفه ی جزئی  $W$  بمثابة نیروی کار و وسائل تولید، از لحاظ ماهوی معین است و در  $W - G$  ارزش - سرمایه بضمیمه ی اضافه ارزش بسامان میرسد. ثانیاً بدین سبب که روند تولیدی  $P$  مصرف مولد را در بر ندارد. سوم آنکه رجعت پول به نقطه ی عزیمت خود، حرکت  $G \dots G$  را بصورت دور فرو بسته و در خود محصور می درمی آورد.

بنابراین از سویی هر سرمایه ی انفرادی در هر دور مرحله ی دورانی خود،  $G - W$  و  $W - G$  عاملی از گردش عمومی کالاها را بوجود می آورد و در درون آن همچون پول یا کالا چنان عمل میکند یا آنچنان می چسبد که خود، حلقه ای از سلسله ی عمومی استحالات جهان کالائی، میگردد. از سوی دیگر سرمایه ی مزبور در داخل دوران عمومی، دور پیمائی ویژه و مستقل خویش را انجام میدهد که طی آن، محیط تولیدی مرحله ی انتقالی می بیش نیست، و سرمایه بهمان شکلی بر میگردد که در آغاز حرکت خود از دست داده بود. سرمایه در درون دور پیمائی ویژه ی خود، که متضمن استحاله ی واقعی آن در روند تولید است، در عین حال قدر ارزشی خویش را نیز تغییر میدهد. نه تنها بمثابة پول - ارزش، بلکه همچون پول - ارزشی بزرگتر شد، و رشد یافته بر میگردد.

سرانجام اگر  $G - W \dots P \dots W - G$  را مانند شکل ویژه ی روند دور پیمائی سرمایه، در جنب اشکال دیگری که بعداً بررسی خواهیم کرده، مورد توجه قرار دهیم آنگاه شکل مزبور با خصوصیات زیرین نمود، میشود:

۱- مانند دور پیمائی پول - سرمایه جلوه میکند، زیرا سرمایه ی صنعتی بصورت پول و بمثابة پول - سرمایه مبدأ حرکت و نقطه ی بازگشت تمام روند را تشکیل میدهد. خود فورمول بیانگر آنست که در اینجا پول بمثابة پول خرج نشده بلکه فقط پیش ریزد، است و بنا بر این فقط شکل نقدی سرمایه پول - سرمایه است. از سوی دیگر فورمول مزبور نشان میدهد که ارزش مبادله، هدف تعیین شده ی حرکت است نه ارزش مصرف. درست بهمین دلیل که صورت نقدی ارزش، شکل تجلی مستقل و ملموس آنست، شکل دورانی  $G \dots G$ ، که نقطه ی آغاز و انجامش پول واقعی است، به محسوس - ترین وجهی نشان میدهد که پول در آری علت محرکه ی تولید سرمایه داری است. روند تولید تنها بمثابة حلقه ی واسطه اجتناب ناپذیره مانند بد آمد ناگزیری در راه پول در آری جلوه میکند. بهمین جهت همگی ملتتهائی که تحت شیوه ی تولید سرمایه داری قرار دارند و اواراد چهار سرگیجه ی خواست پول در آری، بدون واسطه ی تولید، میشوند.

۲- منزلگاه تولید، یعنی نقش  $P$ ، در این دور پیمائی عبارتست از انقطاع دور مرحله ی دورانی  $W - G$  و  $G - W$  که بنحویه ی خود فقط توسلی است به دوران  $G - W$  و  $W - G$  پروسه ی تولید در خود چهره ی روند دور پیمائی، رسا و صریحاً نشان دهند. ی نقشی است که این پروسه در شیوه ی تولید سرمایه داری، صرفاً بمثابة وسیله ی بارور سازی ارزش پیش ریخته، ایفا میکند و لذا بیانگر این امر است که نفس متمول شدن هدف ویژه ی این تولید است.

۳- نظر به اینکه سلسله مراتب مرحله ها از  $G - W$  آغاز میشود، حلقه ی دوم دوران  $W - G$

است. پس نقطه ی عزیمت عبارت از  $G$  یعنی پول - سرمایه ای است که باید بارور شود و نقطه ی انتها  $G$  ، یعنی پول - سرمایه ی بارور شده  $G + g$  است، که در آن  $G$  بمثابة سرمایه ی سامان یافته در کنار زاد و رود خود  $g$  نمودار میشود. این امر دور پیمائی  $G$  را از هر دو دور زنی  $P$  و  $W$  از دو لحاظ متمایز میسازد. از سوئی از جهت شکل پولی هر دو سر دور  $e$  ولی پول شکل حیاتی مستقل و ملموس ارزش است، یعنی ارزش محصول در شکل ارزشی استقلال یافته خود است که در آن هرگونه اثری از ارزش مصرف کالاها محو گردیده است. از سوی دیگر ضروری نیست که شکل  $P \dots P$  بصورت  $P \dots P$  (  $P + p$  ) درآید و در شکل  $\bar{W} \dots W$  مطلقا هیچگونه تفاوت ارزشی بین دو طرف آن مشهود نیست. بنابراین فورمول  $G \dots \bar{G}$  از آن جهت خصلت نداشت که از سوئی ارزش - سرمایه ، نقطه ی عزیمت و ارزش - سرمایه ی بارور شده نقطه ی رجعت را بنحوی تشکیل میدهد که پیش ریخت ارزش - سرمایه بمثابة وسیله و سرمایه ی بارور شده بمثابة هدف مجموع جریان جلوه گرمی شوند و از طرف دیگر بدان جهت که این رابطه بصورت پول ، یعنی در شکل ارزشی مستقل و لذا بصورت پول - سرمایه ای که پول میزاید ، بیان میگردد. تولید اضافه ارزش بوسیله ی ارزش ، نه تنها بمثابة آلفا و گاما ی \* پروسه نشان داده میشود، بلکه در شکل خیره کننده ی پول بنحو چشمگیر عیان میگردد.

۴- از آنجا که  $G$  ، یعنی پول - سرمایه ای که بمثابة نتیجه ی  $\bar{G} - W$  بسامان رسیده و مکمل و پایان دهنده ی مرحله ی  $G - W$  است ، مطلقا در همان شکلی قرارداد دارد که به هنگام گشایش نخستین دور پیمائی خود داشته است، میتواند ، همچنانکه از این دور بیرون آمده ، از نو بصورت پول - سرمایه ی بزرگتر شده ( انباشته ) :  $\bar{G} = G + g$  ، همان دور پیمائی را باز از سر گیرد. لا اقل خود شکل  $G \dots \bar{G}$  مبین این امر نیست که به هنگام تکرار دور پیمائی ، گردش  $g$  از گردش  $G$  جدا میشود. بنابراین چنانچه دور پیمائی پول - سرمایه را صرف نظر از تکرار آن مورد توجه قرار دهیم ، از لحاظ صوری فقط بیانگر روند ارزش زائی و انباشت است. مصرف در آن تنها بصورت مصرف مولد ، بوسیله ی  $G - W < \frac{A}{Pm}$  ، بیان شده و این یگانه مصرفی است که که در این دور پیمائی سرمایه ی انفرادی مستتر است.

از جانب کارگر  $G - A$  عبارت از  $G - A$  یا  $W - G$  است و لذا نخستین مرحله ی دوران است که واسطه ی مصرف انفرادی وی میگردد ، یعنی  $A - G - W$  ( وسایل زندگی ) . دومین مرحله که عبارت از  $G - W$  است دیگر در دور پیمائی سرمایه ی انفرادی وارد نمیشود ، ولی این مرحله بوسیله ی آن براه افتاد و از جانب آن مفروض بوده است ، زیرا کارگر برای آنکه بتواند پیوسته بمثابة ماده ی قابل بهره کشی سرمایه دار در بازار یافت شود پیش از هر چیز دیگر باید زنده باشد و لذا باید خود را از راه مصرف انفرادی حفظ کند. ولی خود این مصرف ، در اینجا فقط مانند شرط مصرف مولد نیروی کار بوسیله ی سرمایه ، مفروض شده است و بنابراین فقط تا آن حد است که کارگر با مصرف شخصی ، خوشتن را بمثابة نیروی کار حفظ و تجدید تولید میکند . اما  $Pm$  یعنی کالاهای

\* آلفا و گاما نخستین و آخرین حروف الفبای یونانی در ادبیات اروپائی بمنظور بیان یکسان بودن امری یا عملی از آغاز تا پایان خود اصطلاح شده است. در زبان فارسی میتوان آنرا از لام تا کام یا از الف تا یا ترجمه نمود. ولی بنا به شیوه ای که در ترجمه جلد اول کاپیتال اختیار نمود ، ایم ترجیح داده ایم که همچنان ، به متن وفادارمانده ، در زیر نویس توضیح دهیم .

واقعی که درد و پیمائی وارد میشوند، بغیر از مصالح تغذیه‌ی مصرف‌مولد چیز دیگری نیستند. عمل  $A - G$  وسیله‌ای است برای مصرف فردی کارگره یعنی تبدیل وسائل زندگی به گوشت و خون وی. راست است که سرمایه دار نیز باید آنجا باشد و لذائذ باید زندگی کند و مصرف نماید تا بتواند بمثابة سرمایه دار وارد عمل شود. در واقع برای تأمین این منظور همینقدر کافی است که وی نیز مانند کارگر مصرف کند و بنابراین در این شکل از روند دورانی بیش از این فرض نشده است و حتی خود این فرض هم از لحاظ صوری بیان نشده است، زیرا فورمول با  $G$  بسته میشود و لذایب نتیجه‌ای پایانی می‌یابد که بلا فاصله میتواند بمثابة پول - سرمایه‌ی از دیاد یافته وارد عمل گردد.

فروش  $W$  مستقیماً در  $G - W$  مستتر است. ولی آنچه از طرفی  $W - G$  یعنی فروش است از جانب دیگر  $G - W$  یعنی خرید است و کالا برای اینکه در پروسه‌ی مصرف وارد گردد در آن فقط از لحاظ ارزش مصرف خریداری میشود (صرف نظر از فروشهای واسطه‌ای) و این اعم از آنست که کالای مورد خرید برحسب ماهیت خود بمصرف انفرادی رسد و یا بطور مولد مصرف شود. ولی این مصرف در دور پیمائی سرمایه‌ی انفرادی که محصول آن  $W$  است وارد نمیشود. این محصول در واقع بمثابة کالای فروشی از این دور پیمائی بدو را فکند و شده است.  $W$  بنحو بازاری برای مصرف غیر تخصیص داده شده است. بهمین جهت است که مانند مفسرین سیستم مرکانتیلی (که فورمول  $G - W \dots P \dots W - G$  اساس آنرا تشکیل میدهد) به موعظه‌های مفصلی برمیخوریم مبنی بر اینکه شخص سرمایه دار باید فقط مانند کارگر مصرف کند و ملت سرمایه دار میبایست مصرف کالاهای خود و بطور کلی پروسه‌ی مصرف را بسه ملتها‌ی دیگری که نادان ترند واگذارد و بعکس خود باید مصرف مولد را بمنزله‌ی وظیفه‌ی اصلی زندگی خوش بشمارد. این موعظه‌ها، چه از لحاظ شکل و چه از نظر محتوی، اغلب اندر زهای پارسایانه‌ی آبا کلیسار ابادی می‌آورند.



بنابراین آنچه گفته شده دور پیمائی سرمایه‌ی وحدتی است از دوران تولید و متضمن هر دو آنهاست تا آنجا که در مرحله‌ی  $G - W$  و  $G - W$  اقدامات دورانی هستند، گردش سرمایه جزئی از دوران عام کالاهای شمار میرود. ولی چنانچه آنها بمثابة بخشهایی با وظایف مشخص و مراحل از دور پیمائی سرمایه ملحوظ شوند، که نه تنها با محیط دوران بلکه با محیط تولید نیز سروکار دارند، آنگاه سرمایه دار درون گردش عام کالاهای دور پیمائی ویژه‌ی خویش را انجام میدهد. در مرحله‌ی اول، گردش عام کالاهای کسک میکند تا سرمایه به چهره‌ای درآید که بتواند مانند سرمایه‌ی باآرورد (مولد) وارد میدان عمل گردد. و در مرحله‌ی دوم، دوران عام کالاهای به این درد میخورد که سرمایه صورت کالائی \* یعنی صورتی را که با آن تجدید دور پیمائی اش میسر نیست. بدو را فکند، در عین حال به سرمایه امکان میدهد تا دور پیمائی ویژه‌ی خود را از گردش اضافه‌ارزشی که بر او روئید، است جدا سازد.

بهمین جهت است که دور پیمائی پول - سرمایه، ویژه‌ترین و لذا باارزترین و خصلت‌ناترین \* در اصل دستویس مارکس، صورت یا شکل کالائی Warenform ذکر شده و بهمین ترتیب نیز در چاپ اول جلد دوم (چاپ مایسنر Meissner، هامبورگ ۱۸۸۵) آمده است. ولی در چاپ دوم این جلد (هامبورگ ۱۸۹۳) بجای آن "وظیفه‌ی کالائی Warenfunktion" قید گردیده است. این تصحیح که بوسیله‌ی فریدریش انگلس انجام یافته، ظاهراً بمنظور جلوگیری از سوءتفاهم در باره‌ی ماهیت کالائی خود پول بود. بهر حال در این ترجمه ترجیح داد، شد فورمول اصلی که با سبک زبان فارسی نیز بیشتر تطبیق دارد، حفظ شود. خواننده توجه دارد که منظور از دور افکندن شکل کالائی آن نیست که گویا پول، صفت کالائی ندارد، بلکه در اینجا سامان یا بی سرمایه‌ی پیش‌ریخته و نقد شدن کالای تولید شده مورد نظر مصنف است.

شکل پدید می آید. دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی است، که هدف و سبب محرک آن: ارزش زاساختن است. ارزش پول در آری و انباشت، بنحو چشمگیری در (خرید بمنظور گرانتر فروختن) نمایش یافته است. باینکه نخستین مرحله عبارت از  $G - W$  است، بوضوح دیده میشود که منشا اجزای سرمایه‌ی مولد از بازار کالاهاست و نیز همین امر، بطور کلی مشروط بودن پروسه‌ی تولید سرمایه‌ی داری رابه دوران و تجارت نشان میدهد. دور پیمائی پول - سرمایه تنها عبارت از تولید کالا نیست، فقط خود این دور از راه دوران انجام میگردد و وجود دوران از پیش برای آن مفروض است. این واقعیت خود در شکل  $G$  که به دوران تعلق دارد و بمثابة صورت بدوی و خالص ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته نمایان میگردد، نهفته است، در صورتیکه این امر در مورد شکل دیگر دور پیمائی صدق پیدا نمی‌کند.

دور پیمائی پول - سرمایه از آنرو که پیوسته ارزش زائی از ارزش پیش ریخته را در بر دارد، همواره نمودار عمومی سرمایه‌ی صنعتی باقی میماند. در  $P \dots P$  بیان پولی سرمایه فقط بمثابة بهای عناصر تولیدی و بنابراین تنها مانند ارزشی که بوسیله‌ی شمار پول بیان شده و به این صورت در محاسبات قدر داری تثبیت گردیده است، ظاهر میشود.

$G - G$  هنگامی شکل ویژه‌ای از دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی را تشکیل میدهد که سرمایه‌ی تازه وارد برای نخستین بار بصورت پول پیش ریز و با همان شکل برداشت شده باشد، خواه برداشت مزبور در اثر انتقال سرمایه از رشته‌ای به رشته‌ی دیگر و خواه در نتیجه‌ی بیرون کشیدن سرمایه‌ی صنعتی از کسب و کار، انجام گرفته باشد. این امر متضمن موردی است که اضافه ارزش برای نخستین بار، بصورت پول پیش ریخته، بمثابة سرمایه بگراقتد و بویژه آنکه چشمگیرتر میشود که اضافه ارزش مزبور در رشته دیگری غیر از رشته‌ای که از درون آن بیرون آمد، است مانند سرمایه بگراقتد باشد.

$G \dots G$  میتواند نخستین یا آخرین دور پیمائی یک سرمایه باشد و میتواند بمثابة شکل سرمایه‌ی کل اجتماعی تلقی شود. این شکل سرمایه ایست که تازه بگراقتد است، ام از اینکه سخن بسر سرمایه‌ی باشد که تازه بصورت پول انباشته شده است و یا با سرمایه‌ی کهنه‌ای سروکار باشد که تماما به پول بدل گردیده، تا از یک رشته‌ی تولیدی به رشته‌ی دیگر انتقال یابد.

پول - سرمایه، بمثابة شکلی که همواره در همه‌ی دور پیمائی‌ها وارد است، درست این دور را بخاطر آن جزئی از سرمایه که اضافه ارزش می‌آفریند، یعنی سرمایه‌ی متغیر، می‌پیماید. شکل عادی پیش-ریزد ستمزد عبارت از پرداخت نقدی است و این روند باید پیوسته در موعدهای کوتاه از سر گرفته شود، زیرا کارگر دست بدهان زیست میکند. بنابراین سرمایه دار باید مستمر بصورت پول - سرمایه دار و سرمایه‌ی

اش مانند پول - سرمایه، در برابر کارگر قرار گیرد. در اینجا آنچنانکه در مورد خرید وسائل تولید و فروش کالا‌های مولد امکان پذیر است، پایای مستقیم یا غیر مستقیم نمیتواند انجام گیرد (یعنی بنحوی که بزرگترین حجم پول - سرمایه عملاً فقط بصورت کالا، پول فقط بشکل شمار پول درآید و سرانجام پول نقد تنها بمنظور برقرار ساختن موازنه‌های کاررود) از سوی دیگر قسمتی از اضافه ارزش حاصل از سرمایه‌ی متغیر، بوسیله‌ی سرمایه‌ی دار برای مصرف شخصی خود خرج میشود. امری که به بازگشتی کوچک مربوط

است و همواره اعم از هر راه و بیراهه‌ی که طی کند بصورت نقدی و بشکل پولی اضافه ارزش خرج میشود. این جزء اضافه ارزش هر قدر کوچک با بزرگ باشد تغییری در مطلب نمیدهد. پیوسته سرمایه‌ی متغیر از نوع صورت پول - سرمایه‌ی که برای پرداخت ستمزد تخصیص یافته  $(G - A)$  و  $G$  بمثابة اضافه

ارزشی که بمنظور رفع نیازمندیهای شخصی سرمایه دار خرج میشود، ظاهر میگردد. بنابراین  $G$  بمثابة ارزش - سرمایه‌ی متغیر پیش ریخته و  $G$  همچون زائده‌ی آن، هردو ضرورتاً بشکل پول تثبیت میشوند تا در همین شکل نیز خرج گردند.

فرمول  $G - W \dots P \dots W - G = G + G$  در شکل

خود متضمن يك اشتباه كاری و حامل خصلتی فریبند است که از بروز ارزش پیش ریخته‌ی بار ور شد و در شکل معادل آن یعنی پول ، ناشی میگردد . تکیه نه بر بارورش در ارزش بلکه بر روی صورت پولی این پروسه گذاشته میشود . برای امر تکیه میگردد که سرانجام ارزشی بیش از آنچه پیش ریز شده است بصورت پول از دوران بیرون کشید ، میشود ولذا حجم طلا یا نقره ای که از آن سرمایه دار میگردد افزایش می پذیرد . سیستم با اصطلاح پولی \* جز بیان شکل غیر معقول  $G - \dot{W} - \dot{G}$  ، یعنی حرکتی که منحصر در دوران انجام میگردد چیز دیگری نیست و لذا دو عمل ( ۱ )  $G - W$  و ( ۲ )  $\dot{W} - \dot{G}$  تنها به این صورت میتواند توجیه گردد که  $W$  در معامله ی دوم بالاتر از ارزش خود فروخته میشود و بنا بر این پولی بیش از آنچه بهنگام خرید در دوران ریخته شد ، بود از آن بیرون کشید ، میشود . بعکس آنکه  $G - W \dots P \dots W - G$  بصورت شکل منحصر تثبیت میگردد ، پایه ی سیستم پیشرفته تر مرگانتی لی قرار میگردد که در آن نه تنها گردش کالا ها ، بلکه تولید کالا ها نیز بمثابة عنصر لازم بنظر میرسد .

خصلت وهم آور  $G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$  و تفسیر پندار آمیز مربوط بسه آن ، تا زمانی باقی میماند که شکل مزبور بطور قطع تثبیت نشد ، و از حالت سیالیت و نو گردی مستمر خارج نشد ، است ، و بنا بر این تا هنگامیکه این شکل نه بمثابة یکی از صور دور پیمائی بلکه مانند صورت منحصر ان تلقی نگردد ، است ، خصلت فریب دهند اش بجای میماند . ولی این شکل بخودی خود نشان دهند ، ی صور دیگر است .

اولا تمام این دور پیمائی خود صفت سرمایه داری روند تولید را از پیش مفروض میدارد ، و لذا همین روند تولید با وضع اجتماعی خاصی که ملزوم آنست ، پایه ی این دور پیمائی را تشکیل میدهد .  $G - W$  مساوی با  $G - W < \frac{A}{P_m}$  است ، ولی  $G - A$  مستلزم کارگرمزد و راست و بنا بر این وسائل تولید از لحاظ اینکه جزئی از سرمایه ی مولد هستند ، ولذا روند کار و ارزش زائی و روند تولید ، نیز بمثابة تابعی از سرمایه بشمار میروند .

ثانیا چنانچه  $G \dots \dot{G}$  تکرار شده ، آنکه رجعت به شکل پولی ، عینا مانند صورت پولی مرحله ی اول ، گذرا بنظر میرسد .  $G - W$  ناپدید میشود تا برای  $P$  جا باز کند . تکرار پیوسته ی پیش ریز پول و همچنین برگشت مداوم آن بصورت پول نیز خود همچون لحظات گذرائی از دور پیمائی نمود میکنند .

ثالثا :

$$\overbrace{G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G} \cdot G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G} \cdot G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}}^{\text{و غیره}}$$

از همان دومین تکرار دور پیمائی ، دور  $G - W \dots P \dots W - G$  ، نمودار میشود ، پیش از آنکه دومین دور پیمائی  $G$  بانجام رسیده باشد . بدینسان عموم دور پیمائی های بعدی رامیتوان با شکل  $P \dots W - G - W \dots P$  بنحوی مورد توجه قرارداد کسه  $G - W$  مرحله ی اول نخستین دور ، فقط اقدام تدارکی گذرائی برای دور پیمائی پیوسته بکسر سرمایه ی مولد بشمار آید . عملا نیز در مورد هر سرمایه ی صنعتی که برای نخستین بار بشکل سرمایه ی نقدی بکار میافتد ، جریان سرهمین نهج وقوع می پذیرد .

از سوی دیگر پیش از آنکه دومین دور پیمائی  $P$  بانجام رسیده باشد ، نخستین دور  $\dot{W} - \dot{G} \cdot G - W \dots P \dots \dot{W} - \dot{G}$  ( یا کوتاه شده ی آن  $\dot{W} - \dot{W}$  ) ، یعنی دور

کالا - سرمایه ، طی شده است ، بدینسان شکل اول ، ازابتداء وشکل دیگر در بردارد ونیز بدینسان شکل پولی ، نه چون بیان ارزشی ساده بلکه همچون بیان ارزشی متجلی در شکل معادل ، یعنی پول ، ناپدید میگردد .

در پایان ، سرمایه ی منفرد تازه واردی را در نظر گیریم که برای نخستین بار در  $G - W \dots P \dots W - G$  رامی پیماید . بدینسان  $G - W$  مرحله ی تدارکسی ، پیش درآمد نخستین روند تولیدی است که سرمایه ی منفرد مزبور از سرمیگذراند . بنا براین مرحله ی  $G - W$  شرط از پیشه مقرر نیست ، بلکه بعکس ، روند تولید است که این مرحله را تحمیل میکند و یا آنرا مشروط میسازد . ولی این امر فقط در مورد سرمایه ی منفرد صدق میکند . شکل عام دور پیمایشی در مورد سرمایه ی صنعتی عبارت از دور پیمایشی پول - سرمایه است ، و این در صورتی است که شیوه ی تولید سرمایه داری از پیش مفروض باشد و لذا دور پیمایشی در درون وضع اجتماعی ای انجام گیرد که خود ملزوم تولید سرمایه داری است .

پس پروسه ی تولید سرمایه داری بمثابه اصلی مقدم ، از پیش مسلم گرفته شده است ، و چنانچه این حکم در مورد نخستین دور پیمایشی پول - سرمایه ی یک سرمایه ی صنعتی تازه بکار افتاده صدق نکند در خارج از این مورد صادق است . استمرار وجود این روند تولید وابسته به دور پیمایشی مستمر  $P \dots P$  است .

این پیشینه ی مسلم ، خود در نخستین مرحله ، یعنی در  $G - W < \frac{A}{P_{III}}$  ، ظاهر میشود زیرا از سویی مرحله ی مزبور مستلزم وجود طبقه ی کارگر مزدور است و از سویی دیگر بدان سبب که آنچه در مرحله ی اول برای خریدار وسائل تولید  $G - W$  است برای فروشنده ی آن وسائل  $W - G$  است و بنا براین  $W$  ، وجود کالا - سرمایه و لذا خود کالا را از پیش مانند نتیجه ی تولید سرمایه داری ، یعنی بمثابه تابعی از سرمایه ی مولد ( بارآور ) مفروض میدارد .



## فصل دوم

## دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) (\*)

فورمول عام دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) بدین قرار است :

$P \dots W - G - W$  . . . P . این دور پیمائی بمعنای تجدیداد واری وظیفه‌ی سرمایه‌ی مولد (بارآور) و لذا بمعنای تجدید تولید است، باید یگرسخن بمعنای روند تولید سرمایه‌ی بنابه پروسه‌ی تجدید تولید در ارتباط با ارزش افزائی است. یعنی نه تنها تولید، بلکه تجدید تولیداد واری اضافه - ارزش است و نمایشگر وظیفه‌ای است که سرمایه‌ی صنعتی در شکل مولد (بارآور) خود، نه فقط برای یکبار، بلکه بصورت ادوار مکرر بنحوی انجام میدهد که از سرگیری آن خود بوسیله‌ی نقطه‌ی انجام معین گردیده است. ممکن است که (در برخی موارد، در بعضی ارزشته‌های سرمایه‌گذاری سرمایه‌ی صنعتی) جزئی از  $W$  در همان پروسه‌ی کاری که از آن مانند کالا بیرون آمده است، دوباره بمشابه‌ی وسیله‌ی تولید مستقیماً وارد گردد. از این راه تنها از استحالی ارزش آن به پول واقعی یا علامت پولی، احتراز میشود. باید یگرسخن، این دگرسانی فقط بصورت شمار پول بیان مستقلی بدست می‌آورد. این جزء ارزشی وارد گردش نمیشود. پس ارزشهای وجود دارند که در روند تولید وارد میشوند ولی در پروسه‌ی دوران داخل نیستند. چنین است در مورد جزئی از  $W$  که سرمایه‌دار بعنوان قسمتی از اضافه محصول بصورت جنسی بمصرف میرساند. معذک این قبیل موارد در تولید سرمایه‌داری بی‌اهمیت هستند و دست بالا در کشاورزی بحساب می‌آیند.

در مطالعه‌ی این شکل فوراد و چیز جلب نظر میکند :

اولاً در حالیکه در شکل نخست یعنی  $G \dots G$ ، گردش پول - سرمایه را روند تولید، یعنی وظیفه‌ی  $P$ ، قطع میکند و فقط مانند واسطه‌ای میان دو مرحله‌ی آن  $G - W$  و  $W - G$  جلوه‌گر میشود. در شکل مورد بحث کنونی، مجموع روند گردش سرمایه‌ی صنعتی و حرکت کامل آن در درون مرحله‌ی دورانی است که فقط انقطاعی را تشکیل میدهد و لذا تنها بنابه واسطی میان دو سوی سرمایه‌ی مولد (بارآور) قرار میگیرد. یعنی میان آن سری که بعنوان نخستین سرمایه‌ی مولد دور پیمائی را می‌گشاید و آن انتهای که بمنزله‌ی آخرین سرمایه‌ی مولد بهمان شکل و لذا بصورت از سرگیری آن دور پیمائی را می‌بندد. دوران بمعنای خاص، فقط مانند واسطی تجدید تولیدی نمودار میگردد که ادوار او را نو میشود و از راه این نوگردی استمرار دارد.

ثانیاً مجموع دوران در شکلی نمایش می‌یابد که در نقطه‌ی مقابل شکل دور پیمائی پول - سرمایه قرار دارد. صرف نظر از مقدار ارزشی، شکل دوران در آنجا چنین بود :

\* در این ترجمه کوشش شده است اصطلاح (سرمایه‌ی بارآور) در کنار (سرمایه‌ی مولد) با هم در مقابل اصطلاح اروثائی Capital productif یا Produktives Kapital بکار رود و این بدان منظور است که رفته رفته اصطلاح جدید (بارآور) جانشین مفهوم رایج (مولد) گردد.

ارزشی و چنین است:  $(G - W \cdot W - G) G - W - G$  ولی در اینجا شکل مزبور، باز صرف نظر از مقدار ساده‌ی کالای است:  $(W - G \cdot G - W) W - G - W$  یعنی دارای شکل گردش

I. تجدید تولید ساده

بد و روند  $\dot{W} - \dot{G} - W$  راه که میان دوسر  $P \dots P$  در محیط دوران انجسام میگرد، مورد بررسی قرار میدهم.

نقطه‌ی عزیمت این دوران، کالای سرمایه است:  $\dot{W} = W + w = P + w$  وظیفه کالای سرمایه  $\dot{W} - \dot{G}$  (که عبارتست از سامان دهی به ارزش - سرمایه  $P =$  بی که در کالای سرمایه خوابیده است و اکنون مانند جزئی از کالای  $W$  وجود دارد، و همچنین سامان رسانسی اضافه ارزش محتوی در آن کنیز اکنون بصورت جزء ترکیبی همان توده‌ی کالای با ارزش  $w$  هستی یافته است) در نخستین شکل دور پیمائی مورد بررسی قرار گرفته است. ولی در آنجا وظیفه‌ی مزبور دو مین مرحله‌ی دوران گسیخته شد، راتشکیل میداد و مرحله‌ی انجام دور پیمائی تام بود. در اینجا، همین وظیفه، دو مین مرحله‌ی دور پیمائی ولی نخستین مرحله‌ی دوران راتشکیل میدهد. دور پیمائی اول با  $G$  پایان می یابد و نظر باینکه  $\dot{G}$  عینا مانند  $G$  بدوی بمثابة پول - سرمایه از او میتواند دومین دور رابگشاید، آنگاه لازم نبود دور تر رفته ببینیم آیا  $G$  و  $G$  (اضافه ارزش) که در درون  $\dot{G}$  هستند هرا یکدیگر برآه ادامه میدهند یا راههای متفاوتی اختیار میکنند. البته اگر قرار بود ما نخستین دور - پیمائی را در تکرارش دنبال کنیم، آنگاه چنین بررسی ضرور میگردید. ولی اکنون که سخن بر سر دور - دور پیمائی سرمایه‌ی مولد (بارآور) است این نکته باید حل و تصفیه گردده زیر تابعین نخستین دور - پیمائی سرمایه‌ی مولد خود با این مطلب وابستگی دارد و نیز از آن جهت لازمست که در آن،  $\dot{G} - \dot{W}$  بمثابة مرحله‌ی دورانی جلوه گرمیشود و باید بوسیله‌ی  $G - W$  تکمیل گردد. مسئله‌ی اینکه آیا فوراً - سوله تطابقگر تجدید تولید ساده یا تجدید تولید گسترده است، منوط به حل این نکته میگرد. خلصت دور - پیمائی بر حسب تصمیمی که در این باره اتخاذ میشود، تغییر میکند.

بد و تجدید تولید ساده‌ی سرمایه‌ی مولد (بارآور) را مورد توجه قرار دهم و همچنانکه در فصل اول فرض نمودیم همه‌ی شرایط رابیط رابیکسان و فروش و خرید کالاها را بنا بر ارزش خود مفروض بگیریم. بنا بر این فرض تمام اضافه ارزش، داخل در مصرف شخص سرمایه دار میگرد. بحض اینکه تحول کالای سرمایه به پول انجام یافته، آن جزئی از مبلغ پول که نمایندگی ارزش - سرمایه است در پیمائی سرمایه‌ی شخصی را ادامه میدهد. قسمت دیگر، یعنی اضافه ارزشی که بصورت طلا درآمد ده، وارد گردش عام کالای میگرد. اگرچه گردش پول ناشی از سرمایه دار است و ولی در خارج از محیطه‌ی دوران سرمایه‌ی انفرادی وی قرار میگرد.

در مثالی که ذکر کرده ایم کالای سرمایه  $\dot{W}$  ما عمارت بود از ۱۰۰۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ. ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ آن ارزش - سرمایه‌ی مولد است و بمثابة شکل پولی ۸۴۴۰۰ فوندنخ، دوران سرمایه را که بوسیله‌ی  $\dot{W}$  شروع شده ادامه میدهد. در حالیکه اضافه ارزش ۲۸ لیره‌ی استرلینگ، یعنی صورت پولی ۱۵۶۰ فوندنخ و جزء اضافی محصول - کالا ما از این دوران نتاج میشود و راه جداگانه‌ای را در درون گردش عام کالای هاطی میکند.

$$\dot{W} \left\{ \begin{matrix} W \\ + \\ w \end{matrix} \right\} - \dot{G} \left\{ \begin{matrix} G \\ + \\ g \end{matrix} \right\} \dots W$$



$w - g$  عبارت از يك سلسله خرید هائی است كه سرمایه دار توسط پول انجام میدهد و خواه درقبال كالاهاى حقيقى و خواه در برابر خدمات، برای شخصيت ارجمند خود يا خانواده اش خرج ميكند. اين خريد ها بصورت پراكند و در زمانهاى مختلف واقع ميشوند. بدینسان پول گاه بصورت ذخيره ي پولی بمنظور مصرف جارى وجود دارد و گاه بشکل گنج، زيراد رصورتیکه پول از گردش خود باز ايستد ناچار بصورت گنج درمی آید. وظیفه اش بمثابة وسيله دوران، كه شامل شکل گنجينه ای گذرای آن نیز میگردد. در گردش سرمایه بشکل پولی آن،  $G$  وارد ميشود. پول پیش ریز نشد، بلکه خرج شده است. ما فرض کردیم، ایسم كه همواره سرمایه ي پیش ریخته تماما از یکی از مراحل خود به مرحله ديگر میگردد. در اينجا نیز محصول - كالاى  $P$  مجموع ارزش سرمایه ي مولد (بار آورد) را كه عبارتست از  $P = 422$  ليره ي استرلينگ در بردارد. بانضمام اضافه ارزشی كه طی روند توليد بوجود آمده است  $= 78$  ليره ي استرلينگ. در مثال ماكه محصول - كالا تقسيم پذيراست، اضافه ارزش بشکل  $1560$  فوندنخ وجود دارد و يا اگر آنرا به نسبت يك فوندنخ حساب كنيم بشکل  $162$  اونس نخ موجود است. اما بعكس اگر محصول - كالا مثلاً ماشينی باشد قيمت  $500$  ليره ي استرلينگ و تركيب ارزشی آن نیز مانند نخ باشد، اگرچه يك جزء ارزشی اين ماشين برابر با  $78$  ليره ي استرلينگ اضافه ارزش است، ولی اين  $78$  ليره فقط در تمام ماشين وجود دارد و نمیتوان بدون آنكه ماشين را تکه تکه کرد و بدینسان ارزش مصرف آنرا منهدم ساخت آنرا به ارزش - سرمایه و اضافه ارزش تقسيم نمود. لذا دو بخش ارزشی فقط بطور ذهنی ميتوانند بصورت اجزاء پيكر كالا نمايش يابند، نه همچون عناصر مستقل كالاى  $W$ ، آنچنانكه هر فوندنخ جزء قابل تفكيك و مستقلى از  $10000$  فوندنخ را تشكيل میدهد. در مورد اول بايد كل كالا  $W$  - سرمایه يعنى ماشين، بطور كامل فروخته شود تا آنكه  $g$  بتواند وارد گردش ویژه ي خود گردد. بالعكس اگر سرمایه دار  $8440$  فوندنخ بفروشه، آنگاه فروش  $1560$  فوندنخ باقی ماند. نمايشگر گردش كاملاً جداگانه ای از اضافه ارزش در شکل  $W (1560)$  فوندنخ -  $g (78)$  ليره ي استرلينگ  $= W$  (وسائل مصرفی) خواهد بود. ولی عناصر ارزشی  $10000$  فوندنخ همانقدر در هريك از اجزاء محصول نمايش پذير هستند كه در محصول كل. همچنانكه محصول كل  $10000$  فوندنخ امكان میدهد آنرا به ارزش - سرمایه ي ثابت  $(C)$   $7440$  فوندنخ به ارزش  $372$  ليره ي استرلينگ، به ارزش - سرمایه ي متغير  $(V)$   $1000$  فوندنخ به ارزش  $50$  ليره ي استرلينگ و اضافه ارزش  $(m)$   $1560$  فوندنخ به ارزش  $78$  ليره ي استرلينگ، تقسيم كنيم، بدانسان ممكن است هر فوندنخ را نیز چنين تقسيم کرد:  $904 = C$   $11$  اونس نخ به ارزش  $8928$  پنس،  $V = 1600$  اونس نخ به ارزش  $100$  پنس،  $m = 498$  اونس نخ به ارزش  $1872$  پنس. همچنين سرمایه دار ميتواند با فروش تدريجی  $10000$  فوندنخ و عناصر اضافه ارزشی را كه در هريك از بخشهای فروش متوالی وجود دارد تدريجاً مصرف كند و از اينسرا بتدريج مجموع  $C + V$  را بسامان برساند.

ولی اين طريقه عمل اين فرض را نیز در بردارد كه تمام  $10000$  فوندنخ بفروش رود و همچنين متضمن آنست كه از راه فروش  $8440$  فوندنخ ارزش  $C$  و  $V$  جبران گردد. (كتاب اول فصل نهم،  $9$ ) ولی بهرجهت، بوسيله عمل  $G - W$  ارزش - سرمایه ای كه در  $W$  جاد دارد و نيسز اضافه ارزش، هريك زندگی تفكيك پذيری بدست می آورند يعنى مبالغ پولی دارای زندگی متمایزی میگرددند. در هر دو مورد  $G$  مانند  $g$ ، شكل واقع برگشته ي ارزش است كه بدو در  $W$  فقط بمثابة قيمت كالا نمود، ميشود و در آن حالت تنها دارای بيانی ذهنی است.

$w - g - W$  عبارت از يك گردش ساده ي ثلاثی است كه نخستين مرحله ي آن  $w - g$  در دوران كالا - سرمایه  $G - W$  و لذا در دور پيمائش سرمایه، فرو رفته است. بعكس، مرحله ي

مکمل  $w - G$  \* ، بمثابة منزلی از گردش عمومی کالاها ، ازدور پیمائی سرمایه بیرون میافتد و از آن جدا میگردد . دوران  $W$  و  $w$  ، یعنی گردش ارزش - سرمایه و اضافه ارزش ، پس از تغییر شکل  $\bar{W}$  به  $\bar{G}$  منسحب میشود . از اینجاست نتایج زیرین بدست می آید :

اول - از هنگامیکه کالا - سرمایه در نتیجه عمل  $\bar{W} - \bar{G} = \bar{W} - G$  ، بسامان میرسد ، حرکات ارزش - سرمایه و اضافه ارزش ، که تا آنوقت در  $\bar{W} - \bar{G}$  متحد بوده و بسویلی تولید کالائی بیانهای حمل میشدند ، تفکیک پذیر میگردد زیرا از این پس هر دو آنها بمثابة مالی ولی ، دارای امکان مستقلی هستند .

ثانیا - چنانچه این تجزیه وقوع یابد ، یعنی  $G$  بعنوان درآمد سرمایه در خارج شود ، در حالی که  $G$  بمثابة شکل وظیفه ای ارزش - سرمایه به راهی که دور پیمائی برای آن معین نمود ، است ، ادامه دهنده آنکه عمل نخست یعنی  $W - G$  در ارتباط با اعمال بعدی که عبارت از  $G - w$  و  $G - W$  هستند ، مانند دو گردش متمایز نمایش پذیر میشود ، یعنی بصورت  $W - G - W$  و  $w - G - w$  .

که هر دو از لحاظ شکل عمومی به گردش عادی کالاها تعلق دارند .  
و انگیزه ، عمل بر این جاری است که در مورد کالا های غیر قابل تقسیم ، اجزاء ارزشی آن زهنسا تفکیک شوند . مثلا در صنعت ساختمانی لندن که غالبا بصورت تسویه انجام میشود ، متصدی ساختمان بر حسب مراحل مختلفه پیشرفت بنای خانه پیش قسط هائی دریافت میکند . هیچیک از این مراحل هنوز خانه نیست ، بلکه فقط جزء واقعا موجود از خانه ی آیند ، ایست که در حال ساختمان است و لذا اعلى رزم واقعیت خود فقط يك جزء زهنی از تمام خانه را تشکیل میدهد ، ولی با این وصف به اندازه کافی واقعیت دارد که بتوان با اعتماد آن پیش قسط های مکرری پرداخت . (نگاه کنید به آنچه بعد اضمن فصل دوازدهم خواهد آمد) .

ثالثا - اگر حرکات ارزش - سرمایه و اضافه ارزش ، که هنوز در  $w$  و  $G$  با هم هستند ، فقط قسما از یکدیگر جدا شوند (بنحویکه جزئی از اضافه ارزش بصورت درآمد خرج نشد ، باشد ) یا بهیچوجه جدائی بین آنها وقوع نیابد ، آنگاه در خود ارزش - سرمایه ، حتی در دوران دور پیمائی اغی و پیش از انجام کامل آن ، تغییری بروز میکند . در مثال ما ارزش - سرمایه ی بارآور ، برابر با ۴۲۲ لیبره ی استرلینگ بود . حال اگر عمل  $G - W$  مثلا با ۴۸۰ یا ۵۰۰ لیبره ی استرلینگ ادامه یابد ، آنگاه سرمایه ی منزور آخرین مراتب دور پیمائی را با ارزشی که ۵۸ یا ۷۸ لیبره ی استرلینگ بزرگتر از ارزش گذشته است طی خواهد نمود . این امر ممکن است با تغییر همزمان ترکیب ارزش سرمایه بستگی داشته باشد .

$\bar{W} - \bar{G}$  ، دومین مرحله ی دوران و مرحله ی نهائی دور  $I$  (  $G \dots \bar{G}$  ) ، در دور پیمائی مورد بحث ما ، مرحله ی دوم دور و مرحله ی اول گردش کالائی را تشکیل میدهد . بنابراین تا آنجا که دوران مورد توجه قرار میگیرد ،  $\bar{W} - \bar{G}$  باید با  $\bar{W} - \bar{G}$  تکمیل گردد . ولی  $\bar{W} - \bar{G}$  نه تنها اکنون روند ارزش افزائی را ( که در اینجا وظیفه ی  $P$  ، مرحله ی اول است ) پشت سر گذاشته بلکه نتیجه ی آن یعنی کالا - محصول را نیز بسامان رسانده است . بنابراین پروسه ی ارزش افزائی سرمایه و نیز سامان یا بیی کالا - محصول ، که نمایشگر ارزش - سرمایه ی ارزش افزوده است ، با  $\bar{W} - \bar{G}$  پایان می پذیرد .

بدینسان ما تجدید تولید ساده یعنی موردی را فرض کردیم که  $w - G$  کاملا از  $G - W$  جدا میشود . نظر باینکه هر دو دوران  $w - G - W$  مانند  $W - G - W$  ، از حیث شکل عام \* در چارچوبهای اول و دوم  $w - G$  آمده بود که در چارچوبهای بعدی از زوری دستنویس ما رکن بصورت متسن اصلاح شده است .

\* در چارچوبهای اول و دوم  $w - G$  آمده بود که در چارچوبهای بعدی از زوری دستنویس ما رکن بصورت متسن اصلاح شده است .

خود به گردش کالائی تعلق دارند ( و بنابراین هیچگونه تفاوت ارزشی میان دو سرخود نشان نمیدهند ) ، میتوان مانند اقتصادا میانها باسانی چنین پنداشت که گویاروند تولید سرمایه داری عبارت از تولید ساده ی کالاها ، تولید ارزشهای مصرفی است که برای نوع معینی از مصرف تخصیص داده شده است و نیز آنچه آنکه در اقتصادا میانها بیان میشود ، کالاهائی هستند که سرمایه دار فقط بمنظور جانشین ساختن آنها با کالاهای مصرف دار دیگر تولید میکند و یابدان مقصود مبادله مینماید .

W از ابتدا مانند کالا - سرمایه وارد میدان میشود و هدف تمام پروسه ، که عبارت از توانگر شدن ( ارزش افزائی ) است ، نه تنها نافی آن نیست که مصرف سرمایه دار ، بانمو مقدار ارزش ( ولذات نیز بانمو سرمایه ) ، افزایش یابد ، بلکه خود بد رستی متضمن چنین افزایشی است .

در واقع در گردش که درآمد سرمایه دار انجام میدهد ، کالای تولید شده ی W ( یا جزئی از کالا - محصول W که ذنها با آن تطبیق میکند ) ، تنها به این درد میخورد که بد و نقد شود و بوسیله ی این پول بیک سلسله از کالاهائی بدل گردد که مصرف خصوصی سرمایه دار را تأمین میکند . ولی در اینجا نباید این رویداد کوچک را از نظر درد داشت که W ارزش - کالائی است که برای سرمایه دار مدت تمام شده ، تجسم اضافه کار است و بهمین سبب از ابتدا مانند جزئی از کالا - سرمایه ی W قدم به صحنه میگردد . پس این W بنا به عمل وجودی خود ، به دور پیمائی ارزش - سرمایه ای که وارد در روند است وابستگی دارد . و اگر این دور پیمائی دچار وقفه شود و یا بنحوی مختل گردد ، آنگاه نه تنها مصرف W محدود میشود و یا بکلی از بین میرود ، بلکه در عین حال موجب همین اختلالات در فروش آن سلسله کالاهائی میشود که باید جانشین W گردند . در موردی نیز که  $G - W$  بسامان نمیرسد و یا فقط برای قسمتی از W امکان فروش پیدا میشود ، همین وضع پیش می آید .

دیدیم که  $w - g - w$  ، بمثابة گردش درآمد سرمایه دار ، تنها تا هنگامی درد دوران سرمایه وارد است که جزء ارزشی از W است یعنی تا زمانی که جزئی از سرمایه در شکل وظیفه ای کالا سرمایه - ای آن بشمار می آید . ولی بحضرت اینکه این جزء بوسیله ی  $g - w$  ولذاد در شکل کامل  $w - g - w$  ، استقلال پیدا میکند دیگر در حرکت سرمایهای پیش ریخته ی سرمایه دار وارد نمیشود ، اگرچه از همین جا سرچشمه گرفته است . بنابراین جزء مزبور فقط از این لحاظ به حرکت سرمایه بستگی دارد که حیات سرمایه متضمن وجود سرمایه دار و آن نیز مشروط به مصرف اضافه ارزش بوسیله ی سرمایه دار است .

درد رون دوران عام ، W که فی المثل نخ است ، تنها همچون کالا عمل میکند . ولی بمثابة یکی از منازل گردش سرمایه ، بعنوان کالا - سرمایه ، یعنی با چهره ای که ارزش - سرمایه گاه بخود میگیرد و گاه بدور می افکند ، عمل میکند . پس از فروش نخ به بازرگان ، نخ مزبور از روند دور پیمائی سرمایه ای که محصول آنست خارج میشود ، ولی با این وجود بمثابة کالا همچنان در محیط دوران عام باقی میماند . گردش این مقدار کالا ، علی رغم آنکه دیگر یکی از منزلگاههای دور پیمائی خود مختار سرمایهای ریخته را تشکیل نمیدهد ، ادامه می یابد . بنابراین استحاله ی واقعی و منطقی مقدار کالائی که سرمایه دار بوسیله ی معامله ی  $G - W$  بدرون دوران فرو ریخته است ، یعنی گذارنهای آن به دایره ی مصرف میتواند از لحاظ زمانی و مکانی بکلی از استحاله ای که ضمن آن همین مقدار کالا بمثابة سرمایه ی تجاری وی عمل میکند ، جدا باشد . همان استحاله ای که در مورد گردش سرمایه بانجام رسیده است ، باید در محیط عام نیز وقوع یابد .

چنانچه نخ از نو در دور پیمائی سرمایهای صنعتی دیگری وارد شود ، باز تغیری در این مسئله حاصل نمیشود . دوران عام ، همچنانکه شامل درهم آمیزی دور پیمائی های اجزاء خود مختار سرمایهای اجتماعی ، یعنی جمیع سرمایه های انفرادی میگردد ، دوران ارزشهای رانیز که بمثابة سرمایه به بازار ریخته نشده اند و یا در عرصه ی مصرف انفرادی وارد میشوند ، در بر میگیرد .

در صورتیکه مادوران  $\dot{G} = G + g$  رانزدیکتر مورد بررسی قرار دهیم، آنگاه رابطه ی میان دور پیمائی سرمایه، از آنجهت که جزئی از دوران عام است، و از آن لحاظ که حلقه هائی از یک دور پیمائی خود مختار را تشکیل میدهد، بیان میگردد  $G$ ، بمثابة پول - سرمایه به دور پیمائی سرمایه ادامه میدهد.  $g$ ، بمثابة درآمد خرج شده  $(g - w)$ ، وارد دوران عام میشود و از دور پیمائی سرمایه بیرون میافتد. تنها جزئی از آن وارد دور پیمائی سرمایه میشود که بمثابة پول - سرمایه ی الحاقی بکار می افتد. در  $w - g - w$  پول فقط مانند مسکوک عمل میکند. هدف این دوران عبارت از مصرف شخصی سرمایه دار است. نمایشگر بلاد اقتصاد عامیانه اینست که این دوران غیر وارد در دور پیمائی سرمایه - یعنی گردش جزئی از ارزش - محصول را که بصورت درآمد مصرف میشود - بعنوان صفت ممیزه ی دور پیمائی سرمایه قلمداد میکند.

در دو مین مرحله  $(G - W)$ ، ارزش - سرمایه ی  $G$  که برابر با  $P$  است  $(G = P)$ ، (یعنی مساوی با ارزش سرمایه ی بارآوری است که اینک دور پیمائی سرمایه ی صنعتی را آغاز میکند) و دو باره خالی از اضافه ارزش، و لذا با همان مقدار ارزشی که در مرحله ی نخستین دور پیمائی پول - سرمایه  $G - W$  در ابرود ظاهر میشود. علی رغم تفاوتی که در جاها بوجود آمده، وظیفه ی پول - سرمایه ای که اکنون به کالا - سرمایه تبدیل شده است همانست، یعنی مبدل گشتن به وسائل تولید و نیروی کار  $P$  و  $A$ .

بدینسان، همزمان با  $w - g$ ، ارزش - سرمایه، در وظیفه ی کالا - سرمایه  $(\dot{W} - \dot{G})$ ، از مرحله ی  $W - G$  درگذشته است و اینک وارد مرحله ی مکمل آن  $\left( \frac{A}{P} \right)$  میشود. بنابراین گردش تام آن عبارتست از  $W - G - W < \left( \frac{A}{P} \right)$ .

اولاً: در حالت I (دور پیمائی  $G \dots G$ )، پول - کالا مانند شکل بدوی می باشد که در قالب آن ارزش - سرمایه پیش ریز میگردد و وارد شده بود، ولی در اینجا پول - کالا از ابتدا همانند پیش از مبلغ پولی وارد عمل میشود که کالا - سرمایه طی نخستین مرحله ی دوران  $(W - G)$  در قالب آن مستحیل شده است، و لذا از اول بمثابة استحاله ی سرمایه ی بارآور  $(P)$ ، که در نتیجه ی فروش کالا - محصول بشکل پول درآمد است، بعد از آن می آید. پس در اینجا پول - سرمایه از ابتدا همانند شکلی از ارزش - سرمایه وجود دارد که بدوی نیست و نیز جنبه ی نهائی ندارد، زیرا فقط با سترک مجدداً شکل پولی است که مرحله ی  $G - W$  میتواند با مرحله ی انجام خود  $W - G$  تکمیل گردد. بنابراین آن جزئی از  $G - W$  هم که در عین حال  $G - A$  است، دیگر مانند پول پیش ریخته ی ساده ای جلوه نمیکند که بوسیله ی آن نیروی کار خریداری میشود، بلکه عبارت از بیش ریز همان ۱۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰ لیره ی استرلینگ است، که جزئی از ارزش - کالاهای آفریده ی نیروی کار را تشکیل میدهد و در قالب پول به ازاء نیروی کار پیش ریز میگردد. پولی که در اینجا برای کارگر پیش ریز میشود تنها عبارت از شکل معادل دگرسان شده ای است از جزء ارزشی کالاهائی که خود وی تولید نموده است. و این خود هم اکنون دلیلی بر آنست که معامله ی  $G - W$ ، تا آن حدی که مربوط به  $G - A$  است، به هیچوجه تنها عبارت از جانشین ساختن کالائی بصورت نقدی در برابر کالائی بشکل صرفی نیست، بلکه متضمن عناصر دیگری است که مستقل از نفس دوران عام کالائی هستند.

$G$  مانند شکل دگرسان شده ی  $\dot{W}$  جلوه گرمیشود که خود محصول عمل گذشته ی  $P$  یعنی روند تولید است. بنابراین مجموع مبلغ پولی  $\dot{W}$ ، بمثابة بیان پولی کار گذشته نمایش می یابد. در مثال مایه نی ۱۰۰۰۰ فوندنخ = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ که محصول روند ریسندهی است، ۲۴۴۰ فوندنخ از آن مساوی سرمایه ثابت پیش ریخته  $C$  است که خود برابر با ۲۷۲ لیره ی استرلینگ است، و ۱۰۰۰

فوندنخ دیگر از آن = سرمایه ی متغیر پیش ریخته  $V = ۵۰$  لیره ی استرلینگ و  $۱۵۶۰$  فوندنخ = اضافه ارزش III برابر با  $۲۸$  لیره ی استرلینگ است. چنانچه از  $G$  فقط سرمایه بدوی =  $۴۲۲$  لیره ی استرلینگ از نو پیش ریز شود و در صورتیکه شرایط دیگر یکسان باقی ماند باشد آنگاه با عمل  $A - G$  کارگر فقط جزئی از  $۱۰۰۰۰$  فوندنخ تولید شده طی این هفته ( ارزش پولی  $۰۰۰$  افوندنخ ) را در هفته ی بعد بطور مساعد در ریافت میکند. پول ، بشابه نتیجه ی  $G - W$  ، همواره همین کارگشته است. در صورتیکه عمل مکمل  $G - W$  فوراً در بازار کالا انجام گردد و لذا  $G$  در مقابل کالا های موجود در بازار مبادله شود ، بار دیگر باز کارگشته از یک شکل (پول) بشکل دیگر ( کالا ) تحول می یابد. لیکن از لحاظ زمانی  $G - W$  از  $G - W$  متمایز است. اعمال مزبور فقط بطور استثنائی همزمان انجام میشوند ، مثلاً چنانچه سرمایه داری که عمل  $G - W$  را انجام میدهد و سرمایه داری که همین عمل برای وی  $G - W$  است ، کالا های خویش را متقابلاً و در یک زمان و حساب یکدیگر واریز کنند و سپس  $G$  فقط برای موازنه ی ترازنامه بکار رود . ممکن است میان انجام  $G - W$  و از آن  $G - W$  تفاوت زمانی کم و بیش قابل ملاحظه ای وجود داشته باشد. اگرچه  $G$  همچون نتیجه ی عمل  $G - W$  نمایندگی کار پیشین است ، میتواند در مورد عمل  $G - W$  نمودار شکل دگرسان شده ی کالاهائی باشد که هنوز بهیچوجه در بازار وجود ندارند و بایستی بدان سبب در آیند به بازار آیند که عادتاً عمل  $G - W$  تازه پس از تولید مجدد  $W$  انجام پذیر میگردد . و همچنین ممکن است  $G$  نمودار کالاهائی باشد که تولید آنها همزمان با  $W$  ای انجام گیرد که همین  $G$  بیان پولی آنهاست . مثلاً در مورد مبادله ی  $G - W$  ( خرید و سائل تولید ) ممکن است ذغال پیش از آنکه از کان استخراج شده باشد خریداری گردد . و نیز  $G$  ، تا آنجاکه مانند پول - انباشت وارد عرصه میگردد و بصورت درآمد خرج نمیشود ، میتواند نمایندگی ی پنبه ای باشد که تازه در سال آیند تولید میشود . همچنین است در مورد خرج شدن درآمد سرمایه دار بصورت  $G - W$  و نیز چنین است در مورد دستمزد  $A = ۵۰$  لیره ی استرلینگ . این پول نه تنها شکل نقدی کارگشته ی کارگران است ، بلکه در عین حال حواله ای بر سر کار همزمان یا آیند ، است ، یعنی کاری که هم اکنون در شرف انجام است و بسا باید در آیند ، تحقق یابد . با این پول کارگر میتواند لیاسی بخرد که در هفته ی آیند ، دوخته میشود . این وضع بویژه در مورد اقلام بسیاری از وسائل معیشت صدق میکند که برای جلوگیری از فاسد شدن ، بساید تقریباً بلا فاصله پس از تولید بصرف رسند بدینسان کارگر هنگامیکه دستمزدش بصورت پول پرداخت میشود ، در واقع شکل دگرسان شده ای از کارآئی خویش یا از آن کارگران دیگر را ریافت میکند . سرمایه دار با جزئی از کارگشته ی کارگر به وی حواله ای بر سر کار آیند ، اش میدهد . کار کونی یا آیند ، ی خسود کارگراست که ذخیره ی هنوز بوجود نیامده ای را تشکیل میدهد و بوسیله ی آن کارگشته اش پرداخت میکند . در اینجا دیگر پندار ذخیره آفرینی تماماً بیاد میروند .

ثانیاً : در گردش  $A - W < G - W$  همان پول دو بار جای خود را تغییر میدهد . سرمایه

بدواً آنرا در مقام فروشندگی بدست می آورد و سپس آنرا بشابه خریدار از دست میدهد . استحاله ی کالا بصورت پول تنها به این درد میخورد که از نو آنرا از شکل پولی به قالب کالائی تحویل نمایند . بنابر این شکل پولی سرمایه ، یعنی هستی آن بشابه پول - سرمایه ، در این حرکت فقط لحظه ی گذرانی است ، یا بدیگر سخن تازمانیکه این حرکت جریان دارد ، پول - سرمایه اگر بشابه وسیله ی خرید بکار رود ، تنها مانند وسیله ی دوران جلوه گر میشود و در صورتیکه سرمایه داران متقابلاً از یکدیگر خرید کنند ، مانند  $\bullet$  در دستنویس مارکس راجع به مسئله ی اخیر تذکر زیرین قید شده است : « اما همی این مطالب بسه . بخش آخر کتاب دوم مربوط میشود . » در واقع مسئله ی ذخیره آفرینی ( یا ستنج سازی ) در همین بخش از کتاب دوم و نیز در بخشهای دیگر مشروحاً مطرح گردیده است .

وسيله ی پرداخت واقعی نمود و میشود و لذا فقط آنگاه چنین خصلتی بدست می آورد که پرداخت تفاوت ترازانامه ی محاسباتی لازم میگردد .

ثالثاً : وظیفه ی پول - سرمایه و اعم از اینکه مانند وسیله ی دوران یا بعنوان وسیله ی پرداخت بکار روده فقط اینست که واسطه شود تا  $A$  و  $Pm$  جانشین  $W$  گردند یعنی بجای نخ کسه کالا - محصول و از سرمایه ی بارآور نتیجه شده است ( پس از کسر اضافه ارزشی که باید بصورت درآمد صرف شود ) عناصر تولیدی آنرا بنشانند و لذا وظیفه اش عبارت از استحاله ی مجدد ارزش - سرمایه از شکل کالا به عناصر تشکیل دهنده ی این کالا است . پس سرانجام میتوان گفت که وظیفه ی مزبور تنها عبارت از برگرداندن مجدد کالا - سرمایه به سرمایه ی بارآور است .

برای اینکه دور پیمائی بنحو عادی انجام گیرد باید  $\dot{W}$  بنا به ارزش خود تمام و کمال فروخته شود . علاوه بر این  $W - G - W$  نه تنها متضمن آنست که کالائی جانشین کالای دیگر گردد بلکه نفساً جانشینی مزبور را تحت روابط ارزشی یکسان در بردارد .

مادراینجا فرض کردیم که جریان بهمین نهج واقع میگردد . ولی در واقع ارزش وسائل تولید تغییر میکند و تولید سرمایه داری درست دارای این ویژگی است که روابط ارزشی را مستمراً و بوسیله ی دگرگونی - هائی که پیوسته در بارآوری کار بوجود می آید و خصلت نمای تولید سرمایه داری است تغییر میدهد . در پاره یی این تغییر ارزشی که عارض عوامل تولید میشود و بعد امور بحث ماقرار خواهد گرفت ، اکنون فقط به همین اشاره اکتفا میکنیم . \* تبدیل عوامل تولید به کالا - محصول ، یعنی از  $P$  به  $\dot{W}$  در محیط تولید انجام میگردد ولی استحاله ی مجدد  $\dot{W}$  به  $P$  در محیط دوران واقع میگردد . این عمل به پایدریانی استحاله ی ساده ی کالائی انجام میگردد . ولی در صورتیکه روند تجدید تولید در مجموع خود ملحوظ گردد ، محتوی عمل مزبور لحظه ای از آن روند بشمار میرود .  $W - G - W$  به مثابه شکل گردشی سرمایه ، نفساً تبادل مواد ی را در بردارد که از لحاظ وظیفه ای مشخص است . علاوه بر این ، تحول  $W - G - W$  ایجاب میکند که  $W$  مساوی با عوامل تولید مقدار کالائی  $\dot{W}$  باشد و این عوامل نیز ، رابطه ی ارزشی بدوی خود را نسبت به یکدیگر حفظ نمایند . بنابراین نه تنها چنین فرض میشود که کالاها بنا به ارزش خود خریداری میگردد ، بلکه این مسئله نیز مفروض است که در جریان دور پیمائی هیچگونه تغییری هم بر ارزش آنها عارض نمیشود ، والا پروسه نمیتواند بطور عادی انجام گیرد .

در  $G \dots G \dots G$  شکل بدوی ارزش - سرمایه است که بدور افکنده میشود تا از نو پذیرفته گردد . در  $P \dots W \dots G - G - P \dots W$  فقط عبارت از شکلی است که طی روند اخذ شده و در جریان خود همین روند دوباره دفع گردیده است . در اینجا شکل پولی فقط مانند صورت ارزشی مستقل و فرار سرمایه دیده میشود . سرمایه در شکل  $\dot{W}$  برای پذیرش صورت پول بهممانند آندازه بی صبر است که  $\dot{G}$  بحض بازیافت آن برای دور افکندن و تبدیل مجددش به صورت سرمایه ی بارآور ، بی تاب است . تا هنگامیکه سرمایه در قالب پول ایستاده است وظیفه ی سرمایه ای را انجام نمیدهد و لذا بارور نمیکردد ، سرمایه در حالت آیش قرار میگیرد . در اینجا  $G$  مانند وسیله ی دوران عمل میکند اما به مثابه وسیله ی دوران سرمایه \* . آن استقلاللی که شکل پولی ارزش - سرمایه در نخستین حالت دور پیمائی خود ( دور پول - سرمایه ) نمایش میدهد ، در این شکل دوم ناپسندید میشود و بدینسان نقد ( کری تیک ) حالت اول را تشکیل میدهد که فقط آنرا بشکل ویژه ای درمی آورد .

\* این مطلب در فصل پانزدهم همین جلد ( کتاب دوم ) مورد بحث قرار گرفته است .

\*\* در دستنویس مارکس پس از این مطلب چنین آمده است : " علیه توک " Tooke

\*\*\* مقصود صنف ، توماس توک اقتصاد دان انگلیسی ( ۱۷۷۴ - ۱۸۵۸ ) ، یکی از منتقدین تئوری پولی

بقیه در زیر نویس صفحه بعد

چنانچه دگرسانی دوم (  $G - W$  ) به موانعی برخورد کند ( مثلا بانبودن وسائل تولید در بازار مواجهه شود ) ، در آن صورت دوریمائی ، یعنی جریان روند تجدید تولید ، قطع میگردد و عینا آنچه انسان میشود که گوئی سرمایه در شکل کالا - سرمایه ای بجای مانده است . ولی تفاوت در اینجاست که در سرمایه در شکل پول بیستراز بقا ، آن در قالب تباها پذیر کالائی است . بکار نیافتادن پول معنای سرمایه ، مانع پول بودن آن نمیشود . در صورتیکه اگر سرمایه زمان درازی در انجام وظیفه ای کالا - سرمایه متوقف بماند ، نه تنهادرینگرا کالائی نیست بلکه ارزش مصرفی خود را نیز از دست میدهد . علاوه بر این ، سرمایه در شکل پولی ، میتواند بجای شکل مولد بدوی خود بصورت سرمایه ای بارآور دیگری درآید ، در صورتیکه بصورت  $W$  اصلا قادر به جنیندن از جای خود نیست .

$W - G - W$  ، از لحاظ صوری فقط مستلزم آنست که  $\dot{W}$  در محیط دوران اعمالی انجام دهد ، که خود مراحل تجدید تولید آن بشمارش آیند ، ولی برای آنکه  $W - G - W$  سرانجام باید لازم است  $W$  که جانشین  $W$  گردیده است بطور حقیقی تجدید تولید شود . لیکن این سرانجام یا بی منوط به پروسه های تجدید تولیدی است که خارج از روند تجدید تولید سرمایه ای انفرادی می قسرا گرفته اند که  $\dot{W}$  نمایندگی آنست .

در شکل I ، عمل  $G - W < \frac{A}{Pm}$  فقط تدارك استحاله ای پول - سرمایه به سرمایه ای بارآور است ، ولی در شکل II ، عمل مزبور عبارت از دگرسانی مجدد کالا - سرمایه به سرمایه ای مولد است ، یا بدیگر سخن ، مادام که سرمایه گذاری صنعتی بهمان مقیاس گذشته باقی میماند ، عمل مزبور عبارت از بازگشت به همان عوامل تولیدی است که خود از درون آن برخاسته است . پس در اینجا نیز عمل یاد شده ، مانند شکل I ، همچون مرحله ای تدارکی پروسه ای تولید تجلی میکند ولی با این فرق که در این مورد با بازگشت به همان پروسه و تجدید آن سروکار است و لذا خود مقدمه ای برای تجدید تولید و نیز برای تکرار روند ارزش افزائی بشمار میرود .

اکنون لازم است یکبار دیگر متذکر شویم که  $G - A$  عبارت از یک جاده ای عادی کالا هانست ، بلکه خرید کالائی است (  $A$  ) که باید برای تولید اضافه ارزش بکار رود ، همچنانکه  $G - Pm$  فقط تشریفاتی است که از لحاظ مادی برای انجام این هدف ضرور است .

با انجام  $G - W < \frac{A}{Pm}$  ،  $G$  دوباره به سرمایه ای مولد ، یعنی  $P$  ، تبدیل میگردد و دور پیمائی را از نو آغاز میکند .

بنابراین شکل روشن و صریح  $P \dots W - G - \dot{W} \dots P$  چنین است :

$$\begin{array}{ccccccc}
 & & & & & & \frac{A}{Pm} \dots P \\
 & & & & & & \left\langle \right. \\
 & & & & & & W - G - W \\
 & & & & & & + \\
 P \dots \dot{W} & & & & & & + \\
 & & & & & & W - G - W
 \end{array}$$

تبدیل پول - سرمایه به سرمایه ای بارآور عبارت از خرید کالاها بمنظور تولید کالاهاست . فقط

بقیه زیر نویس صفحه قبل :

ریکاردواست که مارکس ویرا آخرین اقتصاد دان انگلیسی دارای ارزشکی "of any value" خوانده است . وی با اینکه بد رستی برخلاف ریکاردو وظیفه ای پول را در وسیله ای دوران بودن محدود نمیکند معذ لك نمیتواند وظیفه ای را که پول - سرمایه انجام میدهد و روابطی که بیسن وظایف مختلفه ای پول وجود دارد درك نماید . توماس توك كئلب معتبری در باره ای تسار بیخ قیمت ها نگاشته و از هواداران آزاد ای بازرگانی بوده است .

هنگامیکه مصرف بدینسان مصرف بار آور میشود ، در دور پیمائی خوبی سرمایه وارد میگردد . شرط لازم آنست که بوسیله کالا های بدینسان مصرف شده اضافه ارزش بوجود آید . و این چیزی است که با تولید و حتی تولید کالائی ، که هدفش زندگی تولید کنندگانست ، تفاوت بسیار دارد . جانشین ساختن کالائی به کالای دیگر که بدینسان منوط به تولید اضافه ارزش میشود ما هیتا چیزی بکلی غیر از مبادله ی محصولات است که پول فقط واسطه ی آنست . ولی باین وجود اقتصاد یون برای اثبات اینکه سرریز تولید امکان پذیر نیست به همین امر استناد میکنند .

علاوه بر مصرف بار آور  $G$  ، که به  $A$  و  $Pm$  تبدیل میگردد ، دور پیمائی شامل نخستین حلقه ی  $G - A$  نیز میشود که برای کارگر  $A - G$  است که مساوی با  $W - G$  میشود . از دورانی که بوسیله ی کارگر بصورت  $G - W - A$  انجام میشود و مصرف او را در بر میگیرد ، فقط نخستین حلقه ی آن بمشابه نتیجه ی  $G - A$  ، در دور پیمائی سرمایه وارد میگردد . عمل دوم یعنی  $G - W$  ، وارد در گردش سرمایه ی فردی نمیشود ، با اینکه خود از دور آن برخاسته است . ولی وجود دائمی طبقه ی کارگر برای طبقه ی سرمایه دار ضرورت دارد و بنابراین مصرف کارگرنیز ، که از راه  $G - W$  انجام میشود ، برای طبقه ی مزبور ضرور است .

برای آنکه ارزش - سرمایه بتواند به دور پیمائی خود ادامه دهد و نیز اضافه ارزش بوسیله ی سرمایه دار مصرف گردد ، تنها چیزی که عمل  $W - G$  ایجاب میکند اینست که  $W$  به پول بدل شود یعنی بفروش رود . بدیهی است که  $W$  فقط از آنجهت بفروش میرود که جنسی دارنده ی ارزش مصرف است و لذا برای نوعی از انواع مصرف ، اعم از مولد یا شخصی ، شایستگی دارد . ولی اگر  $W$  به گردش خود ادامه دهد ، مثلا بوسیله ی بازرگانی که نفع را خریداری کرده است ، بدو این امر بهیچوجه به ادامه ی دور پیمائی آن سرمایه انفرادی نمی که نفع تولید کرده و به بازرگان فروخته است لطمه ای وارد نمیکند . تمام پروسه بحرکت خود ادامه میدهد و با آن نیز مصرف شخصی سرمایه دار و کارگر ، که به این روند وابسته است ، همچنان جریان می یابد . این نکته ایست که در مورد بررسی بحرانها و اجد اهمیت است .

بمحض اینکه  $W$  فروخته شد و به پول بدل گردید ، میتواند از نو به عوامل واقعی روند کار ، و لذا دوباره به عوامل تجدید تولید مبدل شود . حالا خواه  $W$  را مصرف کننده ی قطعی خرید باشد و خواه بازرگانی آنرا بقصد بافروش بخرد ، این امر مستقیما هیچگونه تغییری در جریان بوجود نمی آورد . حجم توده های کالائی که تولید سرمایه داری بوجود می آورد ، مشروط به یک میدان از پیش مقرر عرضه و تقاضا ، برای برآوردن نیازمندیها ، نیست بلکه بسته به مقیاس خود این تولید و نیاز به پیوسته گسترش دادن آنست . خریدار مستقیم تولید کلان ، به غیر از دیگر سرمایه داران صنعتی ، فقط میتواند کلان - بازرگان باشد . روند تجدید تولید تا حدود معینی میتواند ، بدون آنکه کالا های بی بازار ریخته اش واقعا وارد مصرف انفرادی یا مولد شده باشند ، بر همان پایه مقیاس گسترده جریان یابد . مصرف کالا ها در دور پیمائی سرمایه ای که اجناس مزبور را بیرون داده است ، وارد نمیشود . بمحض اینکه مثلا نسخ بفروش رفت ، ارزش - سرمایه ای که نماینده ی آنست میتواند دور پیمائی خود را ، قطع نظرا آنچه به سرخ فروش رفته خواهد آید ، از نو آغاز نماید . تا هنگامیکه محصول فروخته میشود از نقطه ی نظر تولید کننده ی سرمایه دار همه چیز جریان منظم خود را دارد . دور پیمائی ارزش - سرمایه ، کسسه وی نماینده ی آنست ، قطع نمیشود . و چنانچه این پروسه گسترده تر شود ، امری که خود متضمن توسعه ی مصرف بار آور و وسائل تولید است ، - آنکه این تجدید تولید سرمایه میتواند با توسعه ی مصرف انفرادی کارگران ( لذا با گسترش تقاضا ) همراه باشد ، زیرا روند مزبور از راه مصرف بار آور آغاز شده و بدان وسیله امکان پذیر گردیده است . بدینسان ممکن است که تولید اضافه ارزش و همراه آن مصرف



شخصی سرمایه دار نیز رشد کند و تمام روند تجدید تولید در وضع شکوفائی قرار گیرد و در حالیکه بخش بزرگی از کالاها فقط بصورت ظاهر وارد مصرف شد و باشند و ولی در حقیقت بفروش نرفته روی دست باز فروشان ماند و لذا اوقات هنوز در بازار باشند و اینک امواج کالاها متعاقب یکدیگر میروند و سرانجام معلوم میگردد که جذب موج پیشین بوسیله ی مصرف و ناهوری بیش نبود و است سرمایه - کالاها بر سر جای خود در بازار بایکدیگر متقابلا می ستیزند و دیر رسیدگان برای آنکه فروش کرد و باشند کالای خود را به پائین تراز بها میفروشند و کالاهای پیشین هنوز نقد نشد و اندک موعدها بخرید میروند و دارندگان کالاها میزور مجبورند یا خود را فاسد اعلام کنند و یا برای اینکه امکان پرداخت داشته باشند و آنها را بهر قیمتی بفروشند این فروش مطلقا ارتباطی با وضع حقیقی تقاضا ندارد و این امر تنها با تقاضای پرداخت و با ضرورت مطلق تبدیل کالا به پول سروکار دارد و سهم بحران در میگیرد و بحران در مورد کاهش مستقیم تقاضای اشیا مورد مصرف و یعنی تقاضای مصرف انفرادی و بروز نمیکند و بلکه در کاهش مبادله ی سرمایه با سرمایه و در کاهش روند تجدید تولید سرمایه آشکار میگردد و

هرگاه کالاهای  $Pm$  و  $A$  و  $G$  جانشینشان میشود تا وظیفه ی خود را بشماره پول - کالا مانند ارزش - سرمایه ای که بمنظور استحاله ی مجدد به سرمایه ی بارآور تخصیص یافته است و انجام دهد - میبایست در موعدهای مختلف خریداری شده یا پرداخت گردند و بنحویکه  $G - W$  نمایشگر یک سلسله خرید ها و پرداخت های متوالی باشد - آنگاه جزئی از  $G$  عمل  $G - W$  را انجام میدهد و در حالیکه جزء دیگر آن بصورت نقدی باقی میماند تا در زمان معینی که از شرایط خود پرورس ناشی میشود برای انجام معاملات همزمان یا متتابع  $G - W$  بکار رود و جزء مزبور فقط موقتا از دوران خارج شده است تا در زمان مقرر وارد عمل گردد و وظیفه ی خود را انجام دهد و در اینصورت نفس چنین رکود خود و وظیفه ای است که بوسیله ی دوران یا برای دوران مقرر گشته است و وجودش مانند خرید - مایه یا پرداخت - مایه و تعلیق حرکتش و وضع از هم گسیخته ی گردش و عبارت از حالتی است که پول در آن یکی از وظایف خود را مانند پول - سرمایه اجرا میکند - زیرا در این مورد پولی که موقتا بحال سکون درآید و خود جزئی از پول - سرمایه ی  $G$  ( $G - g = G$ ) است و جزئی است از ارزش کالا - سرمایه ی برابر با  $P$  و یعنی ساوی با ارزش سرمایه ی مولدی است که دوریمائی از آن ناشی میگردد و از سوی دیگر هر پولی که از گردش خارج میگردد بصورت گنج در می آید - بنابراین شکل گنج شده ی پول در این مورد تابعی از پول - سرمایه است و عینا آنچه آنکه در  $G - W$  وظیفه ی پول بشماره وسیله ی خرید یا پرداخت تابعی از پول - سرمایه میشود و این بدان جهت است که در اینجا ارزش - سرمایه شکل پول دارد و پول در این مورد حالتی از سرمایه ی صنعتی در یکی از مراحل آنست - حالتی که پیوستگی مجموع دوریمائی از پیش به آن تحمیل نموده است و ولی در عین حال اینجا دو باره این مسئله تائید میشود که پول - سرمایه در درون دوریمائی سرمایه ی صنعتی و هیچ وظیفه ی دیگری غیر از وظایف پولی انجام نمیدهد و در عین حال وظایف مزبور فقط در ارتباط و هم پیوندی با دیگر مراحل این دوریمائی است که دارای مفهوم وظایف سرمایه ای میشوند و

اینکه  $G$  همچون نسبت  $g$  به  $G$  و مانند رابطه ی سرمایه ای و نمودار میشود و خود مستقیما وظیفه ای از پول - سرمایه نیست و بلکه ناشی از وظیفه ی کالا - سرمایه ی  $W$  است که بنوبه ی خود بصورت رابطه ی میان  $w$  و  $W$  و فقط نتیجه ی روند تولید و بارورگشتن ارزش - سرمایه در درون آن پرورس را منعکس میسازد و

هرگاه پیشرفت روند دورانی به موانعی برخورد کند و بنحوی که  $G$  در اثر شرایط خسارچی و از قبیل وضع بازار و غیره مجبور شود عمل  $G - W$  خود را معلق سازد و از آن جهت ناچار گردد مدت کمابیش درازی در وضع پولی بماند و آنگاه از نو حالت گنج آفرینی پول پدیدار میشود - حالتی که در

کردن ساده ی کالاها نیز، بعضی اینکه گذار از  $W - G$  به  $G - W$  بعلت عوامل خارجی گسیخته شد و ظاهر میگردد. این يك گنج اندوزی ناخواسته است. بدینسان در مثال ما پول دارای شکل آیش یافته و نهائی پول - سرمایه است. ولی اکنون بیش از این مسئله ی مزبور را مورد بررسى قرار نهدیم.

اما در هر دو حالت، رکود پول - سرمایه در وضع نقدی خود، مانند نتیجه ی قطع حرکت نمودن میشود. خواه این گسیختگی بسود هدف یا بزبان آن انجام گیرد، خواه دلخواسته باشد یا ناخواسته، خواه بنابر وظیفه باشد یا معارض با آن وقوع یابد.

## II • انباشت و تجدید تولید بمقیاس گسترده

چون نسبت هائی که در درون آن روند تولید گسترش پذیر است، خود سرانه نیستند، بلکه از لحاظ فنی پیش فرموده اند، چه بسا ممکن است که اضافه ارزش بدست آمده، با اینکه برای سرمایه شدن تخصص یافته است، فقط بان تکرار دور پیمائی های مختلف به حجم لازمی برسد که با آن واقعا بتواند مانند سرمایه ی افزودن عمل کند یا در دور پیمائی ارزش - سرمایه ی وارد در روند داخل شود (بنابراین تا آن هنگام انباشته شدن آن ضرور است). از اینرو اضافه ارزش بصورت گنج منجمد میشود و این شکل پول - سرمایه ی نهان میگردد. از آنجهت نهان - سرمایه است که تا بصورت نقدی منجمد مانده است نمیتواند بشابه سرمایه وارد میدان عمل گردد (۱۶۵). پس گنج آفرینی در این مورد مانند لحظه ای از روند انباشت سرمایه داری دیده میشود که در عین وابستگی و همزی با آن، ذاتا از آن متمایز است. زیرا با وجود یافتن پول - سرمایه ی نهان، روند تجدید تولید، خود گسترش پیدا نمیکند. بعکس، اگر پول - سرمایه ی نهائی در اینجا بوجود آمده، از آنروست که سرمایه دار تولید کننده قادر نیست بلا فاصله مقیاس تولید خویش را توسعه دهد. در صورتیکه وی اضافه محصول خود را به تسولید کننده ی طلا یا نقره ای بفروشد که سیم و زر تازه به دوران میریزد و یا اگر آنرا با بازرگانی معامله کند که بر از آن قسمتی از اضافه محصول ملی، از خارج طلا یا نقره ای اضافی وارد مینماید - امری که همانند مورد پیشین است - آنگاه پول - سرمایه ی نهائی وی افزوده ای بر اندوخته ی ملی زر و سیم میگردد. در

(۱۶۵) اصطلاح "نهان" latent، ما خود از تصور فیزیکی در مورد حرارت نهائی است که اکنون بوسیله ی تئوری تبدیل نیرو تقریباً کنار گذاشته شده است. به همین سبب است که مارکس در بخش سوم (که نگارش آن مؤخر است) در این مورد اصطلاح "بالقوه" "potentiel" را که از انرژی توانی یابنا به شباهت از سرعت بالقوه ی دالامبر \* D'Alembert وام گرفته است، بصورت "سرمایه ی بالقوه" capital virtuel; virtuelles Kapital مورد استفاده قرار میدهد. فریدریش انگلس

Jean Baptiste Le Rond d'Alembert (۱۷۱۶ - ۱۷۸۳) - نویسنده ی ریاضی دان، فیلسوف و طبیعی دان فرانسوی که در زمره ی روشنگران بزرگ قرن هجدهم بشمار میرود. دالامبر که دارای افکار ماتریالیستی بود همراه با دانشمند و نویسنده ی معروف فرانسوی دید، رو Diderot به تنظیم آنسیکلوپدی Encyclopedie (دایره المعارف) پرداخت و در مقدمه ای که بر آن نوشت از فلسفه ای مبتنی بر طبیعت و مادیت دفاع نموده و فلسفه ی مسادی وی نه تنها جنبه ی مکانیکی داشت، بلکه پیگیرانه و خالصی از اندیشه های متافیزیکی نبود.

همه ی موارد دیگر ، آنچه که در دست خریدار ، وسیله ی دوران بود ، مثلا ۷۸ لیبره ی استرلینگ ، در دست سرمایه دار فقط شکل گنج بخود میگردد و بنابراین تنها چیزی که واقع شده اینست که اندوخته ی ملی طلا و نقره بنحو دیگری توزیع گردیده است .

هرگاه در معاملات سرمایه دارما ، پول مانند وسیله ی پرداخت عمل کند ، ( بنحویکه خریدار بایست قیمت کالا را در مواعد کمابیش طولانی پرداخت نماید ) ، آنگاه اضافه محصولی که برای سرمایه افزائی تخصیص یافته است به پول تبدیل نمیشود ، بلکه بصورت فته طلب ، اسناد مالکیت بسر معادلی مبدل میشود که شاید هم اکنون در اختیار خریدار باشد و یا شاید فقط در نظر دارد که بعدا بسدست آورد . این مورد ، مانند مواردی که در قبال اسناد بهره آور و غیره پول گذاری شده است ، در روند تجدید تولید دور پیمائی ما وارد نمیشود ، اگرچه ممکن است در دور پیمائی دیگر سرمایه های انفرادی صنعتی داخل گردد .

تمام خصلت تولید سرمایه داری با بارور شدن ارزش - سرمایه ی پیش ریخته و ولذا در مرحله ی اول با تولید هرچه بیشتر اضافه ارزش ممکن ، ملازمه دارد . ولی در مرحله ی ثانی منوط به تولید سرمایه است و بنابراین با تبدیل اضافه ارزش به سرمایه بستگی دارد ( به کتاب اول فصل ۲۲ مراجعه شود ) . انباشت یا تولید بقیاس گسترده تر ، که مانند وسیله ی تولید پیوسته وسیعتر اضافه ارزش دیده میشود و لذا توانگر تر شدن را بشابه هدف شخصی سرمایه دار نشان میدهد و در گرایش کلی تولید سرمایه داری گنجد ، است ، چنانکه در کتاب اول باز نموده شد ، بعدا در نتیجه تکامل خود ، برای هر سرمایه دار انفرادی مبدل به ضرورتی میگردد . افزایش دائمی سرمایه اش شرط نگاهداری آن میشود . ولی بیش از این لزومی ندارد به آنچه سابقا توضیح داده شده است برگردیم .

مابدوا تجدید تولید ساده را مورد بررسی قرار دادیم ، چنین فرض کرده ایم که در این تجدید تولید تمام اضافه ارزش بصورت درآمد خرج میشود . واقعیت اینست که در شرایط عادی همواره میبایست بخشی از اضافه ارزش بصورت درآمد صرف شود و بخش دیگری از آن مایه افزایش گردد . این مسئله که آیا در درون دورانهای معینی گاه اضافه ارزش تولید شده ، تماما مصرف میشود و گاه سراسر بمنظور مایه افزایش بکار میرود ، بکلی در این امر بی تفاوت است . در میانگین حرکت - که فورمول عام فقط میتواند بیانگر آن باشد - این هر دو حالت روی میدهد . ولی برای اینکه فورمول را بشیرنج نکرده باشیم بهتر است بپذیریم که تمام اضافه ارزش انباشته میشود . فورمول 
$$P \dots W - G - W \left\langle \begin{matrix} A \\ P_m \end{matrix} \right.$$
 بیانگر

سرمایه ی بارآوری است که بقیاس بزرگتر و با ارزش بیشتر تجدید تولید میگردد و مانند سرمایه ی مولدی که نمو کرده است دور پیمائی خود را آغاز میکند ، باید یگرسخن ، دور پیمائی اول خود را تجدید میکند . بمحض آغاز این دور پیمائی ، از نو  $P$  را بشابه نقطه ی عزیمت در برابر خود داریم ، فقط با این تفاوت که  $P$  کونی ، سرمایه ی بارآور بزرگتری نسبت به  $P$  اولی است .

همچنین است هنگامی که در فورمول  $G \dots G$  ، دومین دور پیمائی با  $G$  شروع میشود و  $G$  بشابه  $G$  ، مانند پول - سرمایه ی پیش ریخته ای عمل میکند که دارای مقدار معینی است . این خود پول - سرمایه ای بیش از آنست که نخستین دور پیمائی را گشوده بود ، ولی بمحض اینکه با نقش پول - سرمایه ی پیش ریخته وارد میدان میشود ، هر اثری از وجود نمویافته اش که مرهون مایه افزایش اضافه ارزش است ، ناپدید میگردد . این منشاء در شکلش بشابه پول - سرمایه ای که دور پیمائی خود را آغاز میکند نامرئی میشود . همینطور است در مورد  $P$  ، آنگاه که مانند نقطه ی عزیمت دور پیمائی تازه ای عمل میکند .

چنانچه  $P \dots P$  را با  $G \dots G$  مقایسه کنیم ، آنگاه دیده میشود که این دو به هیچوجه دارای معنای واحدی نیستند .  $G \dots G$  بخودی خود و بشابه

دور پیمائی منفرد و بیانگر آنست که  $G$  یعنی پول - سرمایه ( یا سرمایه ی صنعتی در دور پیمائی خود  
 بمثابة پول - سرمایه ) ، پولی است که پول میزاید ، ارزشی ارزش زاست ، اضافه ارزش تخم میگذرد .  
 بعکس ، در دور پیمائی  $P$  بحض اینکه نخستین مرحله ، یعنی روند تولید ، بسر رسید ، و رو نسد  
 ارزش افزائی نیز در همان حال انجام یافته است و پس از طی مرحله ی دوم  $\dot{G} - \dot{W}$  ( یعنی  
 نخستین مرحله ی دورانی ) است که ارزش - سرمایه + اضافه ارزش و مانند پول - سرمایه ی سامان  
 رسیده ، مانند آن  $\dot{G}$  بی وجود دارند که در نخستین دور پیمائی بمثابة آخرین جزء و منتها دیده شده  
 بود . اینکه تولید اضافه ارزش بانجام رسیده در شکل  $P \dots P$  که قبلا مورد بررسی ماقرار گرفته  
 ( فورمول روشن آنرا در صفحه ی ۴۷ ملاحظه کنید ) ، بوسیله ی  $w - g - w$  نموده شد .  
 است ، یعنی بوسیله آن دور پیمائی بی که طی مرحله ی دوم خود از دوران سرمایه بیرون می افتد و  
 دوران اضافه ارزش را بمثابة درآمد نشان میدهد . پس در این شکل ، که تمام حرکت بوسیله ی  
 $P \dots P$  نموده میشود هیچگونه تفاوت ارزشی میان دو سران وجود پیدا نمیکند ، باور شدن ارزش  
 پیش ریخته ، تولید اضافه ارزش نیز مانند  $G \dots G$  منعکس شده است . فقط عمل  $\dot{G} - \dot{W}$  در  
 $\dot{G} - \dot{G}$  مانند آخرین مرحله جلوه میکند و در  $P \dots P$  بمثابة دومین مرحله ی دور پیمائی و نخستین  
 مرحله ی دوران دیده میشود .

در  $P \dots P$  نمایشگر تولید اضافه ارزش نیست ، بلکه نمودار آنست که اضافه ارزش تولید شده  
 مایه افزاگر دیده و لذا سرمایه انباشته شده است و بنابراین نشان دهنده ی آنست که  $\dot{P}$  در برابر  
 $P$  مرکب از ارزش - سرمایه ی بدوی با اضافه ارزش سرمایه ای است که در نتیجه ی حرکت آن  
 انباشت شده است .

$\dot{G}$  ، بمثابة منتهای ساده ی  $G \dots G$  و نیز  $\dot{W}$  ، آنچنانکه در دوران این دور پیمائی ها  
 نموده میشود ، بخودی خود بیانگر حرکت نیستند ، بلکه نتیجه ی حرکت را نشان میدهند ، یعنی باور  
 شدن ارزش - سرمایه را ، که در شکل کلاسی یا بصورت پولی سامان یافته است و منعکس میسازند .  
 بنابراین آنها ارزش - سرمایه را بمثابة  $G + g$  یا  $w + w$  ، بمثابة نسبت ارزش - سرمایه به  
 زاده و رودش که اضافه ارزش است ، بیان میکنند . آنها این نتیجه را همچون اشکال دورانی مختلف  
 ارزش - سرمایه ی باور گرفته نمایش میدهند . ولی خود این باوروی انجام یافته ، چه در شکل  $\dot{W}$  و چه  
 در شکل  $\dot{G}$  ، وظیفه ای نیست که خواه از سرمایه ی نقدی و خواه از سرمایه ی کلاسی ناشی شده باشد .  
 هیچکدام از پول - سرمایه و کالا - سرمایه ، بمثابة اشکال ویژه و متفاوت سرمایه ی صنعتی ، مانند  
 شیوه های پروری که منطبق با وظایف خاص آن سرمایه هستند ، نمیتوانند وظیفه ی دیگری جز آنچه  
 مربوط به آنهاست انجام دهند . پول - سرمایه فقط میتواند وظایف پولی و کالا - سرمایه تنها میتواند  
 وظایف کلاسی را اجرا نماید و تفاوت میان آنها غیر از تفاوت میان پول و کالا چیز دیگری نیست . همچنین  
 سرمایه ی صنعتی ، در شکل سرمایه ی باور و ارزش ، فقط میتواند مرکب از همان عواملی باشد که در هر روند  
 کار حصول آفرین دیگر وجود دارد ، یعنی از سوئی شرایط عینی کار ( وسائل تولید ) ، و از سوی دیگر  
 نیروی کاری که بنحو باور و ( بنا بر هدف ) بفعالیت میپردازد . چنانکه در دوران محیط تولید ، زندگی  
 سرمایه صنعتی جز بوسیله ی دارا بودن ترکیبی که با روند تولید بطور کلی و لذا با روند تولید غیر سرمایه -  
 داری نیز تطبیق کند ، میسر نیست ، هم آنچنان سرمایه ی مزبور در محیط دوران جز آنکه با دو شکل  
 منطبق با این محیط ، یعنی با اشکال کالا و پول ، سروکار داشته باشد نمیتواند زیست کند . ولی  
 همچنانکه از پیش مجموع عوامل تولید با آن جهت بمثابة سرمایه ی باور و اعلام میشوند که نیروی کار ،  
 نیروی نار غیر است و نیروی است که سرمایه دار از دارند ، و ویژه ی آن عینا هم آنچنان خرید و که وی

وسائل تولیدش را نیز از کالا داران دیگر خریداری نموده است، و بنابراین همانگونه نیز که روند تولید خود مانند وظیفه‌ی مولد سرمایه‌ی صنعتی بجزایان می‌افتد، پول و کالاهم بمثابة اشکال دورانی همان سرمایه‌ی صنعتی در می‌آیند و لذا وظایف آنها نیز مانند وظایف دورانی آن سرمایه میگردد، و بنحو یکه آنها یا وظایف سرمایه‌ی بارآور را آماده میسازند و یا خود از آن ناشی میشوند. فقط پیوستگی آنها بمثابة اشکال و غلظتی که سرمایه‌ی صنعتی باید طی مراحل مختلفی که خود انجام دهد، در اینجاموجب آن میشود که وظیفه‌ی پولی و وظیفه‌ی کالائی در عین حال تابعی از پول - سرمایه و کالا - سرمایه میگردد. بنابراین خطاست اگر تصور شود که خواص و وظایف میز و ویژه‌ی پول بمثابة پول و کالا بمثابة کالا، متفرع از صفت سرمایه‌ی آنهاست، و نیز همچنان خطا خواهد بود اگر بعکس ویژگی - های سرمایه‌ی مولد را ناشی از وسائل تولید انگارند، که خود شکل وجودی سرمایه‌ی بارآور هستند.

همینکه  $G$  یا  $w$  بمثابة  $G + g$  و  $w + w$  تثبیت شدند، یعنی بمثابة رابطه‌ی سرمایه‌ی ارزش - سرمایه به زاد و رودش که اضافه ارزش است تحقق یافتند، آنگاه این رابطه در هر دو ی آنها، یکبار بصورت پول و بار دیگر بصورت کالا، تعبیر شده است - امری که در ماهیت خود موضوع تغییری بوجود نمی‌آورد. بنابراین روشن است که این رابطه نه از خواص و وظایف پول فی نفسه ناشی میشود و نه از ویژگیها و وظایف سرشتی کالا سرچشمه میگردد. در هر دو مورد ویژگی خصلت نمای سرمایه، یعنی ارزشی که ارزش زاست، فقط مانند نتیجه بیان شده است.  $w$  همواره از وظیفه‌ی  $w$  که انجام میدهد حاصل میشود و  $G$  هیچگاه چیز دیگری بغیر از شکل  $w$  نیست که در دور پیمائی سرمایه‌ی صنعتی دگرسان شده است. بنابراین بحض اینکه پول - سرمایه‌ی بسامان رسیده وظیفه‌ی ویژه‌ی پول - سرمایه‌ی خود را از سر میگردد، دیگر صفت مبین بودن رابطه‌ی سرمایه‌ی  $G$  در  $G = G + g$  خوابیده است، از دست میدهد. آنگاه  $G \dots G$  واقع شده و  $G$  دور پیمائی را از سر گرفته است، حتی در صورتیکه تمام اضافه ارزش خفته در  $G$  مایه افزاشده باشد، دیگر نقشی بمثابة  $G$  ایفا نمیکند، بلکه بصورت  $G$  از نو وارد میدان میشود. در مثالی که ما گرفته ایم، دومین دور پیمائی بجای آنکه با ارزش - سرمایه‌ی بدوی ۴۲۲ لیره‌ی استرلینگ شروع شود با ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ آغاز میگردد. ارزش - سرمایه‌ی که گشاینده‌ی دور پیمائی است به اندازه‌ی ۷۸ لیره‌ی استرلینگ بزرگتر از پیش است. این تفاوت در مقام مقایسه‌ی یک دور پیمائی با دور پیمائی دیگر وجود دارد، لیکن چنین مقایسه‌ی در درون هر دور پیمائی با افراد نیست. ۵۰۰ لیره‌ی استرلینگ که مانند پول - سرمایه پیش ریز شده است، و ۷۸ لیره‌ی آن قبل از آغاز دور پیمائی بمثابة اضافه ارزش وجود داشت، هیچ نقش دیگری، جز نقش ۵۰۰ لیره‌ی که با آن سرمایه دار دیگر نخستین دور پیمائی را آغاز میکند، ایفا نمینماید. همچنین است در دور پیمائی سرمایه‌ی بارآور.  $P$  ثی که مقدارش بزرگتر شده است مانند  $P$  وارد تجدید دور میشود، عینا هم آنچنان که  $P$  در مورد تجدید تولید ساده  $P \dots P$  عمل میکند.

در مرحله‌ی  $\frac{A}{P_m} < \dot{W} - \dot{G}$  مقدار افزوده فقط بوسیله‌ی  $w$  نموده میشود ولی نه از راه  $\dot{A}$  و  $\dot{P}_m$  نظر بر اینکه  $w$  حاصل جمع  $A$  و  $P_m$  است، از طریق  $\dot{W}$  این امر خود نشان داده میشود که مجموع  $A$  و  $P_m$  خفته‌ی در آن بزرگتر از  $P$  بدوی است. از این گذشته شاید علامت گذاری بصورت  $\dot{A}$  و  $\dot{P}_m$  نادرست باشد، زیرا میدانیم که نمو سرمایه موجب تغییر در ترکیب ارزشی آن میشود و در جریان این تغییر، ارزش  $P_m$  افزایش می‌یابد، در حالیکه ارزش  $A$  همواره بطور نسبی، و غالباً بطور مطلق تنزل میکند.

### III. انباشت پول

این مسئله که آیا اضافه ارزش طلا گشته، میتواند بلا فاصله به ارزش - سرمایه‌ی روند سپار

ملحق شود و بدینسان همراه سرمایه ی  $G$  ، با مقدار  $G$  ، در پروسه ی دور پیمائی وارد گردد دیانه ، منوط به اوضاع و احوالی است که مستقل از وجود ساده ی  $G$  روی میدهند . چنانچه قرار باشد  $G$  بعنوان ارزش - سرمایه در بنگاه مستقل دیگری که در جنب بنگاه اولی تاسیس میشود بکار افتد ، آنگاه روشن است که  $G$  فقط در صورتی میتواند بکار آید که دارای مقدار حداقل لازم برای چنین مو<sup>۱</sup> سسه ای باشد . هرگاه بنا بر این باشد که  $G$  بمنظور توسعه ی بنگاه بدوی بکار رود ، آنگاه روابط عوامل مادی  $P$  و نسبت های ارزشی آن ، باز استفاده از  $G$  را بوجود مقدار حداقل مشخصی مشروط میسازند . همهی وسائل تولیدی که در این بنگاه در کارند نه تنها دارای رابطه ای کیفی هستند ، بلکه بایکدیگر رابطه ی کمی معین و حجم متناسبی دارند . این روابط مادی عوامل وارد در سرمایه ی بار آور و نسبت های ارزشی بار شده ی بر آنها ، معین حجم حداقلی هستند که  $G$  باید دارا باشد تا بتواند بمثابة سرمایه ی الحاقی ، مبدل به وسائل تولید و نیروی کار اضافی گردد ، یا فقط به وسائل تولید تبدیل شود . چنین است که کارگاه ریسندگی نمیتواند بر تعداد دو کهای خود بیافزاید مگر آنکه در عین حال سوکه - شانه ها و تارکشهای \* ملازم با آنها راهبیه نماید ، و این صرفنظر از افزایش مخارجی است که توسعه ی این ریسندگی بابت پنبه و دستمزد ایجاب میکند . پس برای اینکه گسترش مزبور انجام گردد لازم است که اضافه ارزش ، خود به مبلغ شایسته ای بالغ شود ( عادتاً بابت افزایش هردوگ تازه وارد یک لیبره ی استرلینگ حساب میشود ) . تا هنگامیکه  $G$  این حجم حداقل را بدست نیاورد ،  $T$  ، باید دور پیمائی سرمایه چندین بار تکرار شود تا مبلغ  $G$  هائی که متوالیا بوسیله ی آن تولید شده است بتواند همراه با  $G$  و لذا در  $G - W < \frac{A}{Pm}$  ، وارد عمل گردد . حتی تغییرات ساده ی جزئی ، مثلا در ماشین ریسندگی ، که بمنظور ترقی بارآوری انجام میشود ، خود مستلزم هزینه های زیاد تری بابت مواد ریسندگی ، توسعه ی ماشین های آماده کنند ، و غیره است . بنابراین در اثنای مدت لازم ،  $G$  انباشته میشود ، انباشتی که خود وظیفه ی ویژه ی  $G$  نیست ، بلکه نتیجه ی تکرار  $P \dots P$  است . وظیفه ی ویژه ی آن عبارت از اینست که بصورت پول تا هنگامی باقی بماند که در نتیجه ی دور - پیمائی های مکرر ارزش افزایش ، یعنی از خارج ، به اندازه کافی مبالغ اضافی دریافت دارد و به حد اقلی برسد که برای انجام وظیفه ی فعال آن ضرور است . بدیگرسخن ، باید به آنچنان مقداری برسد که تنهادر آن صورت واقعا میتواند بمثابة ارزش - سرمایه بکار رود و در موقع لزوم ، چون جز<sup>۲</sup> انباشته ی ارزش - سرمایه  $G$  که وارد در عمل است ، در وظیفه ی سرمایه ی مزبور شرکت نماید . در این اثنا پول مورد بحث توده میشود و فقط بصورت گنجی که روند تکوین و نمو خود را طی میکند وجود دارد و بس . بنا بر این انباشت پول ، گنج سازی ، در اینجا مانند روندی جلوه میکند که با انباشت واقعی ، یعنی بسا آن

\* کلمات " سوکه - شانه " و " تارکش " در برابر اصطلاحات تکنولوژیکی اختیار شده اند که در زبان آلمانی بترتیب Kratze و Vorspinnstuhl و بزبان فرانسه carde و Banc d'étirage خوانده میشوند . اولی عبارت از ماشینی است که پنبه ی خام را با سوکه های اخار - های فلزی خود شانه میزند و حلاجی میکند و دومی ماشینی است که الیاف پنبه را بصورت تار آماده ی رشتن میکند .

چنین بنظر میرسد که بایستی در جریان کار با ماشین های جدید اصطلاحات فنی مشخصی بزرگان فارسی برای ادوات ریسندگی مزبور بوجود آمد ، باشد ، ولی از آنجا که وجود چنین اصطلاحاتی بر مترجم مجهول بوده و تحقیق نیز در باره ی آن مقدور نگردیده است ناچار در این ترجمه کلمات پیش گفته ، که در عین حال بیانگر وظایف ادوات مزبور هم هست ، اختیار شده اند .

انباشتی که مقیاس مورد عمل سرمایه ی صنعتی را گسترش می بخشد و بطور گد راهراه است. از آن جهت گد راست که گنج تا هنگامیکه در حالت گنجی خود خفته است مانند سرمایه عمل نمیکند، در روند ارزش - افزائی شرکت ندارد و مبلغ پولی است که فقط نمو میکند و بدون آنکه خود دخالتی داشته باشد پول موجود در همان صندوقی که وی قرار دارد ریخته میشود.

شکل گنجینه ای تنهاعبارت از شکل پولی است که در دوران حضور ندارد و شکل پولی است که گردش قطع شده و بدین سبب بصورت نقدی نگاهداری میشود. اما خود پروسه ی گنج سازی بیس - همه ی اقسام تولید کالائی مشترک است و جز در مورد اشکال رشد نیافته ی پیش از سرمایه داری میخودی خود هیچ نقش هدف داری ایفا نمیکند. ولی در اینجا گنج و بشابه شکل پول - سرمایه و گنج سازی چون پروسه ای نمودار میگردد که بطور گد راهراه انباشت سرمایه است و این بدان سبب و تا آنجاست که پول در این مورد نقش پول - سرمایه ی نهان ایفا میکند و نیز برای آنست که گنج سازی و حالت گنجینه ای اضافه ارزش بشکل پول و از لحاظ وظیفه ای مرحله ی تدارکی معینی خارج از دور پیمائی سرمایه برای تبدیل اضافه ارزش به سرمایه ی واقعا در جریان است. پس از لحاظ همین تخصیص یافتن است که گنج پول - سرمایه ی نهان بشماره میرود و بهمین سبب نیز اندازه ای که باید داشته باشد تا بتواند در پروسه ورود کند در هر مورد منوط به ترکیب ارزشی سرمایه ی بارآور است. ولی تا زمانیکه بحالت گنج خفته است هنوز امکان اینکه مانند پول - سرمایه بکار افتد ندارد و هنوز بصورت سرمایه ای است که در حال آیش قرار دارد. اما بکار نیافتادنش از آن جهت نیست که مانند گذشته در انجام وظیفه اش گسیختگی حاصل شده و بلکه از اینروست که هنوز برای انجام وظیفه اش شایستگی ندارد.

ماد را اینجا بود که گشتن پول را در شکل واقعی ابتدائی اش و یعنی مانند اندوخت پول حقیقی و در نظر میگیریم. این عمل ممکن است بشکل محاسباتی صرف یا بصورت فته طلب هائی باشد که سرمایه دار فروشند و ی W در دست دارد. آنچه مربوط به اشکال دیگر است که تحت آن پول - سرمایه ی نهان خود در این میان بصورت پولی درمی آید که پول میزاید و مثلا مانند سپرد و ی بانکی که بهره به آن تعلق میگیرد، برات یا انواع اوراق بهادار و اکنون وارد موضوع مورد بحث مانیشود. در این قبیل موارد اضافه ارزش به پول منجر شد و وظایف سرمایه ای ویژه ای و خارج از دور پیمائی سرمایه ی صنعتی منشاء خود انجام میدهد. اینها وظایفی هستند که اولاً بهیچوجه با آن دور پیمائی و فی نفسه سروکاری ندارند و ثانیاً متضمن وظایف سرمایه ای هستند که از وظایف سرمایه ی صنعتی متمایزند و تا اینجا هنوز مورد بررسی ما قرار نگرفته اند.

#### IV . اندوخت - مایه

در شکلی که هم اکنون مورد بررسی قرار گرفت و گنجی که اضافه ارزش در قالب آن زندگی میکند عبارت از انباشت مایه ی نقدی است. شکل پولی ای است که انباشت سرمایه موقتاً بخود میگیرد و بدینسان خود لازمه انباشت سرمایه میگردد. ولی این انباشت - مایه میتواند برای انجام خدمات فرعی ویژه ای نیز بکار آید، یعنی در روند دور پیمائی سرمایه وارد شود و بدون آنکه خود دارای شکل P...R گردد و لذا بدون آنکه تجدید تولید سرمایه داری گسترش یافته باشد.

در صورتیکه پروسه ی  $G - W$  بیش از حد عادی خود بطول انجامد و لذا چنانچه در استحاله ی کالا - سرمایه به پول و بنحو غیر عادی تاخیر شود و یا اگر با وجود انجام این استحاله و مثلا بهای وسائل تولیدی که پول - سرمایه باید به آن مبدل گردد به بالاتر از میزان آغاز دور پیمائی ترقی نماید و آنگاه ممکن است اندوخته ای که وظیفه ی انباشت - مایه را انجام میدهد برای اشغال مقام

پول - سرمایه یا جزئی از آن فراخوانده شود . بدینسان انباشت - مایه ی نقدی بپشابه اندوخت - مایه بکار می رود تا اختلالات دور پیمائی را جبران نماید .

این چنین اندوخت - مایه متمایز از مایه ی وسائل خرید و پرداختی است که در دور پیمائی P...P مورد بررسی قرار گرفت . وسائل اخیرالذکر بخشی از پول - سرمایه ی وارد در عمل هستند که اجزاء آن فقط در موعدهای زمانی متفاوت و متعاقب یکدیگر وارد میدان عمل میشوند ( و بنابراین اشکال وجودی قسمتی از ارزش - سرمایه ای را تشکیل میدهند که بطور کلی وارد در روند است ) . در تمام طول روند تولید پیوسته پول - سرمایه ی ذخیره بوجود می آید ، زیرا امروز وجوهی عاید میگردد در حالیکه به خارج باید در موعدهای دورتری انجام شود ؛ امروز مقادیر بزرگی کالا بفروش میروند در صورتیکه تجدید خرید کالا بمقادیر بزرگ به روزهای آینده موکول است . بنابراین در چنین فواصل همواره بخشی از سرمایه ی گردان بصورت نقدی وجود دارد . بالعکس اندوخت - مایه جزئی از سرمایه ی بکار افتاده ، یا دقیقتر جزئی از پول - سرمایه ، نیست بلکه قسمتی از سرمایه ایست که در مرحله ی تدارکی انباشت خود قرار دارد . جزء اضافه ارزشی است که هنوز مبدل به سرمایه ی فعال نشده است . البته این نکته بخودی خود روشن است که در صورت احتیاج برای سرمایه دار به پیچوجوه سوالی در باره ی وظایف مشخص پولی که در اختیار دارد مطرح نمیشود ، بلکه وی آنچه دارد برای حفظ جریان یا پس روند دور پیمائی سرمایه اش مورد استفاده قرار میدهد . مثلا در نمونه ی مورد انتخاب ما ، که G مساوی با ۲۲ لیره ی استرلینگ و ۵۰۰ لیره ی استرلینگ است ، اگر قسمتی از سرمایه ی ۲۲ لیره ای بپشابه مایه ی وسائل پرداخت و خرید ، بشکل پشتوانه ی نقدی وجود داشته باشد ، آنگاه چنین حساب شده است که در صورت یکسان ماندن اوضاع و احوال ، همه ی آن پشتوانه در دور پیمائی وارد میشود و نیز برای انجام منظور گنایت میکند . ولی اندوخت - مایه جزئی از ۲۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش است و فقط هنگامی میتواند وارد روند دور پیمائی سرمایه با ارزش ۲۲ لیره ی استرلینگ گردد که این دور پیمائی در حالت یکسان ماندن شرایط انجام یابد ، زیرا اندوخت - مایه جزئی از انباشت - مایه است و در این مورد بدون آنکه توسعه ای در مقیاس تجدید تولید بوجود آید وارد عمل میگردد .

انباشت - مایه ی نقدی خود ، وجود پول - سرمایه ی نهان است و لذا تبدیل پول را بپس پول - سرمایه در بر دارد .

فورمول کلی دور پیمائی سرمایه ی بار آور که تجدید تولید ساده و گسترش یافته را جمعا در بر میگردد چنین است :

$$P \dots W - G \cdot \overbrace{G - W}^1 \cdot \overbrace{G - W}^2 \left\langle \frac{A}{P_m} \dots P ( \dot{P} ) \right.$$

چنانچه  $P = P$  باشد آنگاه در شماره ی  $G = G$  منهای  $G$  است . در صورتیکه در شماره ی  $G$  بزرگتر از  $G$  منهای  $G$  باشد به این معناست که  $G$  تماما یا جزئاً به پول - سرمایه بدل شده است .

اقتصاد کلاسیک روند دور پیمائی سرمایه ی صنعتی را در رزون شکل دور پیمائی سرمایه ی بار آور مورد مطالعه قرار میدهد .





## فصل سوم

## دور پیمائی کالا - سرمایه

فرمول کلی برای دور پیمائی کالا - سرمایه چنین است :

$$\dot{W} - \dot{G} - W \dots P \dots \dot{W}$$

$\dot{W}$  نه تنها مانند محصول ، بلکه بمثابة شرط هردو دور پیمائی پیشین نمودار میشود ، زیرا آنچه برای يك سرمایه  $G - W$  است ،  $\dot{W} - \dot{G}$  را برای دیگری لا اقل تا آن حد مفروض میدارد که بخشی از وسائل تولید ، خود ، محصول - کالای سرمایه های انفرادی دیگری هستند که در دور پیمائی های هر يك بکار افتاده اند . مثلا در نمونه ی مورد اختیار ما ، ذغال ، ماشین ها و غیره ، کالا - سرمایه ی کان دار ، ماشین ساز سرمایه دار و غیره هستند . بعلاوه در فصل یکم بند چهارم نشان داده شد که حتی از همان نخستین تکرار  $G \dots \dot{G}$  و پیش از آنکه این دور پیمائی دوم به انجام برسد ، نه تنها دور پیمائی  $P \dots P$  ، بلکه دور پیمائی  $\dot{W} \dots \dot{W}$  نیز از پیش مفروض است .

هرگاه تجدید تولید بمقیاس گسترده وقوع یابد ، آنگاه  $\dot{W}$  آخری بزرگتر از  $\dot{W}$  بدوی است و بدان سبب لازم است که در اینجا  $\dot{W}$  نموده شود .

تفاوت میان شکل سوم و دو شکل نخستین در آنست که اولاً در شکل سوم مجموع دوران است که باد و مرحله ی متضاد خود ، دور پیمائی را میگذراند ، در حالی که در شکل اول ، دوران در نتیجه ی روند تولید گسیخته میشود و در شکل دوم ، مجموع دوران باد و مرحله ی مکمل خود فقط بمثابة وسیله ای بسرای روند تجدید تولید نمایان میگردد ، و لذا حرکت واسط میان  $P \dots P$  را تشکیل میدهد . در  $G \dots \dot{G}$  شکل دورانی عبارتست از  $G - W - G = \dot{W} - \dot{G}$  ، در  $P \dots P$  شکل مزبور وارونه است بدین قرار :  $G - W = \dot{W} - \dot{G}$  ، در  $W - G - W = \dot{W} - \dot{G}$  شکل دورانی نیز بهمین صورت اخیر است .

ثانیاً : در تکرار دور پیمائی های I و II ، حتی در صورتیکه نوکهای  $\dot{G}$  و  $\dot{P}$  سر آغاز دور پیمائی مجدداً تشکیل دهند ، شکلی که تحت آن دور پیمائی های مزبور بوجود آمده اند محو میگردد .  $\dot{P} = P + p$  ،  $\dot{G} = G + g$  ، روند جدید را مانند  $\dot{W}$  نموده شده ، ولو اینکه تجدید دور پیمائی بر همان مقیاس شکل III باید نقطه ی عزیمت  $W$  مانند  $\dot{W}$  نموده شده ، در شکل I ، بحصص اینکه  $\dot{G}$  با پیشین قرارداد اشته باشد ، دلیل این امر بشرح زیرین است : در شکل I ، بحصص اینکه  $\dot{G}$  با عنوان خود ، دور پیمائی تازه ای را میگذراند ، مانند پول - سرمایه ی  $G$  عمل میکند ، یعنی پیش ریز ارزش - سرمایه ایست بصورت نقدی که باید ارزش افزایش آفرارد ، حجم پول - سرمایه ی پیش ریخته در اثر انباشتی که طی دور پیمائی نخستین حاصل شده ، افزایش یافته است . لیکن خواه حجم پول - سرمایه پیش ریخته ۴۲۲ خواه ۵۰۰ لیره ی استرلینگ باشد ، در این امر که وجوه مزبور صرفاً مانند ارزش - سرمایه جلوه میکنند تغییری بوجود نمی آورد .  $\dot{G}$  دیگر مانند سرمایه ی ارزش افزوده یا سرمایه ای که اضافه ارزش بار آورد ، و دارای رابطه ی سرمایه ای است وجود ندارد . وی اکنون فقط سرمایه ای است که بایستی در جریان روند بارور گردد . همین امر در  $P \dots P$  نیز صادق است .  $\dot{P}$  باید همواره بمثابة ارزش - سرمایه ای که میباید اضافه ارزش تولید کند ، بعمل خود ادامه دهد و دور پیمائی را تجدید نماید . بعکس ، دور پیمائی کالا - سرمایه با ارزش - سرمایه گشایش نمی یابد ، بلکه با

ارزش - سرمایه ای آغاز میشود که در شکل کالا فروزی یافته است. بنابراین از ابتدا نه تنها دور پیمائی ارزش - سرمایه را، که اینک بصورت کالا وجود دارد، در برمیگیرد، بلکه متضمن دور پیمائی اضافه ارزش نیز هست. بنابراین چنانچه در این شکل، تجدید تولید ساده واقع شود  $W$  ی با همان مقدار ابتدای حرکت در نقطه ی انتهای ظاهر میگردد. درست است که اگر بخشی اضافه ارزش در دور پیمائی سرمایه وارد گردد، در پایان بجای  $W$  و  $W'$  یعنی  $W$  بزرگتری پیدا میشود، ولی در دور پیمائی بعدی باز با  $W$  گشایش می یابد، با این تفاوت که  $W$  کتونی بزرگتر از آن دور پیمائی پیشین است و حجم ارزش - سرمایه ی انباشته بیش از گذشته است و لذا نیز دور پیمائی جدید با اضافه ارزشی آغاز میشود که تازه بوجود آمده و دارای نسبت مقداری بزرگتری است. در هر حال  $W$  دور پیمائی را با کالا - سرمایه ای میکشاید که برابر با ارزش - سرمایه + اضافه ارزش است.

$W$  شی که بصورت  $W$  در دور پیمائی سرمایه ی صنعتی دیگری وارد میگردد، بمنابیه شکل خود این سرمایه تجلی نمیکند، بلکه صورت نمای سرمایه ی صنعتی دیگری است که محصولش همچون وسائل تولید این یک بکار میرود. عمل  $G - W$  (یعنی  $G - P_m$ ) سرمایه ی اولی، برای این سرمایه ی دوم  $G - W$  است.

در جریان دوران  $G - W < \frac{A}{P_m}$  و  $P_m$  تا آن حد که بمنابیه کالا در دست فروشندگان خود هستند نقش همانندی ایفا میکنند؛ اینجا کارگری است که نیروی کار خود را میفروشد و آنجا دارندگی و وسائل تولید است که آنها را بفروش میرساند. برای خریدار که سرمایه اش در این مقام بمنابیه پول - سرمایه عمل میکند، نیروی کار و وسائل تولید، تا زمانیکه هنوز خریداری نشده اند، و لذا مادام که آنها در برابر سرمایه ی وی که شکل پول دارد، مانند کالای غیر برخوردار میکنند، نقشی جز کالا بودن ندارند. در اینجا  $P_m$  و  $A$  فقط از این لحاظ باید یکدیگر فرق دارند که  $P_m$  میتواند در دست فروشنده اش  $W$  و بنابراین سرمایه باشد، بشرط آنکه  $P_m$  شکل کالای سرمایه ی فروشنده را تشکیل دهد، در حالیکه  $A$  برای کارگر هیچگاه جز کالا چیز دیگری نیست و تنها هنگامی سرمایه میشود که در دست خریدارش بصورت رکنی از  $P$  درآید.

بهمین سبب  $W$  هرگز نمیتواند بمنابیه  $W$  ساده، بصورت شکل کالای ارزش - سرمایه، خود راه گشای یک دور پیمائی شود.  $W$  بمنابیه کالا - سرمایه همواره دارای صفت دو گانه ای است. از نقطه نظر ارزش مصرف، محصول عمل  $P$  است (در این مورد نخ)، که عناصر آن  $A$  و  $P_m$ ، همچون کالا از دوران برخاسته و فقط بمنابیه آفرینندگان این محصول بکار افتاده اند. ثانیاً از دیدگاه ارزش، همارت از ارزش - سرمایه ی  $P$  است بعلاوه ی اضافه ارزش -  $m$ ، که طی عمل  $P$  تولید شده است.

تنها ضمن دور پیمائی خود  $W$  است که  $W = P =$  ارزش - سرمایه، میتواند و باید از بخش دیگر  $W$  که در آن اضافه ارزش جا دارد، یعنی از اضافه محصول که در دور آن اضافه ارزش پنهان شده است، جدا گردد. اعم از آنکه دو بخش منور مانند نخ و اقماع جادائی پذیر باشند و یا چون در مورد ماشین تفکیک پذیر نباشند. بهر حال محض اینکه  $W$  به  $G$  مبدل گردید آنها جادائی پذیر میشوند.

در صورتیکه مجموع محصول - کالا، مانند مورد مثال ما ۱۰۰۰۰ فوندنخ، بتواند به اجزای

در چاپهای اول و دوم المانی کتاب "nun" یعنی اکنون ذکر شده است ولی اصلاح فسوق nur یعنی فقط بجای nun بوسیله ی انستیتوی مارکس - انگلس - لنین مسکو، و انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم کمیته مرکزی حزب سوسیالیست متحد آلمان، به مراجعه به دستنویس اصلی مارکس انجام شده است.

مستقل همجنس جدا شود و بالنتیجه امکان پذیر گردد که معامله ی  $\hat{G} - \hat{W}$  در سلسله ای از فروش های پی در پی نمایش یابد، آنگاه ممکن است که ارزش - سرمایه در شکل کلاسی  $\hat{W}$  بشابه  $\hat{W}$  عمل کند و پیش از آنکه اضافه ارزش و لذا  $\hat{W}$  بصورت کامل خود سامان یافته باشد، از  $\hat{W}$  جدا گردد.

در ۱۰۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰۰ لیره ی استرلینگ، ارزش ۸۴۴۰ فوند = ۴۴۲ لیره ی استرلینگ برابر با ارزش - سرمایه است که اضافه ارزش تفکیک گردیده است، و چنانچه سرمایه دار بدو ۸۴۴۰ فوندنخ را ببلغ ۴۲۲ لیره ی استرلینگ بفروشد، آنگاه این ۸۴۴۰ فوندنخ نمایشگر  $\hat{W}$  خواهد بود که عبارت از ارزش - سرمایه درجه ی کلاسیک و نیز اگر اضافه محصول ۱۵۶۰ فوندی نخب که مساوی با ۷۸ لیره ی استرلینگ اضافه ارزش است و  $\hat{W}$  آنرا نیز در بر میگیرد، دیوتر در دوران وارد کرده در آن صورت سرمایه دار امکان می یابد که  $W - G - W < \frac{A}{P_m}$  را پیش از گردش اضافه محصول  $w - g - w$  انجام دهد.

یا اگر بدو ۷۴۴۰ فوندنخ به ارزش ۳۷۲ لیره ی استرلینگ و سپس ۱۰۰۰ فوندنخ به ارزش ۵۰ لیره ی استرلینگ فروخته شود، ممکن است باجز اول  $\hat{W}$  و وسائل تولید (بخش شاپت - سرمایه ی  $G$ ) و باجز دوم  $\hat{W}$  (بخش سرمایه ی متغیر  $V$ ) یعنی نیروی کار، جبران شود و سپس وضع مانند مورد پیشین جریان یابد.

ولی چنانچه این قبیل فروشها همی در پی وقوع یابند و شرایط دور پیمائی چنین اقداماتی را امکان پذیر سازند، آنگاه سرمایه دار میتواند بجای آنکه  $\hat{W}$  را به  $G + V + m$  تجزیه کند، این جداسازی را نیز در مورد هر یک از اجزاء قابل تقسیم  $\hat{W}$  معمول دارد.

مثلاً ۸۴۴۰ فوندنخ که برابر با ۳۷۲ لیره ی استرلینگ و بشابه جزئی از  $\hat{W}$  (۱۰۰۰۰ فوندنخ = ۵۰۰ لیره ی استرلینگ) نمایند، بخش ثابت سرمایه است، ممکن است باز به ۵۵۳۵۳۶۰ فوندنخ به ارزش ۲۷۶۷۶۸ لیره ی استرلینگ که فقط سرمایه ی ثابت، یعنی ارزش وسائل تولید مورد استفاده در ۷۴۴۰ فوندنخ را جبران میکند و به ۷۴۴ فوندنخ به ارزش ۳۷۲۰۰ لیره ی استرلینگ که تنها جانشین سرمایه ی متغیر است، تجزیه گردد. ۷۴۴۰ فوندنخ باقی مانده به ارزش ۵۸۰۳۲ لیره ی استرلینگ عبارت از اضافه محصولی خواهد بود که حامل اضافه ارزش است. بنابراین سرمایه دار مزبور میتواند از ۷۴۴۰ فوندنخ فروش رفته ارزش - سرمایه ی فرو رفته در آنرا بفروشد ۳۶۷۹۳۶۰ فوندنخ بپهای ۳۱۳۹۶۸ لیره ی استرلینگ جبران کند و ارزش اضافه محصول ۱۱۶۰۷۶۰ فوندی را که برابر با ۵۰۰۳۲۲ لیره است مانند درآمد خرج نماید.

همچنین وی میتواند ۱۰۰۰ فوندنخ را که مساوی با ۵۰ لیره ی استرلینگ و برابر با ارزش - سرمایه متغیر است به همین نحو تقسیم کرده و بدین قرار بفروش رساند: ۷۴۴ فوندنخ را به مبلغ ۳۷۲۰۰ لیره ی استرلینگ بابت ارزش - سرمایه ی ۱۰۰۰ فوندنخ، ۱۰۰ فوندنخ را به ارزش ۵ لیره بسابت بخش متغیر سرمایه ی وارد در همان ۱۰۰۰ فوندنخ، و بنابراین ۸۴۴ فوندنخ را به ارزش ۴۲۲۰۰ لیره ی استرلینگ بابت باز یافت مجموع ارزش - سرمایه ی محتوی در ۱۰۰۰ فوندنخ، و سرانجام میتواند ۱۵۶ فوندنخ به ارزش ۷۸ لیره را، که نمایندگی اضافه محصول وارد در آنست، به همسنگ عنوان مصرف نماید.

بالاخره سرمایه دار مزبور میتواند در صورتیکه فروش میسر گردد، ۱۵۶۰ فوندنخ باقیمانده به ارزش ۷۸ لیره ی استرلینگ را بنحوی تقسیم کند که فروش ۱۱۶۰۷۶۰ فوندنخ ببلغ ۵۸۰۳۲ لیره ی استرلینگ، ارزش وسائل تولید را که در درون ۱۵۶۰ فوندنخ جا گرفته جبران نماید و ۱۵۶ فوندنخ به ارزش ۷۸ لیره ی استرلینگ باز یافت ارزش - سرمایه ی متغیر باشد و مجموع این دو بسا ۱۳۱۶۷۶۰ فوندنخ = ۶۵۸۳۲ لیره ی استرلینگ، بمنزله ی باز یافت تمام ارزش - سرمایه محتوی

در مقدارنخ مزبور گرد دو سرانجام اضافه محصول ۲۳۴۳۶۰ از ۱۲۱۶۸ لیره ی استرلینگ بصورت درآمد خرج پذیر شود .

همچنانکه هر یک از عناصر C ۶۷ m که درنخ موجود است بنوبه ی خود قابل تجزیه به همین اجزاء است، هم آنچنان هر فوندنخ به ارزش ۱ شیلینگ = ۱۲ پنس نیز تقسیم پذیر است .

$$C = ۰.۷۴۴ \text{ فوندنخ} = ۸۹۲۸ \text{ پنس}$$

$$V = ۰.۱۰۰ \text{ فوندنخ} = ۱۲۰۰ \text{ پنس}$$

$$m = ۰.۱۵۶ \text{ فوندنخ} = ۱۸۷۲ \text{ پنس}$$

---

$$C + V + m = ۱ \text{ فوندنخ} = ۱۲ \text{ پنس}$$

اکنون اگر حاصل جمعهای فروشهای سه گانه ی فوق را با هم جمع کنیم همان نتیجه ای که در مورد فروش یکجای ۱۰۰۰۰ فوندنخ حاصل میشود بدست می آید .  
بابت سرمایه ی ثابت چنین داریم :

$$\text{در مورد فروش ۱ : } ۵۵۳,۳۶۰ \text{ فوندنخ} = ۲۷۶,۷۶۸ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$$\text{در مورد فروش ۲ : } ۷۴۴,۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۳۷,۲۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$$\text{در مورد فروش ۳ : } ۱۱۶,۰۶۴۰ \text{ فوندنخ} = ۵۸,۰۳۲ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

---

$$\text{با هم } ۷۴۴۰ \text{ فوندنخ} = ۳۷۲ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

بابت سرمایه ی متغیر :

$$\text{در مورد فروش ۱ : } ۷۴۴,۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۳۷,۲۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$$\text{در مورد فروش ۲ : } ۱۰۰,۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۵,۰۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$$\text{در مورد فروش ۳ : } ۱۵۶,۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۷,۸۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

---

$$\text{با هم } ۱۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۵۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

بابت اضافه ارزش :

$$\text{در مورد فروش ۱ : } ۱۱۶,۰۶۴۰ \text{ فوندنخ} = ۵۸,۰۳۲ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$$\text{در مورد فروش ۲ : } ۱۵۶,۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۷,۸۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$$\text{در مورد فروش ۳ : } ۲۴۳,۳۶۰ \text{ فوندنخ} = ۱۲۱,۶۸۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

---

$$\text{با هم } ۱۵۶۰ \text{ فوندنخ} = ۷۸ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

جمع کل :

$$\text{سرمایه ی ثابت : } ۷۴۴۰ \text{ فوندنخ} = ۳۷۲ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$$\text{سرمایه ی متغیر : } ۱۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۵۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

---

$$\text{اضافه ارزش : } ۱۵۶۰ \text{ فوندنخ} = ۷۸ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

---

$$\text{با هم } ۱۰۰۰۰ \text{ فوندنخ} = ۵۰۰ \text{ لیره ی استرلینگ}$$

$\dot{G} - \dot{W}$  بخودی خود جز فروش ۱۰۰۰۰ فوندنخ چیز دیگری نیست. این ۰۰۰۰ فوندنخ مانند هرنخ دیگری کالا است. خریدار به قیمت جنس از قرار فوندی يك شیلینگ یا ۵۰۰ لیره ی استرلینگ در برابر ۱۰۰۰۰ فوند علاقه مند است. حالا اگر وی ضمن معامله احياناً داخلی در مورد ترکیب ارزشی سرمایه میکند فقط برای آنست که گزینانه ثابت کند که يك فوندنخ ممکن است کمتر از يك شیلینگ فروخته شود و با این وجود باز فروشندۀ معامله ی سودمندی انجام داده باشد. ولی مقدار خریدوی منوط به نیازمندیهای خود اوست. مثلاً اگر خریدار ه صاحب کارخانه ی بافندگی است، مقدار خرید وابسته به ترکیب سرمایه ی خاص خود اوست که در بافندگی بکار افتاده است. نه از آن ریسندۀ که به او میفروشد. نسبت هائی که طبق آن  $\dot{W}$  باید از سویی سرمایه ای را که در آن بکار رفته است (یا اجزاء تشکیل دهندۀ آنرا) جبران کند و از سوی دیگر نماینده ی اضافه محصول باشد. اعم از اینکه اضافه ارزش بمنظور خرج شدن و یا برای انباشت سرمایه تخصیص یافته باشد، تنها در دور پیمائی سرمایه ای وجود دارند که شکل کالائی آن ۱۰۰۰۰ فوندنخ است. نسبت های مزبور هیچ سروکاری با فروش بخودی خود ندارند. مضافاً بر اینکه در اینجا چنین فرض شده است که  $\dot{W}$  بنابه ارزش خود بفروش میرود و لذا فقط مسئله ی تبدیل آن از شکل کالائی بصورت پول مطرح است و پس بدیهی است برای  $\dot{W}$  از لحاظ شکل وظیفه ای که در دور پیمائی این سرمایه ی مجزا داراست و باید از درون آن جبران کننده ی سرمایه ی بارآور بیرون آید، مسئله ی اینکه تاچه اندازه بهنگام فروش قیمت و ارزش از یکدیگر فاصله پیدا میکنند اهمیت تعیین کننده دارد، ولی در بررسی کوتی ما که معطوف به تفاوت های صوری صرف است طرح این مطلب جاندارد.

در شکل I، یعنی  $\dot{G} \dots \dot{G}$  روند تولید میان دو مرحله ی مکمل و متقابل گردش سرمایه نموده میشود، روند مزبور پیش از آنکه مرحله ی نهائی  $\dot{G} - \dot{W}$  در رسد خاتمه یافته است. پول بنابه سرمایه بدو در وسائل تولید پیش ریز شده، با آن وسائل به محصول - کالا تبدیل گردیده و این محصول - کالا از نوبه پول بدل شده است. این يك دور بسته ای است از کسب و کار و نتیجه ی آن عبارت از پول است که بکار همه چیز و بدرد هر چیز میخورد. بدینسان تجدید مطلع فقط در صورتیکه امکان وجود داشته باشد انجام میشود.  $\dot{G} \dots P \dots \dot{G}$  میتواند هم آخرین دور پیمائی باشد که در صورت کناره گیری از کسب و کار، بعمل يك سرمایه ی منفرد پایان میدهد و هم نخستین دور پیمائی سرمایه ای باشد که تازه وارد میدان عمل گردیده است. در اینجا حرکت عمومی عبارتست از  $\dot{G} \dots \dot{G}$  یعنی از پول به پول بیشتر رسیدن.

در شکل II، یعنی  $(P) \dots P - \dot{G} - \dot{W} \dots P$  تمام روند دورانی در نخستین میروود در پیشاپیش دومی حرکت میکند، ولی با تریبی که عکس شکل I است انجام میگیرد.  $P$  نخستین سرمایه ی بارآور است و وظیفه اش همانا روند تولید، بنابه شرط مقدم روند دورانی است که بدنیال دارد.  $P$  ی نهائی بعکس روند تولید نیست، بلکه فقط عبارت از تجدید وجود سرمایه ی صنعتی در شکل بارآور آنست. و در حقیقت این نتیجه را مرسوم آخرین مرحله ی دوران است که بوسیله ی آن استحاله ی ارزش - سرمایه به  $A$  و  $Pm$  انجام میشود، یعنی به آن عوامل ذهنی و عینی ای که بایبوند خود شکل وجودی سرمایه ی بارآور را می آفرینند. سرمایه به خواه  $P$  و خواه  $\dot{P}$  باشد، سرانجام باز در شکل آماده ای ظهور میکند که بوسیله ی آن بتواند از نو مانند سرمایه ی بارآور وارد عمل گردد و روند تولید را بنحوی که بایسته است انجام رساند. صورت کلی حرکت  $P \dots P$  شکل تجدید تولید است و برخلاف  $\dot{G} \dots \dot{G}$  ارزش افزائی را مانند هدف پروسه منعکس نمیسازد. همین امر کار اقتصاد کلاسیک را از آنرو آسان میکند که میتواند شکل معین روند تولید سرمایه داری را نادیده بگیرد و چنین وانمود کند که گویا تولید بخودی خود هدف پروسه است.

چنانکه گویی سخن بر سر آنست که تا امکان دارد بیشتر و ارزانتر تولید شود و هر قدر ممکن است محصول با انواع بیشتر محصولات دیگر مبادله گردد، تا بتوان بهری از آن برای نوسازی تولید (G - W) و بهر دیگر را بنظر مصرف (E - W) بکار برد. پس، از آنجاکه G و g در این مورد تنها همچون وسائل دورانی گریزند و پدیدار میشوند، این امکان بوجود می آید که هم ویژگیهای پول و هم از آن پول - سرمایه نادیده گرفته شود و تمام پروسه ساده و طبیعی جلوه کند، یعنی واجد آنچنان حالت طبیعی می گردد که ویژه ی راسیونالیسم سطحی است. در مورد کالا - سرمایه نیز بنابر مقتضای سود فراموش میشود و آنگاه که سخن بر سر مجموع دور پیمائی تولید است کالا - سرمایه فقط بمشابه کالا معرفی میشود ولی تامله ی اجزای ارزشی مطرح میگردد باز کالا - سرمایه عنوان میشود. بدین نحو طبیعی است که انباشت نیز مانند تولید تلقی میگردد.

در شکل سوم،  $\bar{W} \dots P \dots \bar{G} - W$  دو مرحله ی روند دورانی هستند که دور پیمائی را میکشایند و این امر بهمان ترتیب شکل II،  $P \dots P$  انجام میگردد. سپس P با وظیفه اش که مانند شکل I، عبارت از روند تولید است مبدئال آن می آید. باین نتیجه ای که از روند تولید حاصل میشود یعنی با  $\bar{W}$  دور پیمائی پایان می یابد. همچنانکه در شکل II، دور پیمائی با P یعنی تجدید حیات ساده ی سرمایه ی بارآور، خاتمه می پذیرد، در اینجا نیز با  $\bar{W}$  که زندگی مجدد کالا - سرمایه است، دور پیمائی پایان می یابد. همچنانکه در شکل II، سرمایه باید پروسه را با صورت نهائی خود که P است بمشابه روند تولید از نو آغاز کند، هم آنچنان نیز در اینجا لازمست که با ظهور مجدد سرمایه ی صنعتی در شکل کالا - سرمایه، دور پیمائی از نو با مرحله ی دورانی  $\bar{G} - \bar{W}$  گشایش یابد. این هر دو شکل دور پیمائی ناتمام هستند، زیرا دور آنها با  $\bar{G}$  یعنی ارزش - سرمایه ی بارور شده ای که مجدداً به پول مبدل شده است، بسته نمیشود. بنابراین هر دو باید بحرکت خود ادامه دهند و بهمین جهت متضمن تجدید تولید هستند. دور پیمائی کامل در شکل III عبارت از  $\bar{W} \dots W$  است.

آنچه که شکل سوم را از دو شکل اولی متمایز میسازد اینست که فقط در این شکل نقطه ی حرکت به سوی باروری، خود ارزش - سرمایه ی بارور شده است، نه ارزش - سرمایه ی بدوی که در انتظار بارور شدن قرار دارد. در اینجا W بمشابه رابطه ی سرمایه ای، نقطه ی حرکت است و از همین لحاظ

■ Rationalisme که مشتق از کلمه ی لاتینی Ratio بمعنای خرد و عقل است، بطور کلی به گرایشی در فلسفه اطلاق میشود که در برابر افکار دکارتیک مابعد طبیعی الهی، مذهبی و عرفانی قرار گرفته و بر آنست که همه چیز به نیروی خرد و تعقل قابل درک است. این تعریف کلی و عام شامل عدای از فلسفه متعلق به گرایشهای گوناگون فلسفی و اجتماعی میشود، چنانکه هم میتوان ماتریالیستی چون Spinoza و ثنوی ای (Dualiste) مانند دکارت را در زمره ی آن شمرد و هم ممکن است آید - ایستهای چون لایب نیتس (Leibnitz) و هگل را از آن این گرایش دانست. از لحاظ تئوریک شناخت، راسیونالیسم در برابر مکاتب فلسفی سانسوالیسم (sensualisme) و امپیریسم (empirisme) یعنی مکتب های حسی و تجربی قرار میگیرد، زیرا برخلاف آنها خرد را عده ترین وسیله ی شناخت حقیقت می شمارد.

راسیونالیسم که میتوان آنرا به خرد گرایی ترجمه نمود، طی مبارزه علیه افکار تعبد دینی، مابعد طبیعی آید و آلیستی و تجربه گرایی یک سویه، نقش با اهمیت ایفا نموده است ولی در عین حال با مطلق کردن تعقل و کم بهادادن به تجربه و عمل و با عدم درک جوانب گوناگون و بفرنج واقعیت به تحلیل های سطحی و نادرست میدان داده است.

تا غیر قاطعی بر مجموع دور پیمائی اعمال میکند، زیرا  $\bar{W}$  از همان نخستین مرحله خود، هم دور پیمائی ارزش - سرمایه را در بردارد و هم متضمن اضافه ارزش است و نیز از آن جهت تا ثور قاطع دارد که اضافه ارزش و ولونه در هر دور پیمائی مجزا، ولی بطور متوسط باید تقسیمانند درآمد خرج شود و دوران  $w - g - w$  را طی کند و سهم دیگری از آن باید بمنابیه عامل انباشت سرمایه عمل نماید.

در شکل  $\bar{W} \dots \bar{W}$ ، مصرف تمام محصول - کالا، خود از پیش، بمنابیه شرط عادی جریسان دور پیمائی سرمایه، مفروض است. مصرف فردی کارگر و مصرف شخصی قسمت انباشت نشده، اضافه محصول، مجموع مصرف انفرادی را در بر میگیرد. بنابراین مصرف در مجموع خود، خواه شخصی باشد و خواه با رآورد، در دور پیمائی  $\bar{W}$  همچون شرط ملازمی وارد است. مصرف با رآورد که (در واقع مصرف شخصی کارگر را نیز شامل میشود زیرا نیروی کار، تا حد و معینی، خود محصول دائمی مصرف شخصی کارگر است) و مستقیماً بوسیله هر سرمایه‌ی انفرادی انجام میگردد. مصرف فردی - بجز آنچه برای زندگی سرمایه‌دار مشخصه ضرور است - فقط بعنوان عملی اجتماعی تلقی میگردد و به هیچوجه مانند اقدام شخصی سرمایه‌دار مفروض نشده است.

در اشکال I و II، مجموع حرکت بمنابیه حرکت ارزش - سرمایه‌ی پیش ریخته نمودار میشود. در شکل III، سرمایه‌ی با رور شده است، که در قالب تمام محصول - کالا، نقطه‌ی عزیمت را تشکیل میدهد و دارای شکل سرمایه‌ی در حال حرکت، یعنی کالا - سرمایه است. تنه‌ایس از استحالی آن به پول است که این حرکت به حرکت سرمایه و حرکت درآمد منقسم میگردد. در درون این شکل از دور پیمائی سرمایه است که تقسیم مجموع محصول اجتماعی به مصرف - مایه‌ی فردی از سوئی و به مایه‌ی تجدید تولید از سوی دیگر، و نیز انقسام خاص محصول به این دو صورت در هر کالا - سرمایه‌ی انفرادی، جا گرفته است.

$G \dots G$  متضمن امکان گسترش دور پیمائی بر حسب حجتی از  $g$  است که در دور پیمائی جدید وارد میشود.

در  $P \dots P$  ممکن است  $P$  با همان ارزش پیشین و شاید هم کمتر از آن، در دور پیمائی جدید را آغاز کند و با این وجود نمایشگر تجدید تولید بر پایه‌ی وسیعتری هم باشد. چنین است مثلاً در صورتیکه عناصر کالائی در نتیجه‌ی افزایش با رآوردی کار ارزشنا تر شده باشند. بالعکس ممکن است در مورد عکس این حالت، مثلاً هنگامیکه عناصر تولیدی گرانتر شده باشند، با اینکه سرمایه‌ی با رآورد از لحاظ ارزشی افزایش یافته است تجدید تولید از جهت ماهوی در مقیاس کوچکتری نمودار گردد. این حکم در باره  $\bar{W} \dots \bar{W}$  نیز صادق است.

در  $\bar{W} \dots \bar{W}$ ، شکل کالائی سرمایه شرط مقدم تولید است. شکل مزبور از نوب منابیه شرط در درون این دور پیمائی بصورت  $W$  ی دوم بر میگردد. چنانچه این  $W$  هنوز تولید یا تجدید تولید نشده باشد و در آن صورت دور پیمائی متوقف میشود. غالباً این  $W$  باید بمنابیه  $W$  سرمایه‌ی صنعتی دیگری، تجدید تولید گردد. در این دور پیمائی،  $W$  بمنابیه نقطه‌ی عزیمت، نقطه‌ی واسطه، نقطه‌ی انتهای حرکت وجود دارد و لذا ایوسته حاضر است.  $W$  مزبور شرط دائمی روند تجدید تولید است.

تفاوت دیگری میان  $\bar{W} \dots \bar{W}$  و اشکال I و II وجود دارد. هر سه دور پیمائی در این خصلت مشترکند که سرمایه با همان شکلی که روند دور پیمائی خود را می‌نماید با همان شکل روند مزبور را - بندد و بنابراین شکل بدوی خود را از نوب بدستی می‌آورد تا همان دور پیمائی را از سر گیرد. شکل بدوی  $G, P, W$  شکلی است که همواره ارزش - سرمایه به آن صورت پیش ریز میشود (در شکل III بضمیمه‌ی اضافه ارزشی که بر آن روئید است) و بنابراین از لحاظ دور پیمائی، شکل بدوی آن به شمار میرود. شکل نهائی  $G, P, W$  در هر حال عبارت از صورت دگرسان شده‌ی یک شکل وظیفه‌ای

درون دور پیمائی است که خود شکل بدوی نیست .

بدینسان در شکل I ، G شکل دگرسان شده ی  $\dot{W}$  است ، و در شکل II P شکست  
استحاله یافته ی G است ( و در I و II این استحاله بوسیله ی یک جریان ساده ی دوران کلاسی  
یعنی بوسیله ی تعویض صوری جامیان کالا و پول ، انجام میشود ) . در III ،  $\dot{W}$  عبارت از شکل  
دگرسان شده ی P ، یعنی سرمایه ی بارآور است . ولی اینجایمندی در شکل III ، اولاً استحاله  
نه تنها در شکل وظیفه ای سرمایه تا " تیر میکند " بلکه در مقدار ارزشی آن نیز موثر است و ثانیاً دگرسانی  
در این مورد نتیجه ی تغییر محل صوری ناشی از روند دورانی نیست ، بلکه عبارت از استحاله ای است  
حقیقی که طی روند تولید ، بر شکل مصرفی و بر ارزش اجزاء کلاسی سرمایه ی مولد ، عارض گردیده است .

شکل سر آغاز  $\dot{W}$  ، P ، G ، از پیش برای هر یک از دور پیمائی های I ، II ، III  
مفروض است . شکلی که در نقطه ی انتهاز نو پدیدار میشود بوسیله ی سلسله استحالات خود دور پیمائی  
مقرر گشته و لذا ملزوم است .  $\dot{W}$  که نقطه ی نهائی دور پیمائی یک تنگ سرمایه صنعتی است ، فقط  
باشکل P ی این سرمایه که خارج از دوران است و  $\dot{W}$  محصول آن بشمار میرود ، ملازمه دارد .  
 $\dot{G}$  ، نقطه ی انتهاز در شکل I ، از آنجهت که شکل دگرسان شده ی  $\dot{W}$  (  $\dot{W} - \dot{G}$  ) است ،  
G را از پیش در دست خریدار ، بمشایه چیزی مصرفی میدارد که خارج از دور پیمائی  $\dot{G}$  ... G  
وجود دارد و از راه فروش  $\dot{W}$  به درون آن کشیده شده و بصورت نقطه ی نهائی خود آن دور پیمائی  
درآمده است . بدینسان نیز در شکل II ، P ی نهائی مستلزم A و  $Pm$  (  $W$  ) است ،  
یعنی چیزی است که در خارج وجود دارد و از طریق  $G - W$  بمشایه شکل نهائی در قالب آن جایگزین  
شده است . ولی چنانچه از نقطه ی انتهای اخیر صرف نترشود ، نه دور پیمائی یک پول - سرمایه ی  
مفرد وجود پول - سرمایه رابطور کلی از پیش مفروض میدارد ، و نه دور پیمائی تنگ سرمایه ی مولد از  
پیش وجود دور پیمائی های سرمایه ی بارآور را لازم میسازد . در شکل I ، ممکن است G نخستین  
پول - سرمایه باشد ، و در شکل II ، P میتواند نخستین سرمایه ی بارآور باشد که با به صحنه  
تابخ نهاده است . ولی در شکل III یعنی :

$$\dot{W} \left\{ \begin{array}{l} W - \dot{G} \\ - \dot{G} \\ W - \dot{G} \end{array} \right\} \left\{ \begin{array}{l} G - W \\ G - W \\ G - W \end{array} \right\} \left\langle \begin{array}{l} A \\ Pm \end{array} \right\rangle \dots P \dots \dot{W}$$

وجود  $\dot{W}$  ، دوبار خارج از دور پیمائی مفروض است . یکبار در دور پیمائی  
این  $\dot{W}$  ، از آنجهت که مرکب از  $Pm$  است در دست فروشنده ، کلاست ، و از آنجا که محصول یک  
روند تولید سرمایه داری است خود ، کالا - سرمایه است و حتی اگر چنین نباشد ، در دست بازارگان  
بمشایه کالا - سرمایه ظاهر میشود . بار دیگر در  $\dot{W}$  ی ثانوی مفروض است که در دور  $w - g - w$   
قرار دارد ، و آن نیز باید بصورت کالا وجود داشته باشد تا خریداری آن میسر گردد . بهرحال اعم از آنکه  
A و  $Pm$  کالا - سرمایه باشند یا نباشند ، آن هر دو مانند  $\dot{W}$  کالا هستند و میان خود روابط  
کلاسی دارند . همین امر در مورد  $\dot{W}$  ی دوم  $w - g - w$  نیز صادق است . بنابراین  $\dot{W}$  ،  
از آنجهت که ساوی با  $( Pm + A ) W$  است ، دارای عناصر تشکیل دهنده ای است که  
کالا هستند و باید ، طی دوران ، جای آنها را کالا های نظیر بگیرند ، همچنانکه در مورد  $w - g - w$   
نیز ، باید در دوران کالا های همانند دیگری جانشین دومین  $w$  گردند .

علاوه بر این ، بر پایه ی شیوه ی تولید سرمایه داری ، بمشایه شیوه سلطه ، هر کلاسی در دست  
فروشنده ی آن باید کالا - سرمایه باشد . یا این صفت راهنگامیکه بدست بازارگان میرسد داراست و یا  
اگر هنوز چنین نباشد در دست خود بازارگان کالا - سرمایه میشود . در غیر این صورت لازم است کلاسی



باشد - مثلا از ارقام وارداتی - که جانشین يك کالا - سرمایه ی بدوی گشته و لذا فقط شكل وجودی دیگری به آن داده است.

عناصر کالائی A و Pm که سرمایه ی بارآور P از آنها تشکیل میشود، بشمايه اشکال وجودی P<sup>۰</sup> چهره ای را که در بازارهای مختلف کالا دارا بود و از آنجا جمع آوری شده اند، از دست میدهند. اینک آنها به هم پیوسته اند و در این پیوستگی است که میتوانند نقش سرمایه ی بارآور را ایفا کنند. پس اگر تنها در این شکل III و در درون خود دور پیمائی W بشمايه شرط مقدم W ظاهر میشود، از آنجا است که نقطه ی عزیمت عبارت از سرمایه در شکل کالاست. دور پیمائی با تبدیل W، ( از حیث آنکه بشمايه ارزش - سرمایه عمل میکند و اعم از آنکه، بوسیله ی الحاق اضافه ارزش، بزرگتر شده یا نشده باشد )، به کالاهائی که عناصر تولیدی آنها تشکیل میدهند، آغاز میشود. ولی این استحاله تمام روند دورانی -  $(W = A + Pm)$  را در بر میگیرد و خود نتیجه ی آنست. پس در اینجا W در هر دو سر قرار گرفته است و ولی نوك ثانوی، که شكل W ای خود را بوسیله ی  $G - W$  از خارج بر میگیرد، یعنی از بازار کالا بدست می آورد. دور پیمائی نیست، بلکه فقط عبارت از دو منزلگاه اولیه ی آن است که روند دورانی را در بر میگیرد. نتیجه ی آن P است که از آن پس وظیفه ی خود یعنی روند تولید را آغاز میکند.

فقط آنگاه است که W همچون پایان دور پیمائی، بهمان شكل W سرآغاز ظاهر میگردد. اما نه بشمايه نتیجه ی روند دوران، بلکه چون نتیجه ی روند تولید. لیکن در  $G \dots G$  و  $P \dots P$  دو منتهای یعنی G و P، نتایج مستقیم روند دوران هستند. پس در این مورد تنها در پایان دور پیمائی است که یکبار G و بار دیگر P، در دست غیر، مفروض میگرددند.

این دور پیمائی ها، تا آنجا که دور میان دو منتهایه جریان دارد، چنین شرط مقدمی را مفروض نمیدارند که G بشمايه پول غیر وجود داشته باشد و P مانند پروسه ی تولید غیر، عرض وجود نماید. ولی بعکس W... W خود از پیش  $(W = A + Pm)$  را بشمايه کالای غیر و در دست غیر، مفروض میدارد و کالائی که بوسیله ی روند دورانی مقدماتی به درون دور پیمائی کشید، میشود، به سرمایه ی مولد تبدیل میگردد که در نتیجه ی عمل آن W از توبه شكل نهائی دور پیمائی ظاهر میشود.

ولی درست بهمین دلیل که دور پیمائی W... W در درون حرکت خود، سرمایه ی صنعتی دیگری را در شکل  $(W = A + Pm)$  مفروض میدارد و Pm انواع گوناگون سرمایه های دیگر را در بر میگیرد، (که مثلا در نمونه ی اختیار شده ی ما ماشین آلات، ذغال و روغن و غیره است) و خود بخود لازم می آید که آنرا نه تنها مانند شكل عام دور پیمائی مورد توجه قرار دهیم، یعنی نه فقط آنرا چون شكل اجتماعی ای بنگریم که در قالب آن میتوان هر تك سرمایه ی صنعتی را (بجز در مورد نخستین سرمایه گذاری) ملحوظ داشت، و بنابراین آنرا تنها بشمايه شكل حرکت مشترك همه ی تك سرمایه های صنعتی بشمار آورده بلکه در عین حال باید آنرا مانند شكل حرکت جمعی تك سرمایه ها و لذا بشمايه شكل حرکت كسل سرمایه ی طبقه ی سرمایه دار تلقی نمائیم، یعنی حرکتی که در درون آن هر تك سرمایه ی صنعتی فقط مانند یکی از اجزاء حرکتی نمودار میشود که با جنبش سرمایه های دیگر پیوند یافته و وابسته ی به آنهاست. مثلا اگر ما مجموع محصول کالائی سالانه ی کشوری را مورد توجه قرار دهیم و به تحلیل حرکتی بپردازیم که بوسیله ی آن، سهمی از این محصول جانشین سرمایه ی بارآور همه ی بنگاهها میشود و سهم دیگر صرف انفرادی عموم طبقات راناهمین مینماید، آنگاه دیده میشود که W... W، در عین اینکه شكل حرکت سرمایه ی اجتماعی است، شكل حرکت اضافه ارزش یا اضافه محصولی نیز هست که از این سرمایه ناشی گشته است.

این امر که سرمایه ی اجتماعی، برابر با حاصل جمع سرمایه های انفرادی است (که شامل سرمایه های

سهامی میشود و نیز سرمایه ی دولتی را تا حدی در بر میگیرد که دولت‌ها در معادن، راه آهن ها و غیره کار مسدود و بارآور مورد استفاده و قرار میدهند و مانند سرمایه دار صنعتی عمل میکنند) و این مسئله که حرکت کل سرمایه ی اجتماعی مساوی با حاصل جمع جبری حرکات سرمایه های انفرادی است، بهیچوجه نافی آن نیست که این حرکت، از حیث اینکه حرکت سرمایه ی شخصی منفرد شده است، مصدر بروز پدیده هائی باشد غیر از آن پدیده هائی که ضمن مطالعه ی همین حرکت، مشابه یکی از اجزاء حرکت کل سرمایه ی اجتماعی و لذا در پیوندش با حرکات اجزاء دیگر، مشهود میگردد. و نیز در همین حال این امر را نفی نمیکند که حرکت کل سرمایه ی اجتماعی، گشایند و مسائلی باشد، که حل آنها باید بهنگام بررسی سرمایه ی دور پیمائی حرکت سرمایه ی انفرادی مفروض باشد نه آنکه از آن نتیجه شود.

$\dot{W} \dots \dot{W}$  یگانگی دور پیمائی است که در آن، ارزش - سرمایه ی پیش ریخته ی بدوی فقط جزئی از منتهای حرکت گشار تشکیل میدهد و بدینسان حرکتی است که از بادی امر مشابه جنبش کل سرمایه ی صنعتی عرض وجود میکند، یعنی مانند حرکتی نمودار میشود که هم جزء محصول شده ای را که جانشین سرمایه ی بارآور است و هم آن جزئی از محصول را، که حاوی اضافه محصول است، و بطور متوسط بهری از آن مشابه درآمد خرج میشود و بهر دو یگرش باید مانند عنصر انباشت بکار آید و نمایش میدهد. تا آنجا که این دور پیمائی خرج شدن اضافه ارزش را مشابه درآمد در بر میگیرد، شامل مصرف انفرادی نیز هست. ولی از آنجا که نقطه ی عزیمت، یعنی  $W$  که کالا است، بصورتی از اقلام صرفی وجود دارد، دور پیمائی مزبور بدین سبب نیز متضمن صرف انفرادی است. اما هر جنسی که بشیوه ی سرمایه داری تولید میگردد ناگزیر کالا - سرمایه است، خواه شکل استعمال پذیرش آن برای مصرف بارآور یا مصرف شخصی و یا هر دو نامزد گردد. باشد  $\dot{G} \dots \dot{G}$  فقط جهت ارزشی و بارور گشتن ارزش - سرمایه ی پیش ریخته را مانند هدف سرتاسر روند نشان میدهد و پس  $P \dots P$  (نمایشگر روند تولید سرمایه مشابه پیروسی تجدید تولید است با سرمایه ی بارآوری که دارای مقداری مساوی یا افزوده است) (نباشد)  $W \dots W$  که از همان سرآغاز، با سیمای تولید کالای سرمایه داری خود نمائی میکند، از پیش متضمن مصرف بارآور و مصرف شخصی است و لذا مصرف مولد با بارور شدنی که در نهادش جادارد فقط مانند شبهه ای از حرکت آن نموده میشود. سرانجام، چون ممکن است  $W$  بشکل مصرفی در آید که نتواند از نو در هیچ پیروسی تولیدی وارد گردد، خود بخود این نکته اثبات میشود که اجزاء ارزشی مختلف  $W$  که در اجزاء محصول بیان شده اند، باید، بر حسب آنکه  $W \dots W$  مانند شکل حرکت سرمایه ی کل اجتماعی در نظر گرفته میشود و یا بعنوان حرکت مستقل یک سرمایه ی منفرد صنعتی تلقی میگردد، مقام متفاوتی احراز نمایند. همه ی ویژگیهای این دور پیمائی خود نشان میدهد که دور مزبور تنها یک دور پیمائی ساده ی سرمایه ی انفرادی نیست.

در شکل  $\dot{W} \dots \dot{W}$ ، حرکت کالا - سرمایه، یعنی حرکت جمیع محصولات که بشیوه سرمایه داری تولید شده اند، هم مانند شرط مقدم دور پیمائی مستقل سرمایه ی منفرد نموده میشود و هم در عین حال مانند معلول آن نمایان میگردد. بنابراین برای آنکه این شکل در تمام خصوصیت خود درک شود، دیگر نمیتوان به این اکتفا نمود، دل خوش داشت که استحالتهای  $\dot{W} - \dot{G}$  و  $\dot{G} - \dot{W}$  از سوئی مسرا حل موظفا مشخص شده ای در دگرسانیهای سرمایه هستند و از سوی دیگر حلقه هائی از دوران کالای عام بشمار میروند. این ضرورت پیش می آید که در آمیزی استحالتهای سرمایه ی انفرادی با استحالتهای سرمایه های فردی دیگر و با آن جزئی از محصول کل که برای مصرف شخصی تخصیص یافته است، روشن گردد. به همین سبب است که در مورد تحلیل دور پیمائی سرمایه ی فردی صنعتی، ما مرجعا دو شکل اول را پایه قرار میدهم.

مثلا در کشاورزی که محاسبه از حاصلی به حاصل دیگر انجام میگردد، دور پیمائی  $\dot{W} \dots \dot{W}$  مانند

شکل یک سرمایه ی انفرادی مجزاجلوه میکند. در شکل دوم بذرافشانی و در شکل III حاصل، مبداء حرکت است. یا آنچنانکه فیزیوکراتها میگویند، در شکل دوم پیش ریزها و در سوم بازگیرها \* انجام میشوند. در شکل III، حرکت ارزش - سرمایه از ابتدا مانند جزئی از حرکت محصول - توده ی کل - نموده میشود. در حالیکه در شکل I و II، حرکت  $\dot{W}$  فقط لحظه ای از حرکت سرمایه ی منفرد را تشکیل میدهد.

در شکل III، کالاهای موجود در بازار شرط دائمی روند تولید و تجدید تولید را تشکیل میدهند. بهمن سبب هنگامیکه توجه بروی این شکل متمرکز میشود، آنگاه چنین بنظر میرسد که کلیه ی عناصر روند تولید از دوران کالائی بیرون می آیند و جز آنچیز دیگری نیستند. این دیدیکه سویه عناصری از روند تولید را، که مستقل از عوامل کالائی هستند، از نظر دور میدارد.

نظریه اینکه در  $\dot{W}$  ...  $\dot{W}$  تمام محصول (تمام ارزش) مبداء حرکت است، در اینجا چنین بر می آید که (صرفنظر از بازرگانی خارجی) تجدید تولید گسترده، بشرط یکسان مانی با آوری، تنهسا هنگامی امکان پذیر میگردد که آن حصه ای از اضافه محصول که برای مایه افزائی تخصیص یافته است از پیش عوامل مادی لازم برای سرمایه ی مولد الحاقی را در برداشته باشد. بنابراین، تا آنجا که قرار است تولید یک سال بمشابه پایه ی تولید سال بعد بکار رود، یا چنانچه امکان باشد که همین عمل همزمان با روند تجدید تولید ساده در ظرف همان سال انجام شود، لازم است که اضافه محصول فوراً بشکلی تولید گردد که آنرا شایسته ی انجام وظیفه ی سرمایه ی الحاقی نماید. افزایش با آوری فقط میتواند پیکر سرمایه را بزرگتر کند بدون آنکه ارزش آنرا بالا ببرد، ولی معذک از این راه حاصل اضافی شی برای ارزش افزائی تدارک میشود.

جدول اقتصادی که  $\dot{W}$  بر پایه ی  $\dot{W}$  ...  $\dot{W}$  قرار گرفته است و وی با انتخاب این شکل بجای  $P \dots P$ ، برای جهت گیری در مقابل شکل  $G \dots G$  (که تنها شکل مورد قبول نظم  $\dot{W}$  مرکانتیلی  $\dots$  است)، هوشمندی بزرگ و درستی از خود نشان داده است.

- در متن آلمانی اصطلاحات فیزیوکراتها عیناً بزبان فرانسه ذکر شده است (Reprises و Avances) که ما آنها را بصورت (پیش ریزها و باز گیرها) ترجمه کرده ایم.
- Quesnay. درباره ی این اقتصاد دان فرانسوی و جدولش به زیرنویسهای صفحات ۵۶ و ۵۳۴ جلد اول ترجمه ی کاپیتال مراجعه شود.
- ■ ■ Systeme Mercantile و Merkantilsystem - درباره ی این مکتب به زیرنویسهای صفحات ۹۵ و ۹۶ ترجمه ی فارسی جلد اول مراجعه شود.